

فرانسوا تووال

ژولبولسک شپه

مترجم: کتایون باصر



EDITIONS KHAVARAN

فرانسوا تووال

ژولبولسماک شیم

مترجم: کتایون باصر



* ژئوپولیتیک شیعه
* فرانسوا توآل
* مترجم : کتایون باصر
* انتشارات خاوران
* چاپ اول، پاریس، بهار ۱۳۷۶
* تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه
* حروفچینی، چاپ و صحافی : آبنوس

KHAVARAN

49, rue DeFrance - 94300 Vincennes - France

Tél : 01 48 08 76 06 & 01 43 98 99 19

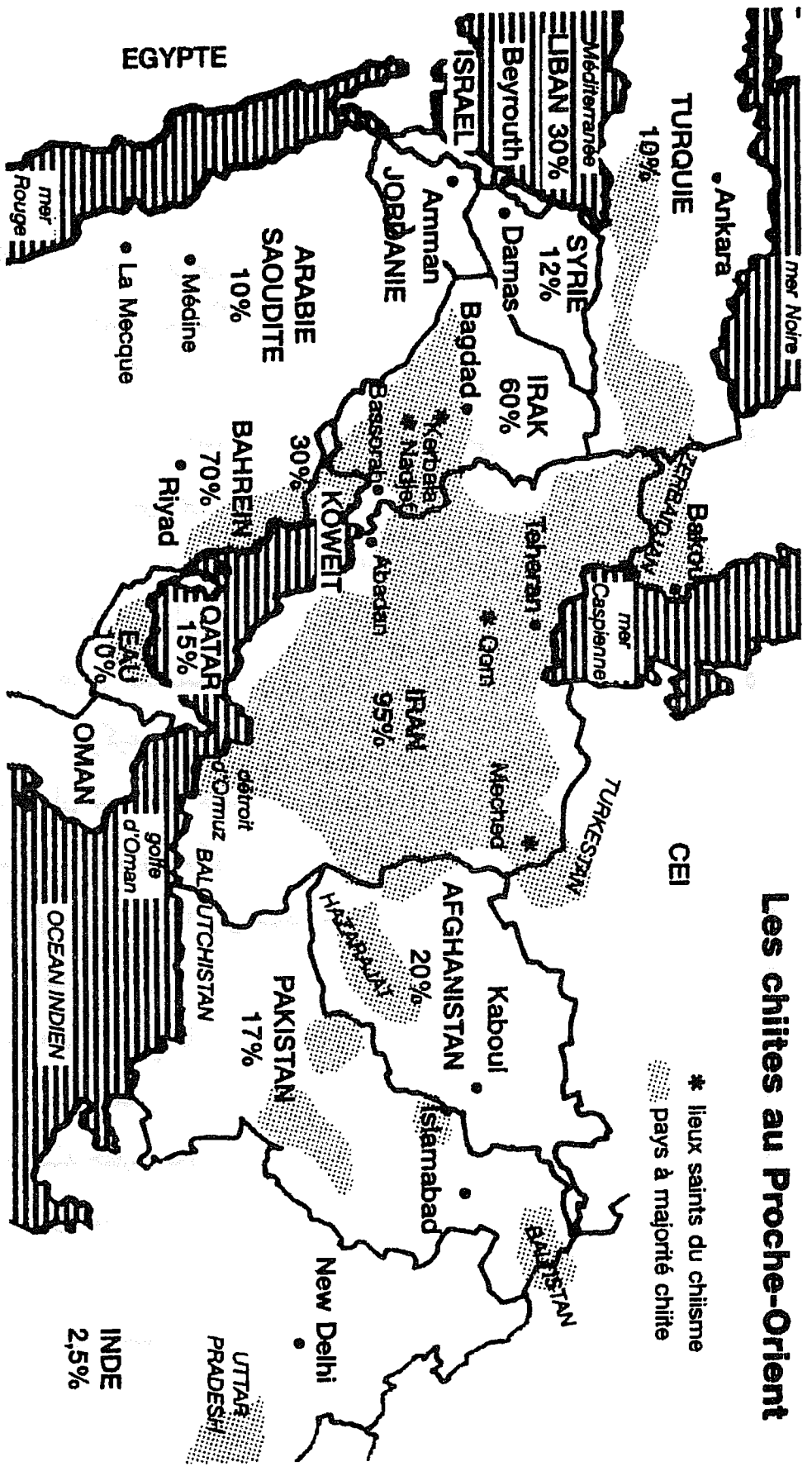
Fax : 01 43 98 99 17

ISBN 2-912490-00-6

فهرست

۵	پیشگفتار ترجمه فارسی
۹	۱- ظهور مجدد شیعیگری
۱۷	۲- مکتب های گوناگون شیعه
۲۹	موفقیت ها و محدودیت های شیعیگری ایرانی
۳۱	۳- مورد استثنائی ایران
۴۵	۴- دو وجه عمده سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
۵۷	۵- معمای آذربایجان
۶۵	۶- هزاره های افغانستان
۷۳	۷- علویان ترکیه
۷۹	۸- شیعیان شبه قاره هند
۸۵	۹- شیعیان آسیای مرکزی
۹۱	شیعیگری عرب یا بیداری محرومین
۹۳	۱۰- تناقض عراق
۱۰۳	۱۱- شیعیان خلیج فارس
۱۱۱	۱۲- شیعیان یمن
۱۱۷	۱۳- مسئله خطیر علویان
۱۲۵	۱۴- سرنوشت دروزها
۱۳۵	۱۵- انتقام شیعیان لبنان
۱۴۳	نتیجه گیری: رستاخیز شیعه
۱۵۳	ضمیمه ها
۱۶۷	کتاب شناسی

Les chites au Proche-Orient



پیشگفتار نویسنده برای ترجمه فارسی

کتاب ژئوپولیتیک شیعه به تازگی نوشته شده است. هدف از نوشتن آن نشان دادن این است که نه یک اسلام بلکه چندین اسلام وجود دارد. نویسنده در عین حال در نظر داشته ویژگی های مذهب شیعه را نیز برشمارد. البته در اینجا نیز بهتر است از مذهبهای شیعه سخن گفته شود.

فرقه های شیعه همانطور که به لحاظ تشکیلاتی و دینی متفاوتند، تجلی سیاسی و ژئوپولیتیکی متفاوتی دارند. جهان شیعه دو پهنه بزرگ قومی - فرهنگی را در برمی گیرد: پهنه عربی و پهنه ایرانی که به آنها باید بخش هایی از جهان ترك و هندی را نیز افزود.

شیعیگری در این دو دنیای سیاسی کارکرد یکسانی ندارد. این مذهب که در جهان عرب مذهب محرومان و مذهب انتظار ظهور است، در جهان ایرانی از دوران امپراتوری تا کنون مذهب رسمی بوده است. این تفاوت ما را به مسأله ای دیگر می کشاند و آن رابطهء متقابل شعور ملی و مذهب است. می خواهیم ببینیم نقش پیوند تازه میان ایرانی گری و شیعیگری چیست، و به ویژه مسئله تجدد سیاسی در قرن بیستم در رابطه با ادغام ایرانی گری و شیعیگری در کشور چند قومی و چند مذهبی ایران چگونه طرح می شود.

از سوی دیگر در این کتاب کوشش شده است اهمیت متقابل عامل مذهبی - که با مذهب یکی نیست - و ژئوپولیتیکی شناسائی گردد. اکنون که هیجده ماه از انتشار کتاب می گذرد موضوع آن هنوز تازگی خود را حفظ کرده است. رویدادهای اخیر نظریه اصلی عنوان شده در کتاب یعنی قدرت گرفتن عامل شیعه در روابط بین المللی را تأیید می کند. مسائلی همچون شورش های شیعیان در بحرین و پاکستان، نقش جامعه شیعه در حیات سیاسی تازهء لبنان و یا بحث بر سر اینکه آیا امروز سیاست خارجی جدیدی در تهران دنبال می شود، در این مورد گویا است.

اکنون که این پیشگفتار را که برای خوانندگان فارسی زبان نوشته ام مرور می کنم مایلیم یک نکتهء شخصی را اضافه کنم. من همواره شیفته تمدن سه هزار سالهء ایران بوده ام. مردم ایران باید از یک چنین تداوم تاریخی کم نظیر بر خود ببالند.

امیدوارم این کتاب به شناخت بهتر کشور بزرگ ایران و تاریخ و فرهنگ آن کمک کند. تاریخ ایران داستان یکی از بزرگترین هسته های تاریخ بشریت است و من هرچه را در این زمینه یافته ام همواره با شور و شوق خوانده ام.

سخن آخر اینکه موضوع این کتاب تاریخ مذاهب نیست بلکه ژئوپولیتیک است و من در نوشتن آن رعایت احترام کامل دنیای شیعه را مدنظر داشته ام. باشد که این خدمت کوچک به تاریخ یک تمدن دیرین، به حفظ روابط فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و عاطفی میان ایران و فرانسه، این نمایندگان دو دید کهن از تاریخ، کمک کند.

ظهور مجدد شیعیگری

امروز، تعداد مسلمانان جهان بیش از يك میلیارد نفر است که با توجه به پیش بینی های رشد جمعیت، در بیست و پنج سال آینده به دو میلیارد نفر خواهد رسید. در برابر این پدیده مهم، لازم است که مساله اسلام از نظر ژئوپولیتیکی يك بار برای همیشه از پوسته کلی خارج شده و روشن گردد که در دنیا نه يك «اسلام» بلکه چند و حتی چندین اسلام وجود دارد. از میان يك میلیارد معتقدان به آئینی که بر محمد نازل شد، حدود ده تا دوازده درصد^۱ را پیروان مذهب شیعه تشکیل داده اند. در واقع می توان گفت که حدود صد و چهل میلیون نفر از جمعیت دنیا شیعه هستند.

1. Yann Richard, *L'Islam Chiite*, Fayard, 1991.

درگیری های اخیر در دنیا، مانند انقلاب اسلامی در ایران و یا جنگ داخلی در لبنان، شیعیگری را به صورت يك عامل ژئوپولیتیکی در خط مقدم صحنه بین المللی قرار داده است. در حال حاضر بررسی شیعیگری و یا به طور دقیق تر فرقه های مختلف آن- چون در اینجا هم باید برای درك بهتر اثر و نقش شیعیگری در صحنه بین المللی آن را به شاخه های مختلف تقسیم کرد - تنها مورد توجه خاورشناسان نیست، بلکه در تجزیه و تحلیل مسائل مهم ژئوپولیتیکی دنیای حاضر بخش عمده ای را به خود اختصاص می دهد.

همه روزه ناظران سیاسی خاورمیانه و نزدیک، که از لبنان تا پاکستان و از تاجیکستان تا امارات متحده عربی را در برمی گیرد، شاهد درگیری هایی هستند که شیعیان از بازیگران اصلی آنند. بحران افغانستان، ناآرامی های جنوب پاکستان، سرنوشت سوریه، ثبات عربستان سعودی، کشمکش بر سر يك حکومت غیر مذهبی در ترکیه، در همه این موارد کلمه «شیعه» را در ستون های روزنامه ها می بینیم. اهمیت دیپلماسی ایران در منطقه که ریشه در حمایت و گسترش شیعیگری دارد، به تنهایی کافی است تا هرگونه تردیدی را در لزوم برخورد با شیعیگری به عنوان يك مکتب و به عنوان يك مسئله ژئوپولیتیکی از میان بردارد. هم چنین باید خاطرنشان ساخت که حدود هفتاد درصد جمعیت منطقه خلیج فارس که سه چهارم ذخایر نفتی دنیا را شامل می شود شیعه هستند^۱. بنابراین شیعیگری در حقیقت در کانون بیشتر درگیری های منطقه ای و بین المللی قرار دارد.

برای بررسی چگونگی قدرت گرفتن جوامع شیعه در دنیای حاضر، باید این مذهب را از جنبه های تاریخی دور و نزدیک آن شناخت. با این

1. Jean-Pierre Chevènement, *Le Vert et le Noir*, Grasset, 1995.

حال هدف این کتاب شرح تاریخ مذاهب نیست، بلکه شناخت عواملی است که باعث بازگشت شیعیگری به جلوی صحنه سیاسی دنیا گشته اند. بهر حال، همه ظواهر امر نشان می دهد که این بازگشت، صرف نظر از سرنوشت جنبش های بزرگ شیعی کنونی (ایران، لبنان یا افغانستان)، پدیده ای ماندگار است. امروزه، توجه به شیعیگری نه تنها برای اسلام شناسان و محققان تاریخ مذاهب، بلکه برای تمام علاقه مندان به مسائل ژئوپولیتیکی اجتناب ناپذیر شده است.

شیعیگری از ابتدای پیدایش آن، به استثنای ایران از قرن شانزدهم میلادی به بعد، مذهب اقلیت ها و توده های محروم و مطرود اجتماعی بوده است^۱. در همین حال، در روند تکامل خود، دیدگاهی آرمانی از تاریخ و از آینده جهان به دست داده است^۲.

این مذهب بر غائیت و فرجام تاریخ بشریت در آخرالزمان و بر قیامت مبتنی است. به همین دلیل هم به پرداختن به امور جهان تبدیل به مذهبی شورش طلب و انقلابی می گردد. جمع این دو خصوصیت، یعنی تعلق به اقلیت و نیز دیدگاه پیامبرانه و بالقوه انقلابی شیعیان، باعث می شود که بازگشت شیعیگری ضرورتاً «زمینه ساز انفجار» باشد. شیعیگری حتی قبل از پیروزی آن در ایران در سال ۱۹۷۹ نیز عامل مهمی بشمار می آمد. ولی همانطور که در این کتاب مشاهده خواهیم کرد، پیروزی نسبی شیعیگری ایرانی در الهام بخشیدن به يك دولت کم اهمیت، به بسیاری از جوامع شیعی امکان داد از رخوت بیرون آیند. باید مواظب باشیم جهل خود نسبت به شیعیگری را با خیال پردازی و پر بها دادن به آن جبران نکنیم. شیعیگری کماکان

1. Louis Peerillier, *Les Chiïtes*, Publisud, 1985.

2. Henry Corbin, *En islam iranien, aspects spirituels et philosophiques*, Gallimard, 1971; réédition 1991.

مذهبی است که به شعبه های پراکنده تقسیم شده و به پیدایش فرقه های دینی بسیار گوناگونی انجامیده است و از این جهت بی شباهت به جنبش اصلاحی پروتستان نیست. مذهب شیعه هم از اولین قرن پیدایش خود به سه فرقه نابرابر تجزیه شد که هر يك سرنوشت متفاوتی را دنبال کردند:

۱- زیدیه که امروز در یمن رواج دارد.

۲- فرقه هفت امامی که به يك سلسله جنبشها و فرقه های مختلف تقسیم شده که همه آنها را زیر نام کلی فرقه اسماعیلیه می شناسیم.

۳- و بالاخره گروه سوم یا شیعه دوازده امامی (اثنی عشری) که در ایران و لبنان و عراق وجود دارد. در درون همین شیعه دوازده امامی نیز فرقه های بسیار متفاوتی پدیدار گردیده است که چهره جامعه شناختی آنها بر حسب خاستگاه شان متفاوت است. بنابراین دنیای شیعه، جهان یکپارچه ای نیست و مورد ایران نباید مایه توهم گردد.

اگر از هفده سال پیش برای شیعیان دوازده امامی در خاورمیانه، انقلاب اسلامی ایران بصورت قطب و مرجع در آمده است، این مرجعیت از سوی همگی پیروان مذهب شیعه در جهان مورد قبول نیست. تأثیر و نفوذ ایران به ویژه در دنیای شیعه دوازده امامی محسوس است. همین تأثیر نیز، همانطوریکه بعداً خواهیم دید، درجات متفاوتی دارد. لیکن در میان اسماعیلیه این تأثیر اندک است.

با وجود تحقیقات قابل ملاحظه ای که در زمینه شیعیگری انجام گرفته، این مذهب رمانتیک، مذهب یأس و مذهب انتظار مهدی موعود، در فرانسه بسیار ناشناخته مانده است. زیرا در واقع، اسلامی که فرانسه در تاریخ مستعمراتی خود با آن برخورد داشته است عمدتاً اسلام سنی می باشد که در کشورهای مغرب عربی یا در خاور نزدیک

1. Bernard Lewis, *Les Assassins, Complexe* 1984.

رواج دارد. به عکس، دنیای شیعه را بیشتر انگلوساکسون ها می‌شناسند. صرف نظر از این عدم شناخت، بازگشت ناگهانی شیعیگری به صورت عاملی در روابط بین‌المللی در پایانه قرن بیستم، از يك سوی نیازمند يك برخورد کلی - زیرا بهر حال يك شیعیگری وجود دارد- و از سوی دیگر نیازمند يك برخورد کاملاً تجربی است که یکایک موقعیت ها و ویژگیهای جوامع را در کشورهای مختلف در نظر بگیرد. برای نشان دادن این پیوستگی در عین گسستگی و این ناهمگونی در عین همگونی، کتاب حاضر، پس از يك مقدمه کوتاه، به دو بخش تقسیم شده است.

قسمت اول نمایانگر ویژگیهای مذهب شیعه در ایران حتی قبل از وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ می باشد. زیرا در حقیقت از اواخر قرن شانزدهم میلادی مذهب شیعه دوازده امامی مذهب رسمی این کشور به شمار می آید. در این بخش از کتاب، فرقه های مختلف شیعه که در ارتباط مستقیم با تاریخ ایران و به عبارت دیگر در ارتباط با ایرانی گری می باشند مورد بررسی قرار می گیرد. در حقیقت شیعیگری و ایرانی گری دو واقعیت قرینه یکدیگرند ولی نباید با هم یکی گرفته شوند^۱. نه همه ایرانیان شیعه اند و نه همه شیعیان ایرانی. خصوصیت رژیم کنونی ایران این است که سعی می کند از يك طرف به ایرانی گری شکل شیعی بخشد، و از طرف دیگر عناصر شیعی غیر ایرانی و مثلاً لبنانی را ایرانی سازد. و بالاخره این قسمت از کتاب به شرح حال جنبش های شیعه ای می پردازد که تنها از نظر تاریخی با ایران مرتبط بوده و همبستگی دارند و نه از نظر زبان و ریشه های

1. François Thuai, *Les Conflits identitaires*, Ellipses-Marketing, 1995.

قومی مشترک. زیرا دامنه تاریخ تمدن و فرهنگ ایرانی در طی قرون متمادی از حدود و مرزهای امپراتوری های متعدد ایرانی بسیار فراتر رفته است (مثل آسیای مرکزی، هند و غیره).

بخش دوم کتاب سعی در نشان دادن این نکته دارد که با همه این احوال، شیعیگری از ابتدای پیدایش تا زمان حاضر يك پدیده عربی نیز بوده است، صرف نظر از فرقه بندی ویژه شیعیگری عرب. چرا که علیرغم این فرقه بندی پیچیده، قرن بیستم برای همه شیعیان جهان عرب قرن بیداری محرومین و پیدایش تحرك و تنش های انقلابی میباشد. در دنیای عرب که طی قرن های متمادی، از زمان خلیفه های نخستین تا دوران امپراتوری عثمانی، تسنن حاکم بوده است شیعیان همواره در زمره ستمدیدگان و محرومین و فقیران جامعه قرار داشته اند. بیداری این طبقه محروم شیعه با رزمندگی ویژه اش در جهان عرب، برای ثبات رژیم های حاکم عواقب سنگینی دربردارد. در اینجا نیز رابطه میان عربیت و ژئوپولیتیک را نباید دست کم گرفت و نباید از یاد برد که بسیاری از این شیعیان در مناطق نفت خیز زندگی می کنند. بدون اینکه بخواهیم ارتباط نسنجیده ای میان ژئوپولیتیک مذاهب و ژئوپولیتیک منابع قائل شویم، نباید این واقعیت مهم را از نظر دور بداریم که شیعیگری عرب در منطقه بسیار حساسی از نظر جغرافیای سیاسی حضور کامل دارد. باید گفت که از این پس در منطقه خاور نزدیک و میانه، چه در سیاست داخلی و چه در روابط خارجی هیچ امری بدون در نظر گرفتن واقعیات مربوط به شیعیان به وقوع نخواهد پیوست. دنیای شیعه که با وجود تمام کوشش هایی که اکنون در جهت یکپارچه شدن و مرکزیت یافتن آن صورت می گیرد همچنان پراکنده باقی مانده است، پس از قرن ها خمودگی کم کم بیدار می شود. این

بیداری در جریان نبردی است صد ساله علیه سنیان که همواره سعی در سرکوب آنان داشته اند، و نیز نبردی علیه دنیای غرب که شیعیان آنرا، به غلط یا به درست، نه تنها ملازم با تسلط غیر مسلمانان بر مسلمانان بلکه تسلط ثروتمندان بر فقیران می دانند. نیروی شیعیگری تنها بر رسالت مذهبی آن استوار نیست بلکه در معارضه با قدرتمندان و در وفاداری به سنت نبرد علیه بی عدالتی ها است، هرچند که در طول تاریخ خود، در اثر پیوند به این یا آن دودمان و این یا آن دولت که لزوماً تندرو نبوده اند، از رسالت مذهبی و انقلابی خود دور شده باشد. به طور کلی می توان گفت برنامه این مذهب در وجه دنیوی اش عبارت است از زندگی در انتظار ظهور امام زمان، همراه با مبارزه در راه برقراری عدل در روی زمین.

هر کس به آسانی درک خواهد کرد که مذهب شیعه با داشتن چنین استخوان بندی فلسفی و مذهبی قادر خواهد بود همچون اهرم بی مانندی برای ایجاد بی ثباتی در جهان عمل کند. از سوی دیگر، شیعیگری گرچه در يك منطقه جغرافیایی نسبتاً وسیع اما مشخص پراکنده است، نبردی را دنبال می کند که از نظر او عالمگیر است. در واقع مهدی گرایی شیعه را می توان با کمونیسم مقایسه کرد. اقلیتهای شیعه برای رهائی جهان می جنگند، همچنان که در اندیشه مارکسیستی پرولتاریا برای رهائی تمام بشریت مبارزه می کرد. به همین دلیل و از این پس نه تنها وظیفه کارشناسان و ناظران امور بین المللی بلکه بر عهده رهبران سیاسی است که این واقعیت را کاملاً درک کنند. استقرار صلح در خاورمیانه و بنابراین در جهان، در واقع بستگی به برخورد صحیح به این نیروی جدید بین المللی دارد که همانا جوامع شیعه است.

وقایع اخیر نمایانگر این مسئله است که با وجود تمام خشونت‌ها، سرکوب‌ها و حتی جنگ‌ها، پدیده شیعیگری بهیچوجه در حال تضعیف و از هم پاشیدن نبوده و همچنان در معرض کینه اقوام سنی مذهب پیرامون خویش است. در واقع درگیری و مقابله موجود میان شیعیان و سنی‌ها موجب نگرانی پیوسته سفارت‌خانه‌ها و ستادهای ارتش است.

از این گذشته ژئوپولیتیک شیعیگری تنها دنیای وسیع و پهناور ممالک اسلامی را در بر نمی‌گیرد. ژان پی یر شوونمان در کتاب خود به نام «سبز و سیاه»^۱ به ویژه در این مورد تأکید دارد که مرکز ثقل دنیای عرب از منطقه مدیترانه در عرض بیست و پنج سال اخیر به منطقه خلیج فارس منتقل شده است. اگر بخواهیم مسئله را قدری بیشتر بشکافیم در حقیقت می‌توان گفت که این مرکز ثقل از مناطق صرفاً سنی مذهب به مناطقی که سنی و شیعه در آن مخلوط اند، تغییر مکان داده است. در این صورت کاملاً قابل درک است که تکان‌های ناشی از اراده گسترش مذهب شیعه یا ایستادگی در برابر آن فقط دنیای مسلمان را در برنخواهد گرفت بلکه در کل نظام و روابط بین‌المللی تأثیر خواهد داشت.

1. Jean-Pierre Chevènement, *Le vert et le Noir*, op. cit.

مکتب‌های گوناگون شیعه^۱

برای درك پدیده شیعیگری از نقطه نظر جغرافیای سیاسی، باید دو جنبه متفاوت آن به صورتی کاملاً متمایز از یکدیگر در نظر گرفته شوند.

جنبه اول شامل چگونگی شکل‌گیری آن، در طی صد و پنجاه سال بعد از مرگ محمد، به عنوان نوعی اعتراض سیاسی بر سر جانشینی پیامبر در رأس جامعه نوپای مسلمان است. جنبه دوم شامل تجزیه و انشعابات مختلف درونی مذهب شیعه به سبب تعبیرهای متفاوتی است که هر کدام از این فرقه‌ها از امام برحق دارند.

1. Bernard Lewis, "L'identité chiite", *Le Débat* n°62, décembre 1990, Gallimard, 1985.

محمد برای مسلمانان در حکم آخرین پیامبر و به عبارتی دیگر خاتم الانبیاء می باشد. این مسئله ای است که کلیه مسلمانان جهان در آن متفق اند. اما محمد تنها به عنوان يك پیامبر و رسول الهی، به صورت کلاسیک آن مطرح نیست. بلکه در واقع در مقام رئیس دولت و رهبر، در صدر جامعه نوین مسلمانان قرار دارد. همانطوری که برنارد لوئیس در کتاب خود به آن اشاره می کند: «محمد در اثر مهاجرت از مکه، از يك انقلابی به يك مرد سیاسی مبدل شده بود. دولتی که او شالوده اش را ریخته بود، به هنگام مرگ وی می رفت که به امپراتوری عظیمی تبدیل گردد». از این رو پس از فوت محمد درگیری های جدیدی در رابطه با رهبری امت که تنها بر جنبه های سیاسی و مذهبی رسالت محمد تکیه داشت، پدیدار گردید. البته صرف نظر از مقام پیامبری که نمی شد جانشینی برایش متصور شد.

خلفای اولیه که پس از محمد رهبری امور را در دست گرفتند و در حقیقت هر دو نقش پیشوای سیاسی و رهبری مذهبی را در آن واحد عهده دار بودند، از میان یاران محمد انتخاب شدند و از آنان به عنوان خلفای راشدین یاد می شود. در حقیقت اختلافات و انشعابات سیاسی از این مرحله به بعد آغاز می گردد. به طور خلاصه می توان گفت عموم شیعیان جهان معتقدند که خلافت در واقع باید به علی، پسرعم و داماد محمد (شوهر فاطمه زهرا، دختر محمد) می رسید. در مقابل، عده ای از مسلمانان عقیده داشتند که جانشینان پیامبر باید انتخاب شوند. افرادی که بعدها از آنان به عنوان «بنیاد گذاران» مکتب شیعه یاد میشود و نیز مریدان آنها، بیشتر طرفدار مشروعیت موروثی بودند و اساساً عقیده داشتند که خلفا باید تنها از خاندان محمد برگزیده شوند. علی که خیلی سریع به مخالفت با عثمان برخاست، در سال ۶۶۱ میلادی به قتل رسید یعنی درست بیست و نه سال بعد از وفات محمد

در سال ۶۳۲ میلادی. از وصلت علی و فاطمه دو پسر به نام های حسن و حسین به دنیا آمد. حسن با وجود این که تمایلی به کسب قدرت نداشت با زهر مسموم شد. برادر کوچک تر او حسین هرگز زیر بار معاهده ای که حسن با معاویه، جانشین رسمی محمد در رهبری جامعه نوین مسلمان، بسته بود، نرفت. در نتیجه شهر دمشق را ترك نموده و در مکه پناه گرفت. سپس از آنجا رهسپار بین النهرین گردید و سرانجام در جنگ معروف کربلا کشته شد.

جنگ کربلا که به خودی خود چندان قابل توجه نبود اهمیتی حیاتی یافت و در حقیقت فصل اساسی تاریخ شیعیگری شد. همانطور که «یان ریشار» در کتاب خود می نویسد: «اهمیت قتل عام کربلا هیچ تناسبی با خود حادثه ندارد. در حقیقت امر، جنگ کربلا درگیری کوچکی بود بین دو قبیله رقیب که بیشتر از يك روز به طول نیانجامید و تنها چند ده نفر در آن جان باختند»^۱. اما مرگ حسین نوه محمد در این جنگ، برای شیعیان تبدیل به پرچمی شد برای مبارزه در راه اسلام، در راه حق و نیکی و شهادتی ناگزیر برای هر رزمنده دین برحق. به همین دلیل در فرقه شیعه، پیوندی دیرپا میان شهادت و حقیقت، تحمل رنج و دست یابی به عدالت برقرار شد.

در همین زمان قدرت نوپای عرب مسلمان سلسله بنی امیه را پایه گذاری کرد. شیعیگری در واقع پس از شهادت علی و امتناع حسن از در دست گرفتن مقام رهبری و نیز به شهادت رسیدن حسین در کربلا به نظر می رسد از نظر سیاسی عملاً حذف شده است. در حالی که در حقیقت در همین دوران دوری از قدرت مرکزی و حذف سیاسی بود که مکتب شیعه موازین بنیادی خود را مشخص ساخته و تبدیل به مأمونی برای پناه گیری طیف ستمدیده و ناراضیان در امپراتوری تازه تأسیس

1- Yann Richard, *L'Islam chiite*, op. cit.

شد، برای افرادی که به دلایل قومی سلطه اعراب را نمی توانستند تحمل کنند و یا کسانی که تسلط اقتصادی و سیاسی بنی امیه را نمی پذیرفتند. در واقع، وجود يك امپراتوری عرب که به سرعت نیز در حال توسعه بود اقشار وسیعی از جامعه را از خود میراند.

به هر حال، پیروزی های مقاومت ناپذیر مسلمانان نباید به وجود آورنده این تصور باشد که جامعه کاملاً تحت سلطه اهل سنت قرار داشت. در واقع امپراتوری اسلامی در این هنگام دیگ جوشانی بود که در آن تنش های «ملی» (البته اگر این تعبیر برای آن دوره بی معنی نباشد) و تنش های «اجتماعی» در قالب جنبش های رافضی متعددی در هم می آمیخت. برخلاف تاریخ مسیحیت، نخستین جدایی ها در درون جامعه مسلمان بر سر مسائل سیاسی پدید آمد نه مسائل فقهی و الهی. با این همه نباید مسائل قرون وسطای اسلامی را از دریچه چشم قرن بیستمی مورد بررسی قرار داد.

در این برهه، اسلام وجه تمایزی میان جامعه مدنی به مفهوم امروزی آن و حیطة مذهبی قائل نیست. خلفاء تمامی وظایف رهبری سیاسی و مذهبی جامعه را برعهده دارند^۱. کوشش در توضیح و بسط مباحث دینی از سوی شیعیان و گروههای مختلف وابسته به آن که غالباً با الهام گیری از نوافلاطونیان صورت می گیرد، متعلق به بعدهاست و هدف آن هم بهتر نمایاندن وجوه تمایزشان با اهل تسنن و موجه جلوه دادن رقابت های داخلی میان خود آنان است. بدین ترتیب شیعیان همچنان به رویارویی و مخالفت با سنیان که در دمشق حاکم بودند ادامه داده و بر این عقیده بودند که امام یعنی جانشین محمد در هدایت جامعه و در تفسیر وحی فقط باید از اعقاب پیغمبر باشد.

1- Maxime Rodinson, préface pour Bernard Lewis, *Les Assassins*, op. cit.

امام چهارم شیعیان یعنی پسر حسین که از کشتار کربلا جان بدر برد اندکی بعد مسموم گشت. وی در دوران حیات خود از طرف نابرداری اش زید مورد معارضه قرار گرفت. در این کشمکش و درگیری خانوادگی، زید قادر به جلب حمایت و پشتیبانی گروهی از شیعیان گشته و فرقه زیدیه را بنیادگذاری کرد. اهل این فرقه معتقدند که جانشینی پیغمبر به پنج امام منحصر بوده و ختم می شود. در حقیقت تولد و پیدایش شیعه زیدیه اولین انشعاب در مذهب شیعه بود که در حدود سال های ۷۶۰ میلادی به وقوع پیوست.

زیدیه که در قرن نهم میلادی بر قسمت های شمالی ایران یا طبرستان که اکنون مازندران نام دارد حاکم بود، امروزه فقط در کوهستان های یمن به حیات خود ادامه می دهد. در این میان، بقیه شیعیان تنها آل علی را به امامت قبول داشتند یعنی امامانی که از اولاد بلافصل علی بوده و پنجمین آنان، امام باقر می باشد.

امام ششم یا امام جعفر صادق که او نیز در اثر مسمومیت مرد، اصول فقه شیعه را تدوین کرد. نقش او حائز اهمیت بسیار بود و با مرگ او اختلافات شدیدی در مورد جانشینی و امامت آغاز گشت. جعفر صادق به هنگام حیات، پسرش اسماعیل را به جانشینی خود برگزیده بود ولی گروهی از شیعیان به حمایت از برادرش موسی برخاسته و امامت او را ارجح دانستند. آن گروه از شیعیان که اسماعیل را به امامت برگزیدند و در حقیقت انشعاب اصلی را در درون مذهب شیعه به وجود آوردند به نام اسماعیلیه یا هفت امامی شناخته میشوند. از این گروه شیعیان هفت امامی، بعدها گروهها و فرقه متفاوتی جدا و متولد می شود. این انشعاب و پیدایش فرقه اسماعیلیه که در سال ۷۵۵ میلادی روی داد، حتی در مقایسه با جدائی فرقه زیدیه، در حقیقت بزرگترین و مهم ترین تجزیه و شکاف تاریخی مذهب شیعه به

شمار می آید. فرقه اسماعیلیه در طی ادوار اولیه موجودیت خود توانائی مهمی در اعتراضات سیاسی از خود نشان می دهد که جوشش و فعالیت فراوانی در مسائل الهی و دینی را نیز به همراه دارد. همزمان با آن، قسمت دیگر جامعه شیعه، سلسله دیگری را به امامت می شناسد که آخرین آنان امام دوازدهم، محمد المهدی (امام زمان) می باشد.^۱

همه این امامان فرجام خشونت باری داشتند و تقریباً همگی یا در پی مسمومیت و یا بر اثر سوء قصد جان باختند. اما در مورد امام مهدی، شیعیان جهان معتقدند که امام زمان ناپدید و از نظرها غایب شده است. اعتقاد به این غیبت در واقع پایه و اساس فرقه شیعه دوازده امامی را تشکیل می دهد. همانطور که ناپدید شدن اسماعیل از انظار، تولد و پیدایش فرقه اسماعیلیه را در پی داشت، مهدی نیز که کره خاکی و مردمش را به منظور هدایت بهتر آنان ترك کرد، باعث پیدایش و ظهور فرقه شیعه دوازده امامی گردید.

درك این مفهوم دشوار به نظر می رسد زیرا این پنهان شدن از انظار مفهومی مشابه عروج عیسی به آسمان در مسیحیت ندارد، بلکه این غیبت بر طبق مشیت الهی صورت گرفته تا امکان رهبری مردم را از نهان به مهدی ارزانی دارد. در واقع مفهوم غیبت امام در ارتباط با محتوی و تأثیر مذهب شیعه اهمیت فراوان دارد و در واقع خصوصیت آخرت گرایانه آن را توضیح می دهد: مذهب شیعه در انتظار آخرالزمان و رجعت امام غایب به سر می برد. به عبارتی دیگر، با ظهور دوباره امام زمان تاریخ به فرجام خود رسیده و قدرت الهی در سرنوشت بشر غالب می گردد.^۲

1. Voir en annexe : les bifurcations du chiisme.
2. Voir Henri Corbin, *En islam iranien, op. cit.*

در کنار اعتقاد به غیبت و انتظار ظهور امام، خصوصیت دیگر مذهب شیعه، اهمیتی است که این مکتب برای تفسیر متن های مذهبی یا «تأویل» قائل می باشد. از نظر شیعیان احادیث مذهبی شامل يك مفهوم ظاهری و يك مفهوم باطنی است و بر مؤمنان است که این مفهوم حقیقی و مقدس را دریابند. این طرز فکر باعث تقویت «باطنیت» و «اهل سر» شده و پیچیدگی ظاهری عقاید مکتب های مختلف اسلامی منشعب از شیعیگری را توضیح می دهد^۱.

از دیدگاه سیاسی، انشعاب میان فرقه اسماعیلیه و شیعیان دوازده امامی باعث بروز مخاطرات عمده ای برای خلافت سنی مذهب مستقر در بغداد گردید. در حقیقت پیروان فرقه اسماعیلیه که امام هفتم دیگری برگزیده بودند از دیدگاه سیاسی افراطی شناخته شدند. در حالی که شیعیان دوازده امامی در این زمان با خصوصیت اعتدالی در روابط خود با اهل سنت متمایز می گردند. در پس این دعوا بر سر حقانیت و این عقاید دینی پیچیده، اقلیت های شیعه تبلور تمام نارضائاتی های موجود در بطن امپراتوری عرب، اعم از اجتماعی و قومی، و بیانگر ویژه آن ها بودند.

در این برهه ابتدائی تاریخ مسلمانان، شیعیان به خاطر دید تراژیک و اعتراض آمیزی که به نظم مستقر دارند، محیط کشت مساعدی را به وجود می آورند که کمابیش در سراسر امپراتوری عرب و به ویژه در قسمت های شرق میانه و نزدیک گسترده می شود^۲.

در قرن یازدهم میلادی، تغییراتی در وضعیت جوامع شیعه پدید می آید. یعنی برای اولین بار شیعیان به قدرت دست می یابند و طی

1. Jean Burlot, *La Civilisation islamique*, Hachette, 1990.

2. Xavier de Planhol, *Le Monde islamique*, PUF, 1957.

يك قرن سلسله های متعدد شیعه مذهب در مناطق مختلف دنیای عرب سنیان را به وضعیت دفاعی می رانند. فاطمیان که از شیعیان اسماعیلی هستند حکومت مصر را در دست می گیرند، در حالی که آل بویه که از شیعیان اثنی عشری می باشند در قسمت های جنوبی و کرانه های عراق سفلی مستقر می شوند. همین طور قرمطیان که آنها نیز از اسماعیلیه هستند، از طریق حکومت بر بحرین در واقع تمام منطقه خلیج فارس را تحت سلطه و کنترل خود درمی آورند.

این سلسله ها و دودمان های شیعه مذهب که کنترل دنیای عرب را در دست می گیرند، در عین حال که سعی در اشاعه و ترویج اسلام مورد نظر خود دارند، از اعمال فشار و ارباب در جهت تحمیل برنامه ریزی شده مذهب خود به اقوام دیگر خودداری می کنند. هرچند سنیان با تأخیر واکنش نشان دادند، عاقبت تمام این سلسله های شیعه را قلع و قمع کرده و در حقیقت از این مرحله به بعد سومین قسمت مهم تاریخ شیعیان آغاز می گردد: قراردادن در زیر سرکوب و اختناق و طرد اجتماعی. از این زمان به بعد شیعیگری قالب قدیمی اقلیت اجتماعی را بازیافته ولی این بار از خصوصیت عمده و جدیدی برخوردار است که آن را از موقعیت قبلی متمایز می سازد و آن عبارت است از تقسیم بندی جغرافیایی فرقه های شیعه.

برای فرار از شدت عمل سنی ها، شیعیان در مناطق کوهستانی پناه می گیرند و وجود جبل دروز و جبل علویان و جبل زیدیه و غیره، گواه این امر است. به تدریج و در طی دو قرن بعدی اکثر اقوام شیعه به دور خود حصار می کشند^۱ و از مناطقی که در معرض تهدید قدرت سیاسی سنی است فاصله می گیرند. اگر به نقشه عمومی دنیای اسلام نظری بیافکنیم، این منطقه ای شدن و حصارکشی جغرافیایی کاملاً

1. Fuad Khuri, *Imams and Emirs*, Sagi Books, Beyrouth, 1990.

محسوس می گردد. البته به استثنای ایران، بقیه شیعیان همگی در مناطق کوهستانی و دوردست متمرکز شده اند، مناطقی که در آن میتوان با اعتقادات و آداب «رافضی» و به دور از تهدید قدرت هایی که در دشت متمرکز هستند به زندگی ادامه داد. هنگامی که ترک ها بر دنیای مسلمان دست می یازند و آن را تحت سلطه خویش درمی آورند، خود را قهرمان سنی گرایی نشان داده و بدبینی و تحقیر نسبت به شیعیان را به بالاترین درجه می رسانند.

تنها تغییر و تحول مهم در چشم انداز دنیای شیعه در آغاز عصر جدید، پذیرفتن مذهب شیعه دوازده امامی از طرف سلسله صفویه به عنوان مذهب رسمی ایران در قرن شانزدهم میلادی می باشد. تا قبل از این دوران، پیروان شیعه و سنی هر دو در ایران وجود داشتند. در حقیقت این گرویدن سلسله صفویه به مذهب شیعه پیامدهای سنگینی را به همراه خواهد داشت. در واقع ایرانی بودن از این پس و به تدریج به صورت جزء جدایی ناپذیر شیعیگری در می آید. تا قرن بیستم، به استثنای محدوده سیاسی ایران که در قلمرو خود درگیر تنشها، فتح و از دست دادن سرزمین های مختلف می باشد، تسنن در همه جبهه ها پیروز شده و پیروان شیعیگری را تا حد نجس های جامعه تنزل داده و آنان را در يك «گتو»ی جغرافیایی محبوس می سازد. در حقیقت خصوصیت عمده تاریخ هزارساله اسلام از نظر ژئوپولیتیکی در تمایل دائمی اهل تسنن به دفع و پس راندن مذهب شیعه خلاصه می شود، به استثنای يك مورد خاص که آن هم غلبه شیعیگری بر ایران در آغاز عصر جدید می باشد.

ویژگی عمده دیگر، تجزیه و انشعاب در درون دو شاخه متفاوت مذهب شیعه است. هرچند که انشعاب در درون شیعه دوازده امامی

1- François Thual, *Les Conflits identitaires*, op. cit.

چندان جدی نیست ولی در حقیقت باید وجه تمایزی بین گروهی از پیروان این فرقه که دارای يك روحانیت سازمان یافته با ساختاری منسجم هستند، مانند مورد ایران، آذربایجان یا عراق و گروه دیگری از شیعیان اثنی عشری که روحانیت نفوذ کمتری بر همه جوانب زندگی آنها دارد، قائل شد^۱. اما در مورد فرقه اسماعیلیه باید گفت که پس از شکست خلفای فاطمی در مصر در قرن یازدهم، این فرقه به شاخه های متعددی تقسیم می گردد. در سال ۱۰۲۱ میلادی شخصی به نام الحکیم خود را مهدی غایب و امام زمان خوانده و به این طریق فرقه جدیدی به نام «دروز» متولد می شود (که در فصل جداگانه ای به آن خواهیم پرداخت). سپس مشاجرات میان پیروان فرقه اسماعیلیه بر سر جانشینی المستنصر دو رقیب متخاصم به نام های «مستعلی» و «نزار» را در مقابل یکدیگر قرار می دهد. در اثر این اختلاف و رقابت بین این دو شخص، فرقه اسماعیلیه باز دوپاره می شود: گروه اقلیت یا مستعلیان که امروزه بازماندگان معدود آنان در یمن و هند موجودند، و گروه اکثریت که از اخلاف «نزار» به شمار می آیند.

از همین دسته و گروه «نزاریان بعدها فرقه هولناک «حشاشین» پدید می آید که به طور مستمر به جنایت و عصیان علیه خلفای عباسی ادامه داده و تمام منطقه خاورمیانه را به لرزه درمی آورد.

پس از تغییر و تحولات گوناگون، فرقه اسماعیلیه بالاخره دست از روش های تروریستی خود برداشته و در مناطق کوهستانی و کویری آسیای میانه پناه و مأمن می گزینند. امروزه تعداد پیروان این فرقه به پانزده میلیون نفر تخمین زده می شود که آقاخان رهبری و پیشوایی آنان را عهده دار است.

بنابراین مشاهده می کنیم که دنیای شیعه با بیش از هزار سال که

1. Olivier Roy, *L'Echec de l'islam politique*, Seuil, 1992.

از آغاز تاریخ آن می گذرد همانند کهکشانی است که در آن پیوستگی و ارتباط بین گروهها و فرق مختلف، با سرچشمه گرفتن از یک ریشه اصلی بسیار پیچیده و متنوع است. مطرود بودن از نظر سیاسی - به جز در مورد ایران - دید دراماتیک تاریخی که از اوان تولد آن نشأت می گیرد، و انزوای اجتماعی و اقتصادی، از این مذهب «جهان چهارمی» ساخته که به خاطر گردن ننهادن به نظام سنی، منفور؛ به لحاظ ادامه مضامین رافضی، مطرود؛ و در هر صورت پیوسته، مظنون به عصیان است.

صرف نظر از شکل تکامل تاریخی این گرایش معتقد به قدرت موروثی، شیعیگری همواره منبعی از آرمان های انفرادی و جمعی و سرشار از قدرت انفجاری شدید باقی مانده است. پایان قرن بیستم تغییر چندانی در چندپارگی تاریخی شیعیان به وجود نیاورد. با این حال استعمار و استعمارزدایی و توسعه اقتصادی و اجتماعی - غالباً به یاری پول نفت - باعث از انزوا درآمدن جوامع شیعه شد: بیرون آمدن از انزوای جغرافیایی در نتیجه گسترش شهرنشینی که به نوبه خود ناشی از توسعه اقتصادی است و بیرون آمدن از انزوای اجتماعی و سیاسی، که پیدایش قشری از نخبگان جدید در بطن این جوامع غالباً محروم به آن کمک می رساند.

موفقیت ها و محدودیت های شیعیگری ایرانی

مورد استثنائی ایران

آیا شیعیگری در ایران قبل از سال ۱۹۷۹ نقش ضد قدرت را بازی می کرد؟ این سؤال دست کم می تواند به درك دامنه انقلاب اسلامی در ایران كمك كند.

در واقع در عصر حاضر، موقعیت شیعیگری در ایران در مقایسه با سایر مناطق شیعه مذهب خاورمیانه از شرایطی استثنائی برخوردار است. علت این امر این است که در قرن شانزدهم میلادی سلسله ای بنام صفویه ۱، که برخاسته از اخوان صوفیه ترك تبار آسیای میانه بودند، قدرت را در امپراتوری پهناور و وسیع ایران آنروز قبضه کرد. شاه اسماعیل صفوی، مؤسس این سلسله، به محض رسیدن به سلطنت

1. David Morgan, *Medieval Persia*, Longman, 1992.

مذهب شیعه اثنی عشری را به عنوان مذهب رسمی دولت مقرر داشته و پیروی از این آئین را در سراسر امپراتوری از سال ۱۵۰۱ اجباری کرد. برای درک این پدیده منحصر به فرد تاکنون فرضیات متعددی عرضه شده است. عده ای بر این عقیده اند که صفویان که از طوایف بیابانگرد ترك تبار و شیعه مذهبی بودند و همواره مورد آزار امپراتوری عثمانی قرار داشتند، می خواستند وزنه ای در برابر امپراتوری سنی مذهب عثمانی که بر تمام دنیای اسلامی آن زمان حکمفرمائی داشت، ایجاد کنند. اما برخی دیگر معتقدند که این رهبران و حکام جدید در نظر داشتند از طریق اشاعه شیعیگری، تمام امپراتوری خود را دارای مذهبی واحد و یکسان نموده و در اثر این وحدت بتوانند به قدرت و عظمت و همبستگی بیشتری دست یابند. در هر صورت در ایران آن زمان که شیعیان بی شماری را در قلب خود جای می داد، هنوز بخش عظیمی از جمعیت را سنی ها تشکیل می دادند. گرویدن افراد به مذهب شیعه تا حدودی بر اثر اعمال زور صورت گرفت و برای تکمیل این تغییر مذهب اجباری، مروجین مذهبی از مناطق سنتی شیعه نشین مثل لبنان و عراق و بحرین^۱ به ایران آورده شدند. ولی به هر حال این گرواندن اجباری به مذهب شیعه از «بالا» شامل تمام جوامع و افرادی که در محدوده مرزهای ایران مستقر بودند، نشد. همانند امروز، در نواحی مرزی قبایل و طوایف ناهمگن سنی مذهبی وجود داشتند که شامل ترکمن ها، کرد ها، بلوچ ها و حتی برخی از اعراب عربستان و نیز اقلیت های مذهبی مسیحی ساکن کوهستانهای شمال غربی میشدند. بنابراین گرویدن به مذهب شیعه همه گیر نشد. با این وجود، تحمیل مذهب شیعه بر جامعه ایرانی آغازگر فرایند در هم جوش خوردن مذهب شیعه دوازده امامی و ایرانیت که هویت چندین هزارساله

1. Bernard Lewis, "L'Identité chiite", *Le Débat* n° ۱۶۲, op. cit.

يك ملت متشكل از اقوام متعدد بود، گردید. این ترکیب پدیده تازه ای است که در برابر آن نباید دچار توهم واپس‌نگری شد.^۱ در حقیقت پس از گذشت زمانی طولانی است که این تجانس بین ایران و شیعیگری تحقق می‌یابد و بهترین دلیل آن تزلزل مذهب شیعه در قرن هجدهم و به هنگامی است که نادر شاه افشار که از سوی افغان‌ها تهدید می‌شد، سعی در برقراری دوباره مذهب تسنن در امپراتوری ایران نمود. ولی مقاومت روحانیونی که از ساختار شکل‌گرفته‌ای برخوردار بودند، این اقدام را در نطفه خفه کرد. و در واقع فقط از دوره سلسله قاجاریه که از اواخر قرن هژدهم تا حوالی ۱۹۲۴ در رأس قدرت می‌باشد، این اتحاد و یگانگی بین مبانی شیعه دوازده امامی^۲ و هویت ملی ایرانی به اوج رسیده و موج دومی از گرایش به مذهب شیعه در ایران آغاز می‌گردد. اگر اولین موج این گرایش زاییده قدرت سیاسی بود، موج دوم گرایش تنها ره‌آورد قشر روحانی است.

در حقیقت، ما در قرن نوزدهم شاهد توسعه و بوجود آمدن طبقه روحانیت شیعه‌ای هستیم که به همراه تسلط بر همه سطوح جامعه مشغول بازسازی درونی خود می‌باشد. تنها در پایان این مرحله یعنی در اواخر قرن نوزدهم است که ما ناظر ورود روحانیت به صحنه سیاسی می‌باشیم. این موج دوم گرایش عمیق به طرف شیعیگری در ایران مبتنی بر چند عامل است.

عامل اول يك دعوای مکتبی است که پیامدهائی بسیار بزرگتر از خود مورد دعوا به بار می‌آورد.^۳ در قرن نوزدهم دو مکتب مختلف در مقابل یکدیگر قرار گرفتند که عبارتند از اخباری‌ها و اصولی‌ها. پیروان مکتب اخباری بر این نظریه بودند که بعد از غیبت امام دوازدهم

1. François Thual, *Les Conflits identitaires*, op. cit.

2. Elie Kedouré, *Roots or Revolution*, Yale University, 1981.

3. Yann Richard, *Le Chiisme*, Maisonneuve, 1980.

تفسیر قرآن دیگر جایز نیست. دسته دوم معتقد بودند که حق تفسیر قرآن به روحانیون طراز اول واگذار شده است. در نتیجه غلبه نظریه مکتب دوم قدرت علمای شیعه و سلسله مراتب روحانیت افزایش یافت.^۱ این پیروزی پیروان مکتب اصولی باعث شد که طبقه روحانی در واقع به نوعی خودمختاری و آزادی عمل و استقلال چه در مقابل دولت و حکومت و چه در برابر جامعه دست یابد، زیرا وضع قوانین در جامعه اسلامی، در حکم تحمیل نظرات خود بر قدرت سیاسی است.

عامل دوم که در واقع ایفاگر نقش خاصی در طی قرن نوزدهم می‌باشد، تحکیم استخوان بندی و ساختار طبقه روحانی است، به یاری یک نظام سازمان یافته اجتماعی نیرومند. در ساختار سنتی روحانیت، بالاتر از مقام امام جماعت روحانیت سنتی، همیشه علمایی وجود داشتند. ولی در قرن نوزدهم، علما رده بندی مشخص و سلسله مراتب محکمی برقرار می‌کنند. از همین مرحله به بعد است که نظریه سلسله مراتب سه درجه ای مرکب از حجت الاسلام ها، آیت الله ها و بالاخره آیات عظام تشبیت می‌گردد. تکامل این ساختار درونی باعث افزایش قدرت مراجع طراز اول مذهبی بر روحانیون سطوح پائین تر شد. در عین حال این امر تسلط مراجع مذهبی را بر عامه مردم مملکت نیز شدت بخشید. به این ترتیب است که به تدریج یک قدرت رقیب قدرت سیاسی در جامعه مستقر می‌گردد و چون از استقلال مالی نیز برخوردار است می‌تواند مؤثرتر باشد.^۲

از این پس همه وجوهات و موقوفات شیعیان در ایران، یگراست و بدون واسطه دولت، به سوی روحانیون سرازیر می‌گردد. بنابراین روحانیت شیعه در قرن نوزدهم به یک قدرت اجتماعی فوق العاده دست

1. Olivier Roy, *L'Échec de l'islam politique*, op. cit.

2. Yann Richard, "L'Iran au XXe siècle", in *Historiens et Géographes*, juin 1992.

می یابد زیرا این ثروت و دارائی را به صورت کمک به فقرا و یا احداث مدارس علمیه به کار می اندازد. بازسازی، روشن شدن رسالت و مأموریت و فعال شدن در صحنه عمل اجتماعی، روحانیت شیعه قرن نوزدهم را بیش از پیش تثبیت می نماید. به خصوص که این طبقه قادر است انواع آئین های مذهبی مردم از قبیل زیارت مراقد ائمه را تشویق کند، به ویژه شکلی از نمایش مذهبی به نام تعزیه را که نقش بسیار مهمی در توانائی کنترل جامعه بازی کرده و در نتیجه باعث دور شدن هر چه بیشتر مردم از دستگاه حکومتی می گردد^۱. در دوران عزاداری بزرگ شیعیان در ماه محرم، که در واقع مراسم سالانه اصلی آنان نیز می باشد، در سراسر مملکت، بازیگرانی صحنه های شهادت جنگ کربلا و شهادت حسین را که قربانی ظلم و بی عدالتی گشته است به کرات اجرا می نمایند و به این ترتیب با تحریک عواطف توده مردم پیرامون فاجعه کربلا و با تکرار مداوم صحنه شهادت حسین، روحانیون شیعه در ذهن مریدان خود نوعی احساس ترحم و از خود گذشتگی عاطفی بوجود آورده و مقام و موقعیت خود را در انظار توده مردم در ایران آن عصر، بصورت حامی و تضمین کننده عدالت و حق در مقابل هر نیروی مستبدی تثبیت می کنند.

در نتیجه، در طول این قرن، طبقه روحانی به دنبال يك رشته دگرذیسی های ظریف، در مقام يك مرجع ضد دستگاه حاکمه قاجار در می آید. در این میان، موقعیت سلسله قاجاریه نیز بر اثر از دست دادن قسمت هائی از قلمرو پهناور خود در درگیری با حکومت عثمانی به شدت تضعیف شده است. از طرف دیگر روس ها نیز از منطقه قفقاز به طرف ایران سرازیر گشته و بر سر راه خود مناطق آذربایجان و گرجستان را بلعیده و به تصرف خود درآورده اند. همچنین، این دستگاه

1. Charles Virolleaud, *Le Théâtre persan*, Maisonneuve, 1950.

حاکمه رو به زوال، به وسیله قوای انگلیس که تا پشت دروازه های ایران رسیده اند به شدت مورد تهدید قرار دارد. در واقع، از سالهای ۱۸۸۰ میلادی، ایران به تدریج به یک کشور نیمه مستعمره تبدیل گشته و به زیر سلطه قدرت های نیرومند آن زمان در می آید. در مقابل این ضعف و ناتوانی دولت و قدرت حاکمه، جامعه روحانیت از حیثه صرفاً مذهبی خارج گشته و پا به عرصه سیاسی می گذارد.

اولین دخالت و اعمال نفوذ و در واقع ابراز وجود جامعه روحانیت در امور سیاسی در سال ۱۸۹۰ میلادی به منصفه ظهور می رسد، و این زمانی است که انگلیسی ها انحصار تولید و فروش تنباکو را در اختیار می گیرند. این اقدام از طرف مردم اهانت تلقی شده و در نتیجه ایرانیان به رهبری روحانیت به مخالفت با آن برخاسته و شاه را مجبور به الغای این انحصار و بازگرداندن آن به دولت ایران می نمایند. این اولین مداخله روحانیت شیعه آنرا از مرحله قدرت مذهبی به درجه ضامن تمامیت ارضی و منافع ملی در مقابل یک سلسله فاسد رو به زوال ارتقاء می دهد. بحران دوم از سال ۱۹۰۶ میلادی آغاز می گردد.

در این زمان عناصر روشنفکر جامعه ایران با الهام گیری از غرب در صدد قبولاندن یک قانون اساسی بر سلطان قاجار برمی آیند. برپایی مجلس و ایجاد اصلاحاتی که اختیارات مطلقه روحانیت شیعه در امور قضائی را محدود می ساخت، در واقع به هیزم خشک آتش زد. طبقه روحانی بهیچوجه خواهان ورود ایران به عصر جدید نبود. در مرحله اول شاه قاجار بالاجبار در مقابل این خواست و اراده یکپارچه ملی و نیز مبارزه مسلحانه تسلیم شده و به درخواست آزادیخواهان گردن نهاده و با اصلاحات موافقت می نماید. در حقیقت این بار انقلاب مشروطیت (نامی که در ایران به آن اطلاق می شود) باعث نوعی شکست یا به عبارتی دیگر موجب عقب نشینی روحانیت می گردد.

هم زمان با این حوادث در صحنه بین‌المللی، ایران بار دیگر از طرف دول خارجی به شدت مورد تعرض و تهدید قرار می‌گیرد. بر اساس قرارداد ۱۹۰۷، قوای روس مناطق شمالی کشور را اشغال میکنند و انگلیس‌ها برای خود حق مداخله در جنوب را قائل میشوند. در حقیقت، این امر را هنگام جنگ جهانی اول عملی می‌سازند.

از همان سال ۱۹۱۴ در ایران گرایش‌های متضادی در حال شکل گرفتن می‌باشد. عده‌ای بر این عقیده‌اند که باید برای بیرون راندن روس و انگلیس، ایران در صف متحدین آلمان وارد جنگ شود. برخی دیگر گرایش به آن دارند که ایران باید به هر طریق بی‌طرفی خود را حفظ نماید. در حقیقت ایران به صحنه کارزاری تبدیل شده که در آن روسها و عثمانی‌ها در شمال، یعنی در آذربایجان ایران با یکدیگر به مقابله می‌پردازند. پیروزی بلشویسم در روسیه، ایران را در برابر خطر تازه‌ای قرار داد. در سال ۱۹۱۹ در گیلان، در شمال ایران، یک جمهوری شوروی برپا شد که باعث وحشت دربار و همچنین محافل مذهبی گردید. در همان سال شاه به شتاب به انگلستان روی آورد و با آن قرارداد تازه‌ای بست که ایران را عملاً تحت الحمایه انگلیس می‌ساخت. این قرارداد با مخالفت شدید مردم و رجال سیاسی عصر و نیز روحانیت روبرو شد. به دنبال آن کودتائی صورت گرفت که به اقتدار سلسله قاجاریه پایان بخشید و یک سرهنگ قزاق ایرانی به نام رضا خان را بر سریر قدرت نشاند.^۱

اندکی بعد سلسله قاجار رسماً منقرض گشته و جای خود را به سلسله پهلوی داد و سلطنت رضا خان اعلام شد. رضا شاه در ابتدا به بیرون راندن قوای بیگانه از کشور همت گماشت و دولت جدید را متکی بر ارتش نیرومندی ساخت که قادر به دفاع از مرزهای کشور در مقابل

1. Elie Kedouré, *Roots of Revolution*, op. cit.

نیروی بیگانه و نیز سرکوبی شورش های پی در پی داخلی باشد. رضاشاه همچنین آرزو داشت که کشورش را به طرف يك جامعه مدرن و پیشرفته سوق دهد و به همین جهت تحت تأثیر اقدامات کمال آتاتورک در ترکیه تصمیم به ایجاد تغییر و تحول کلی در ساختار دولتی و بافت جامعه ایرانی گرفت و با هدف ملی گرایی غیر مذهبی هرچه بیشتر دست روحانیون را از مداخله در امور کشور کوتاه کرد. این اراده و تمایل به مدرنیزه کردن کشور با جهشی سریع و یکباره و با استفاده از اهرم و نیروی محرکه يك دولت بازسازی شده، تقریباً همانند ترکیه ولی به شکل های دیگر با مقاومت روحانیت برخورد کرد^۱. با این تفاوت که در ترکیه طبقه روحانی دارای ساختاری بسیار ضعیف تر بود. این عامل رضاشاه را به اتخاذ روش محتاطانه تری در برابر روحانیون شیعه محافظه کار مجبور کرد. کاری که در حقیقت آتاتورک در ترکیه خود را ملزم به انجام آن در برابر جامعه روحانیت سنی نمی دید.

حکومتی که رضاشاه آرزوی آن را در سر می پرورانید، در واقع فقط يك جامعه مدرن که درآمدهای سرشار نفتی دولت ایران به آسانی آن را میسر می گردانید نبود، بلکه هدف نهایی او ایجاد دولتی بود که از الگوی کشورهای غربی شکل گرفته باشد و نه از ویژگی مذهب شیعه. این اقدامات تجددطلبانه از جمله کشف حجاب در ۱۹۳۵ از نظر جامعه روحانیت به هیچوجه قابل تحمل نبود. ولی علیرغم تضعیف روحانیون، این طبقه نفوذ و تسلط خود را بر توده مردم تا حدود زیادی حفظ کرد. حتی ایجاد يك نظام قضائی عرفی نیز، که البته کماکان ملهم از فقه اسلامی بود^۲، تغییر چندانی در نفوذ روحانیت نداد. جنگ جهانی دوم با خود اشغال دوباره ایران و به ویژه

1. Yann Richard, "L'Iran au XXe siècle", in *Historiens et Géographes*, op. cit.

2. Elie Kedouré, *Rootes of Revolution*, Yale University, op. cit.

استعفای اجباری رضاشاه را که مظنون به طرفداری از آلمانیها بود، به همراه آورد. سپس پسر او محمد رضا در سال ۱۹۴۱ به جانشینی او به سلطنت رسیده و تا سال ۱۹۷۹ در این مقام باقی ماند.

پایان جنگ جهانی دوم در ایران علاوه بر اشغال کشور از سوی نیروهای انگلیس و روس مصادف است با اقدامات تجزیه طلبانه در مناطق آذربایجان و کردستان که مستقیماً با الهام از استالین به وقوع می پیوندد. ولی در واقع مسئله حیاتی و عمده ایران در این زمان مسئله نفت می باشد. افکار عمومی در ایران، علی رغم سخنان ملی گرایانه پادشاهش، وضعیت نیمه مستعمره ای را که انگلستان بر آن تحمیل کرده است نمی تواند بپذیرد. این شرایط موجب ظهور شخصیتی به نام مصدق می گردد که با کمک نیروهای چپ و همچنین حمایت برخی از نیروهای مذهبی همه دسایس را به کار می بندد تا عایدات سرشار نفتی در درجه اول نصیب ملت ایران گردد. با این همه مصدق در مبارزه علیه منافع آمریکا و انگلیس حمایت روحانیون را از دست داد. مصدق که دارای نظریاتی متجدد و پیشرو بود به هیچوجه تمایلی نداشت که روحانیان به بهانه مبارزه با امپریالیسم دوباره صحنه سیاسی را اشغال کنند. این جنبش عظیم ضد استعماری که بحران مصدق نام گرفت با مداخله سیا و نیز همکاری گروه های سیاسی محافظه کار ایرانی به شکست انجامید و بار دیگر در اذهان عمومی ملت ایران خاطره تلخی از خود برجای گذاشت. سلسله پهلوی علی رغم شعارهای ملی گرایانه و توسل به تاریخ چند هزارساله ایران و عظمت تمدن ایرانی، پیوسته در مقابل خواست های قدرت های غربی سر تسلیم فرود می آورد. مقارن همین ایام، جنگ سرد و خطرات مستقیم ناشی از آن بر سرنوشت ایران، باعث سازشی بین طبقه حاکمه و روحانیان شیعه می گردد و این رابطه بخصوص با تشکیل حزبی با مرام

کمونئیستی به نام حزب توده در میان کارگران صنعت نفت تحکیم میگردد.

خیال و آرزویی که پادشاه ایران در این ایام در سر می پروراند، تبدیل ایران به يك قدرت جهانی است که با اتکاء به يك ارتش نیرومند بتواند نقش ژاندارم را در خلیج فارس و منطقه خاور میانه ایفا نماید. غافل از این که نفس همین مدرنیزه کردن کشور باعث بوجود آمدن واکنشی تند از اعماق جامعه ایرانی می گردد. روحانیان که زودتر از همه متوجه آن شدند در انتظار فرصت مناسب نشستند. به علاوه اصلاحات ارضی که هدف آن بوجود آوردن يك قشر دهقان و خرده مالک وفادار به رژیم بود، منافع ملکی طبقه روحانی را به خطر می انداخت. بالاخره این که درآمد نفت باعث پیدایش طبقه جدیدی از بورژوازی غرب گرا شده بود که منافع قشری را که در ایران بازاری می نامند، تهدید می کرد. منظور از بازاری همان بورژوازی تجاری سنتی است که با روحانیت طراز اول شیعه، همواره پیوند ساختاری و خانوادگی داشته است.^۱

در تمام این دوران، روحانیت شیعه در واقع يك نهاد ضد قدرت سیاسی فعال نیست. هر چند که از امتیازات اجتماعی آن نسبتاً کاسته شده بود ولی امکانات مادی و استقلال مالی آن، همچون عامل تشکیل دهنده اساس و پایه های قدرتش در مقابل دولت مدرن پهلوی ها، دست نخورده مانده بود. در این حال سیاست مدرن سازی محمد رضا شاه باعث افزایش روزافزون نابرابری و بی عدالتی اجتماعی گشته و در جهت جلوگیری از نارضایتی عمومی ناشی از آن، بر سرکوب و فشار بر تمام طبقات جامعه روز به روز افزوده می گردید. روحانیون مخالف تندرو از ایران تبعید شدند. از جمله آیت الله خمینی که به عراق تبعید

1. CHapour Haghigat, *L'Iran et la révolution islamique*, Complexe, 1985.

و در شهر نجف مقیم شد. در این جا ذکر این نکته ضروری است که در اثر تماس بخشی از برگزیدگان روشنفکر ایرانی تربیت شده در دانشگاه های آلمان با نظریات چپ مارکسیستی، در میان برخی از این روشنفکران يك آمیختگی شگفت انگیز از جریان شیعی با جریان انقلابی پدیدار شد.

مهمترین نمونه آن علی شریعتی است که در آثار و نوشته های خود به اقدامی در راستای بازگشت به سرچشمه های شیعی دست می زند تا نشان دهد این جریان دارای چنان نیروی انقلابی است که میتواند در انتظار ظهور امام زمان، جهان را دگرگون سازد. این ترکیب بدیع بین مارکسیسم جهان سومی و برداشت جدید از شیعیگری، در میان طبقه روشنفکر ایرانی از اهمیت فرق العاده ای برخوردار گردید.

با وجود این که انقلاب اسلامی از عقاید علی شریعتی که قبل از پیروزی این انقلاب از دنیا رفته بود فاصله گرفت ولی همگرایی پنهانی این دو جریان عامل بسیج پیشروترین بخش افکار عمومی ایران گردید. شریعتی دو نوع شیعیگری را از یکدیگر متمایز می ساخت. یکی شیعه صفوی یا دولتی با روحانیتی از نظر وی فاسد و زائد، و دیگری شیعه علوی منتسب به حضرت علی داماد پیامبر، که به صورتی بنیادی در تلاش برای دستیابی به عدالت و حقیقت می باشد. در بحبوحه قرن بیستم شیعیگری متأثر از عقاید پیشرو جهان سومی ناگهان به يك نیروی الهام بخش، شورش گر و دگرگون ساز نظم حاکم تبدیل میگردد.

در زمینه سیاسی، سالهای قبل از ۱۹۷۹ دربرگیرنده اغتشاشات پی در پی و یکی مهم تر از دیگری می باشند. در این دوران، روحانیت شیعه نه تنها به اعتراضات سیاسی دست می زند بلکه با توجه به

1. Yann Richard, in Elie Kedouré, *Roots of Revolution*, op. cit.

توانایی اش در به حرکت درآوردن توده ها (توانایی و قدرتی که از احزاب سیاسی دیگر خیلی بیشتر است) تصمیم به رهبری و هدایت آن می گیرد.

رخدادهای بعدی را همه می دانند. در شانزده ژانویه ۱۹۷۹ شاه ایران را به مقصد مصر ترك می کند. انقلاب خمینی پیروز می شود. شیعیگری ایرانی دیگر آن مرجع ضد قدرتی که در قرن نوزده بود نیست و یا مانند دوران پهلوی ها رو به افول نمی رود. بلکه اکنون در صدر دولت قرار دارد و اندک زمانی بعد به صورت قدرت مطلقه درمی آید.

سرنوشت یگانه و ویژه ی شیعیگری ایرانی، که از قرن شانزدهم به صورت ابزاری دولتی و در واقع برای برقراری حکومتی شیعه مورد استفاده قرار گرفته و سپس به سراسر جامعه سرایت و نشر پیدا کرده و بالاخره در قرن نوزدهم پس از يك رشته اصلاحات دوباره جانی تازه میگیرد، این است که تنها موردی است که توانسته در يك کشور بزرگ در صدر حکومت قرار گیرد. کشوری چون ایران که به عنوان بزرگترین قدرت خاورمیانه و به علت ذخایر عظیم نفتی، دنیا به آن چشم دوخته است.

گرچه پس از انتخاب مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی در دوران صفوی، شیعیگری از حالت تعلق به طبقه محروم و مطرود جامعه به درآمد و ولی همچنان تحت کنترل و مهار قدرت سیاسی باقی مانده بود. از سال ۱۹۷۹ به بعد، برای اولین بار روحانیان شیعه که به خوبی به قدرت و نیروی پیام خود واقف بودند موفق به تصاحب قدرت در کشوری بزرگ و با اکثریت شیعه شدند. چنین رویدادی در گذشته هرگز اتفاق نیفتاده بود. دودمان های شیعه مذهبی که تا کنون به حکومت رسیده بودند، به تصاحب يك حکومت گذرا قانع بوده و هرگز سعی نکردند که مردم سرزمین خود را به اجبار به مذهب شیعه درآورند. پس

از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، شیعیگری بر کشوری تقریباً یکسره شیعه
مذهب حکومت می‌کند. پیروزی انقلاب خمینی در ایران یکی از
پراهمیت‌ترین وقایع و انقلاب‌های نیمه دوم قرن بیستم بوده و در
حقیقت مهم‌ترین واقعه در طول تاریخ شیعه می‌باشد.

کتاب حاضر که اختصاص به اثرات ژئوپولیتیکی شیعیگری در
شکل کلی آن دارد، در نظر ندارد تغییر و تحولات درونی ایران را که
زیر نعلین آیت‌الله‌های حاکم و در طی کشمکش‌های خونین سیاسی رخ
می‌دهد بررسی نماید. بلکه توجه خود را به تجزیه و تحلیل نقشی
معطوف می‌دارد که ایران شیعه از سال ۱۹۷۹ به بعد به عنوان یک
عامل ژئوپولیتیکی در تمام دنیای شیعه، در دنیای اسلام و همچنین
در حوزه‌های سیاسی دیگری که با آن‌ها ارتباط دارد، از جمله جهان
غرب، بازی می‌کند.

دو وجه عمده سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

از سال ۱۹۷۹ به بعد ایران به عنوان يك قدرت منطقه ای سیاسی ویژه و ابتکاری را در پیش گرفت. در عرصه منطقه ای، سیاست خارجی ایران شامل ادامه سیاست سنتی ایران در منطقه، یعنی حفظ قدرت و نفوذ خود و نیز جلوگیری از هرگونه تهدید و تعرضی از جانب رقبای همیشگی اش یعنی روسیه، ترکیه، عربستان سعودی و پاکستان می باشد.^۱ در واقع دیپلماسی ایران دیپلماسی محتاطانه کشوری است که خود را در دنیا بسیار متفاوت و منزوی حس می کند و این مسئله بیانگر برداشت تجربی و محتاطانه دیپلماسی ایران است

1. Olivier ROY, "Sous le turban, la couronne" in Fariba Adelk-hah, *Thermidor en Iran*, Complexe, 1993.

که اولین هدفش حفظ امنیت داخلی و در نتیجه حفظ ثبات در مرزهای آن می باشد. ایران در واقع از يك هسته مرکزی ایرانی تشکیل شده که در احاطه حلقه ای از اقلیت های قومی غیر شیعه قرار دارد. اقلیت های قومی با تمایلات کمابیش گریز از مرکز که هر يك زمینه ای برای جدایی و حوزه ای برای نفوذ احتمالی دشمنان بالقوه است^۱.

به عکس، جنبه دوم سیاست خارجی ایران مبتنی است بر این که خود را رهبر انقلاب اسلامی در جهان به شمار آورده و با توسل به نوعی اتحاد شیعه نه تنها سعی در هماهنگی و اتصال جوامع شیعه به یکدیگر دارد، بلکه برای هدف نهائی یعنی اسلامی کردن تمام جهان، در احیای اسلام شیعه در بطن دنیای مسلمانان می کوشد. بدون تردید میان این دو خط مشی سیاسی، ارتباطی منطقی وجود دارد. توسل به اتحاد شیعه موقعیت کشور-ملت ایران را به عنوان يك بازیگر فعال در منطقه تقویت کرده و ثانیاً وجود يك پایگاه شیعه دوازده امامی، طبعاً میل به شیعی کردن دنیای اسلام را قوت می بخشد.

در این میان، ناظران بین المللی در مورد اهمیت وجه ایدئولوژیک سیاست خارجی ایران از اتفاق عقیده برخوردار نیستند. به نظر عده ای این وجه چیزی جز تبلیغات نیست و حتی تمهیدی که در پس آن سیاست سنتی حفظ نفوذ منطقه ای نهفته است. برخی دیگر به عکس معتقدند که این سیاست سنتی در واقع پوششی است بر امپریالیسم شیعه. در حقیقت ما در اینجا با پدیده ویژه ای روبرو هستیم زیرا وضعیت ایران عبارت است از «شیعیگری در کشور واحد» - درست همانند موقعیت شوروی در دوره «سوسیالیسم در يك کشور واحد». سخن بر سر مقایسه ایران با اتحاد شوروی از نظر محتوای ایدئولوژیک نیست، بلکه اشاره به وجود وجوه دوگانه انگیزه های ژئوپولیتیکی در

1. François Thual, *Mémento de géopolitique*, Dunod, 1993.

هر دو مورد است، که می توان آنها را دولتی و ایدئولوژیک نامید.
بیش از هفتاد سال، سیاست خارجی اتحاد شوروی همانند يك
موتور سه زمانه عمل می کرد.

حرکت اول: با استفاده از روابط دیپلماتیک عادی، دولت شوروی
خود را به عنوان حامی و پشتیبان انقلاب جهانی معرفی نموده و حتی
بعد از عقب نشینی استالینی «سوسیالیسم در يك کشور واحد»
همچنان به این رویه ادامه داده است.

حرکت دوم: کمک و مساعدت به استقرار يك نظام کمونیستی
هر بار که امکان پذیر بود. خواه از طریق براندازی خواه از طریق توسل
به دستگاه نظامی - دیپلماتیک.

مرحله سوم: «به جیب زدن» پیروزی های کمونیسم در خدمت
تقویت بعدی دولت شوروی.

این سیستم که به صورت يك «مدار دیالکتیکی» بر حسب اهمیت
هر يك از این سیاست ها در موقعیت های زمانی گوناگون، با شدت
جریان متغیر عمل می کرد، به خوبی نشان می دهد که حکومتی که
بر پایه يك ایدئولوژی استوار باشد، خواه مذهبی و غیر مذهبی، روشی
همانند دیگران در پیشبرد سیاست خارجی خود به کار نمی برد.
ایدئولوژی (و در مورد ایران، مذهب) همواره حضور دارد خواه به صورت
علت یا معلول و خواه به عنوان هدف یا انگیزه. در مورد انقلاب
اسلامی ایران، هدف اولیه دیپلماسی آیت الله ها حفظ قدرت و نفوذ
ایران در منطقه بوده و برای حصول به این منظور همچنان سعی در دور
نگه داشتن و عقب راندن رقبای سنتی خود در منطقه دارد. در طی قرن
بیستم ایران چند بار مورد هجوم و اشغال قوای بیگانه قرار گرفته است.
ابتدا توسط نیروهای روس سپس از سوی شوروی و انگلیس. هجوم
ترکیه عثمانی را هم نباید فراموش کرد که به هنگام جنگ اول جهانی

شمال ایران را به صحنه کارزار علیه امپراتوری های روس و انگلیس تبدیل کرد.

برپایه تجارب گذشته، ایران از نظر موقعیت ژئوپولیتیکی همواره خود را مورد محاصره می بیند و پیوسته نگران خطراتی است که از جانب دول پیرامون می تواند متوجه این کشور باشد. در ابتدای قرن بیستم ایران را خطر سه گانه ی روسها، ترکها، و انگلیسها تهدید میکرد. بعد از روسها نوبت به شوروی رسید و سپس در پایان جنگ جهانی دوم دوباره مسئله شوروی و انگلیس پیش آمد^۱. سرانجام با ورود در سیستم پیمان های نظامی گرداگرد شوروی، پای ایران به جنگ سرد کشیده شد.

امروز نیز ایران آیت الله ها دوباره خود را در محاصره احساس میکند. نخست از طرف دولت ترکیه که با آن در آسیای مرکزی رقابت می کند. دوم عربستان سعودی که رقابت با آن در منطقه خلیج فارس با خصومت بین تسنن خشک و متعصب حاکم بر عربستان سعودی و شیعیگری ایرانی تشدید شده است. علاوه بر این دو، از نظر رهبران سیاسی تهران خطرات دیگری نیز وجود دارد. مثلاً پاکستان که با ایران در افغانستان و آسیای مرکزی در رقابت است. در حقیقت روابط این دو کشور بسیار پیچیده و بیشتر برپایه رقابت های دوجانبه استوار است تا کمک متقابل. ولی به طور کلی پاکستان به عنوان يك دولت سنی طرفدار آمریکا محسوب می شود که وضعیت شیعیان در آن چندان تعریفی ندارد^۲. اگر تیرگی روابط بین ایران و پاکستان ادامه یابد، نقش مؤثری را در سازمندی دوباره روابط منطقه ای بازی خواهد کرد. از این

1. Bernard Lewis, *La Formation du Moyen-Orient moderne*, Aubin, 1995.

2. Voir chapitre VIII (Les chiites du sous-continent indien, page 73).

دیدگاه، سفر اخیر رفسنجانی رئیس جمهور ایران به دهلی نو نشانه مهمی از کوشش های جمهوری اسلامی در سیاست ضد محاصره ای تهران است که عنصر ضد پاکستانی در آن رو به تشدید می باشد.

در حقیقت باید دید که جنبه پان-شیعی سیاست خارجی ایران از سال ۱۹۷۹ به بعد به طور مشخص در چه وضعیتی است. در درجه اول و همانطوری که «اولیویه روا»^۱ نیز بر آن تأکید دارد: تهران ترجیح می دهد از برگ پان- شیعی بیش از برگ پان ایرانی استفاده کند. ابران در اجرای دیپلماسی خود بر گروه های مختلف شیعه غیر ایرانی از نظر قومی، مثل هزاره های افغانستان یا شیعیان جنوب لبنان و آذریها بیشتر تکیه می کند تا بر اقوام ایرانی الاصل همانند کردها یا تاجیکها. سیاست اتحاد شیعیان به عنوان ابزار دیپلماسی ایران، در عین حال مبین اصول پایه و بنیادین حرکتی انقلابی است که ایران آیت الله ها سعی در ترویج و توسعه هر چه بیشتر آن در کل دنیای اسلام دارد. شیعیگری با این آرمان غایت گرا ریشه های اصلی خود را بازمییابد. در حقیقت ترویج مذهب شیعه در جهان اسلام به معنای احیای اسلام واقعی و رجعت به اصول اولیه و تحرك انقلاب خروشان است که با همهء نظام های اجتماعی و سیاسی درمی افتد تا اسلام را در سراسر جهان گسترش دهد.

بدیهی است که می توان به این اهداف با شك و تردید نگرست ولی باید به خاطر داشت که همین شك و تردید نسبت به اهداف انقلاب جهانی کمونیستی، که حدود هشتاد سال چشم انداز سیاست خارجی شوروی بود، وجود داشت. با این تفاوت که برخلاف حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی که می توانست روی پشتیبانی احزاب کمونیست محلی حساب کند، ایران از وجود گروه های شیعه در همه ممالک دنیا

1. Olivier Roy, "Sous le turban, la couronne", in Fariba Adelk-hah,

بهره مند نیست. از طرف دیگر اقلیت های شیعه نیز قابل مقایسه با احزاب کمونیستی نیستند و همواره تشکیلاتی وابسته به تهران ندارند. با این همه تقدیس مذهب شیعه در حکومت ایران پدیده ای است که از مرزهای ایران بسیار فراتر رفته و جهان شیعه را به طور اعم و شیعیان دوازده امامی را به طور اخص و بالاخره از همه بیشتر شیعیان ساکن در کشورهای مجاور ایران را در بر گرفته است.

این شبکهء پیوندهای ایدئولوژیک، بسیار پیچیده است. در عین حال، اسلام شیعه همواره از مفهوم ملت که می تواند عامل جدایی و انشعاب در میان جامعه اسلامی (امت) باشد واهمه داشته است. در واقع متفکرین سیاسی شیعه همواره از پدیده ملی بیم داشته اند. از نظر آنان نیز، همچون در کمونیسم، با پیروزی نهایی مذهب شیعه و غلبه اسلام دولت ملی باید به کلی منحل و برچیده شود^۱. بنابراین از دید پیروان مذهب شیعه، دولت ملی فقط يك مرحله انتقالی و گذراست ولی برای فرارفتن و پشت سر نهادن این مرحله، ابتدا باید این دولت-ملت تقویت گردد. در اینجا مقایسه و شباهت این مسئله با وضعیت شوروی استالینی نابجا به نظر نمی رسد. رهبران شوروی بر این خیال بودند که روزی تمام ممالک جهان کمونیستی خواهند شد و در نتیجهء پیشرفت اقتصادی، دولت های ملی جای خود را به نوع جدیدی از جامعه بر مبنای سوسیالیسم علمی خواهند داد.

در مکتب شیعه نیز، دولت ملی و جامعه آرمانی آینده دقیقاً از همین دیالکتیک پیروی می کنند. در مرحله اول باید دولت ملی تحکیم و تقویت شده و پایگاهی برای مذهب شیعه-در این مورد ایران- ایجاد گردد تا از این راه بتوان پیروزی نهایی مکتب شیعه را تضمین نمود. سپس این پیروزی نهایی، انحلال انواع این دولت های ملی میراث

1. Olivier Roy, *L'Echec de l'islam politique*, op. cit.

غرب را به سود جامعه ای مطابق با خواست پیامبر به همراه خواهد داشت. البته این دیالکتیک در عمل به سرعت رد شد و بهترین نمونه آن را می توان جنگ بین ایران و عراق دانست. ایران که مورد تجاوز عراق قرار گرفته بود، برای دفاع از خویش و دفع متجاوز، خودبخود به احساسات ملی روی آورد. پس از گذشت این مرحله، ایران به این امید بود که شیعیان عراق علیه صدام حسین به پا خاسته و در نتیجه حاصل این تجاوز به پیروزی بزرگ شیعیان در تمام خاورمیانه منجر شود. ولی چنین اتفاقی هرگز نیفتاد. اما آیا شکست ایران در توسعه و صدور انقلاب اسلامی، در هنگام جنگ دفاعی در مقابل عراق، میتواند دلیل قاطعی بر بی فایده بودن عامل شیعه به عنوان عامل الهام بخش و عنصر اصلی سیاست خارجی ایران باشد؟ لزوماً نه. همانگونه که شکست شوروی در مقابل لهستان در ۱۹۲۰ به معنای خاتمه توسعه کمونیسم نبود. بلکه فقط روند تحقق آن را به تعویق انداخت. به همین منوال نیز شکست انقلاب شیعه در عراق، به هنگام جنگ بین ایران و عراق به معنای پایان قطعی توسعه طلبی ایران با اتکاء بر شیعیگری نخواهد بود.

از نظر جغرافیای مذهبی، بیشترین نفوذ ایران در جهان شیعه بر مناطقی است که پیرو فرقه دوازده امامی هستند و ایران تقریباً هیچگونه نفوذی بر فرقه اسماعیلیه ندارد. این نفوذ به ویژه در مناطقی که فرقه دوازده امامی دارای جامعه روحانیتی مبتنی بر سلسله مراتب است به حداکثر درجه خود می رسد^۱. و دلیل آن نیز ایرانی گرایی روحانیان خارج از ایران است. دقیقاً به همان صورتی که نوعی «شوروی زدگی» نخبگان کمونیست در کشورهای خارج از اتحاد جماهیر شوروی پیش آمد، به همین ترتیب نیز، حتی قبل از وقوع انقلاب

1. Olivier Roy, *L'Echec de l'islam politique*, op. cit.

اسلامی، نوعی ایرانی شدن روحانیان طراز اول شیعه دوازده امامی در خاور نزدیک پدیدار شد. این مسئله از نظر ژئوپولیتیکی بی اثر نبود. زیرا از دید رهبران تهران جوامع شیعه خاورمیانه در خدمت ایران هستند ولی چون ایران خود در خدمت شیعه یا اسلام حقیقی است، لذا وجود این دو بخش ایدئولوژیک و دیپلماتیک به یک دادوستد دائمی در رفتار و انگیزه ها می انجامد.

تمام ناظران بین المللی از احتیاط مبرم ایران در سیاست خارجی خود متحیرند، زیرا در حقیقت مشغله فکری ایران را در درجه اول جلوگیری از نفوذ سیاسی حریف مقابل تشکیل می دهد تا توسعه طلبی و این درست همان جریانی است که بین دو جنگ اول و دوم جهانی در مورد اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت که ضمن در پیش گرفتن روشی نسبتاً محتاطانه در سیاست خارجی خود، به احزاب کمونیست کشورهای دیگر در تضعیف دشمن سرمایه دار کمک می کرد. مثلی هست که می گویند «مقایسه، دلیل نیست». اما مقایسه دو موقعیت کاملاً متفاوت می تواند آگاه کننده باشد و به هر صورت به درک و فهم این مسئله کمک می کند که سیاست خارجی ایران نه به تنهایی دیپلماسی دولتی است که توسط رهبران مذهبی اداره می شود و نه فقط دیپلماسی مبتنی بر اتحاد شیعه بلکه در عین حال از هر دوی این مبانی سرچشمه و الهام می گیرد.

مبارزه تهران برای کسب نفوذ در افغانستان علیه پاکستانی ها یا ازبک ها نمونه خوبی است. در مورد مسئله افغانستان، سیاست ایران سیاستی است که در عین حمایت از اقلیت شیعه هزاره^۱، سعی در جلوگیری از استقرار قدرت دیگری در مناطق غربی افغانستان که

1. Voir chapitre (Les Hazaras d'Afghanistan, page 61) et chapitre XIV sur le Liban (Destins druzes, page 117).

احیاناً تهدیدی برای ایران به شمار رود، دارد. حمایت ایران از گروه شیعه «امل» در لبنان نیز از همین استراتژی سرچشمه می‌گیرد.

با چنین استدلالی این سؤال می‌تواند مطرح شود که آیا خط مشی حقیقی ایران به سادگی يك سیاست ضد محاصره ای نیست؟ به طور درست یا نادرست ایران به این قضیه متقاعد شده است که در محاصره کشورهای سنی مذهبی که شیعیگری ایران و قدرت منطقه ای او را خطری برای خود به شمار می‌آورند، قرار دارد. بنابراین، ایران علاوه بر استفاده از عوامل مختلف سعی می‌کند با نفوذ در میان اقلیت های شیعه، این کشورها، سدی در مقابل ممالکی با اکثریت سنی مذهب ایجاد نماید. با توجه به این مسئله که این سیاست ضد محاصره ای می‌تواند در گسترش شیعیگری نیز مؤثر افتد. در اینجا باز با دیالکتیک دفاع از «کشور مادر» روبرو هستیم. برای اتحاد جماهیر شوروی، دفاع از میهن سوسیالیستی مطرح بود ولی برای ایران، دفاع از میهن شیعی، استقرار شیعیگری و رهایی از شر دودمان های غرب گرا است که آن را به نقش اصیل خود که دفاع از اسلام حقیقی است، رهنمون می‌گردد.

کارکرد هم زمان مقتضیات شیعیگری و ضروریات سنتی ژئوپولیتیک ایران مستلزم آن است که ابزارهای کار در عین حال آمیخته و جدا از هم به کار گرفته شوند. سیاست خارجی دولت ایران، سعی در نفی و انکار عملیاتی دارد که سرویس های اطلاعاتی رژیم یا از طریق کاربرد تروریسم و یا با استفاده روش های براندازی و سرنگونی، برای پیشبرد اهداف خود در خاورمیانه، اروپا و مناطق دیگر جهان به آن مبادرت می‌ورزند. در عین حال در سطح تصمیم گیری هر دو بخش در یکدیگر ادغام شده اند و تنها قسمت انعطاف پذیر آن آهنگ حرکت و درجه شدت عملیات در این یا آن بخش می‌باشد. در مورد اتحاد

شوروی فقط يك مرکز تصميم گيری وجود داشت و آن حزب کمونیست بود. و این حزب همانطوری که می توانست روابط دیپلماتیک معقول با بدترین دشمنان کمونیسم برقرار کند، قادر بود به عملیات جاسوسی یا براندازی و هسته سازی در ممالک سرمایه داری دست یازد.

در ایران نیز همین گونه است. فقط يك جهت گيری وجود دارد و آن شیعیگری است. شیعیگری از طریق حکومت ایران، قادر به برقراری کانال های سیاسی عادی با سایر کشورها جهان می باشد. ولی اگر شرایط ایجاب کند، همین مراکز تصميم گيری در صدور فرمان به اقلیتهای شیعه سایر کشورها، در جهت عملیات براندازی تردید به خود راه نخواهند دارد. دیالکتیک وسیله به دیالکتیک هدف منجر می شود یعنی استفاده از هر وسیله ای جهت تحکیم قدرت دولت ایران و در نهایت امر، تقویت شیعیگری. این جنبه از ژئوپولیتیک ایران غالباً از نظرها دور می ماند. عده ای فقط روی جنبه توسعه طلبی ایدئولوژیکی تأکید دارند و بخشی دیگر به اعتدال سیاست خارجی ایران توجه دارند. کتاب «ترمیدور در ایران» که معتقد به حزم و تجربه گرایی در راهبرد دیپلماسی جمهوری اسلامی است، متعلق به دسته دوم می باشد. از عنوان یکی از فصول این کتاب «تاج در زیر عمامه» ممکن است این تصور پیش آید که در واقع سیاست خارجی ایران در حال حاضر ادامه همان سیاست پیشین است، که پهلوی ها از ۱۹۲۰ به بعد اعمال میکردند، اما در کسوت مذهبی. ولی آیا چنین برداشتی از مسئله دست کم گرفتن سرچشمه های الهام و اهداف درازمدت هیئت حاکمه ایران نیست؟ اگر آیت الله ها در اقدامات خود محتاط تر از آنند که تصور می شد، آیا به این معنا است که آرزوها و امیال واقعی خود را رها کرده و از هدف نهایی و اساس وجودی خود یعنی پیروزی حقیقت شیعی دست برداشته اند؟ به هر حال و تا امروز آنها علیرغم جنگ ایران

و عراق موفق شده اند که شیعیگری را در پوسته دولت-ملت ایران پناه دهند. ولی آیا این يك مرحله گذرا است و یا هدف نهایی؟ و به عبارت دیگر آیا اینان در همین نقطه متوقف خواهند شد؟

در بهار سال ۱۹۹۵ شایعات دست یابی قریب الوقوع ایران به سلاح هسته ای دقیق تر می شود. روزی که پایگاه سیاسی شیعیگری با يك پایگاه هسته ای، هرچند كوچك، تقویت گردد، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا توسعه طلبی ایران پس از دستیابی به سلاح هسته ای متوقف خواهد شد یا برعکس تأمین آسیب ناپذیری نسبی «میهن شیعیگری»، تهاجمات رژیم تهران را در جهت میل به اتحاد شیعیان چند برابر خواهد ساخت؟ طرح این سؤال به این معنا است که آیت الله ها با چنگ اندازی به قدرت از بالا و کنترل جامعه و دستگاه دولتی نه فقط يك کشور را به جامعه مذهبی درآورده اند بلکه شالوده يك ایران شیعی را برای قرون آینده ریخته اند. البته می توان بار دیگر به این تجزیه و تحلیل به دیدهء تمسخر نگریست و تصدیق آن را ساده لوحی دانست ولی تدبیر و احتیاط، زادهء همین خوشبآوری است. راجع به ساده اندیشانی که «نبرد من»* را جدی گرفتند چه می توان گفت یا درباره ساده لوحانی که در اعلامیه های کمینترن شك و تردید روا نداشتند؟ بدون اینکه بخواهیم بار دیگر شیعیگری را با کمونیسم مقایسه کنیم، باید بپذیریم که يك ایدئولوژی، زمانی که از قدرت دولتی برخوردار شد به سادگی محو شدنی نیست. نظریه دو وجهی سیاست خارجی دولت ایران، ولو آن را درست نپذیریم، دست کم این مزیت را دارد که از عامل مذهبی رژیم تهران غافل نمی ماند. اعتقاد به مهدی موعود در

1. Sharam Chusir, *Does Iran want Nuclear Weapons?*, Survival, printemps 1995.

شیعه هرچند که به صورت خفته و پنهان عمل می کند ولی در حقیقت هسته مرکزی عملکرد حکومت ایران و جاه طلبی های ژئوپولیتیک آن است.

شیعیگری، به مثابه الهام دهنده و راهبر وضعیت های ژئوپولیتیکی ایران، را باید عاملی شمرد که از آنچه در باره اش می پندارند مهمتر است، اما از آنچه در باره اش تصور می کنند کمتر تعیین کننده است.

معمای آذربایجان

جمهوری آذربایجان امروزی يك ایالت سابق امپراتوری ایران است که در سال ۱۸۲۸ با انعقاد معاهده ترکمانچای به تملک روسیه درآمد. آذربایجان پس از الحاق به روسیه دچار تحولات مختلفی شد. در ابتدای قرن بیستم، کشف نفت در منطقه باکو جامعه آذربایجان را متحول ساخت. سپس در حدود سال های ۱۹۲۰، آذربایجان دوران کوتاهی از استقلال را، قبل از درآمدن به صورت یکی از جمهوری های فدرال شوروی، تجربه کرد. و بالاخره در سال ۱۹۹۰ از این پیکره جدا شد. هفتاد و پنج درصد از جمعیت آذربایجان شیعه هستند. این منطقه که سرنوشت جالبی دارد، در قرن شانزدهم توسط قبایل کوچ نشینی که ریشه ترکمن داشتند و از قسمت های جنوب آناتولی سرازیر شده بودند

«ترك زبان» شد. ولی این قبایل ترکمن به هنگام کوچ و اطراق در منطقه آناتولی به وسیله وعاظ شیعه به این مذهب گرویده بودند^۱. این تغییر مذهب باعث شد که قبایل آذری به امپراتوری ایران که از دیرزمان به ثروت و امکانات این منطقه چشم دوخته بود، روی آورند. آذربایجان با وجود اینکه در قرن نوزدهم به دو قسمت تجزیه شد، در عین حال يك جامعه فرهنگی و هویت نیرومند واحدی را تشکیل می دهد. آذربایجانی ها چه در امپراتوری قدیم و چه در ایران جدید هم از نقطه نظر سیاسی و هم در دستگاه دولتی نقش مهمی ایفا کرده اند. تداخل دوجانبه نخبگان آذری و نخبگان فارسی زبان یکی از دلایل شکست کوشش استالین در سال ۱۹۴۷ در جهت اتحاد دو آذربایجان بود. استالین با آرزوی دستیابی به اقیانوس هند، بر ملی گرایی آذری و یگانگی مذهبی و فرهنگی بین دو قسمت آذربایجان تکیه کرد تا يك جمهوری شوروی آذربایجان در ایران به وجود آورد. البته به این امید که این جمهوری سپس به آذربایجان شمالی منضم گردد، درست در زمانی که وی از کیسه ایران يك جمهوری کردستان به وجود آورده بود. حمله متقابل نیرومند ایران با کمک آمریکایی ها این دولت را به راحتی در هم شکست و پیوندهای تاریخی آذری های ایرانی با ایران، پوشالی بودن این دولت را نشان داد.

از نقطه نظر اجتماعی، مذهب شیعه در هر دو سوی مرز یکسان عمل می کند. ولی در قسمت شمالی یعنی جمهوری آذربایجان جامعه روحانیت از ساختار ضعیف تری نسبت به ایران برخوردار است. آذربایجانی های شمالی، در اثر غلبه روسها بر این منطقه در قرن نوزدهم، یکجا نشین شدند و همین یکجانشینی باعث پیدایش نوعی آگاهی سیاسی در چهارچوب توسعه شهرنشینی در این منطقه شد که

1. Xavier de Planhol, *Les Nations du Prophète*, Fayard, 1993.

پس از اکتشاف نفت به سرعت در حال تحول بود. آذربایجانی های روسیه همواره و حتی در امپراتوری رو به زوال تزاری، قوم و ملتی کاملاً خودآگاه بودند و در نتیجه نسبت به برادران خود در ایران احساس همبستگی می کردند. در دوران شوروی در آذربایجان يك اداره مسلمانان ماوراء قفقاز وجود داشت که مقرر آن در باکو و در واقع مسئولیت کلیه شیعیان شوروی با آن بود.

خودآگاهی ملی آذربایجانی ها، امروزه به خاطر استقلال سیاسی نوین و نیز جنگ با ارامنه تقویت شده است. اما این آگاهی سیاسی از نظر انتخاب ژئوپولیتیکی بر سر دوراهی قرار گرفته است و تعلق هفتاد و پنج درصد از جمعیت آذربایجان به مذهب شیعه دوازده امامی یکی از ملاک های تعیین کننده در سرنوشت آینده این کشور است.

معمای آذربایجان، تعیین جهت کلی کشور و احیاناً انتخاب متحدین آن است. با وجود تکلم به یکی از زبان های ترکی، که به زبان رایج در ترکیه بسیار نزدیک می باشد، آذری ها به علت داشتن مذهب شیعه خود را از ترکها جدا احساس می کنند. دولت غیرمذهبی ترکیه نیز که متکی بر خصوصیات ملی است و نه مذهبی، رهبری همه ترکهای جهان را از آن خود می داند. به همین دلیل دولت آنکارا معتقد است که می تواند نقش مهمی در آذربایجان نوین بازی کند. این همبستگی قومی و ملی که شکل جدیدی از پان ترکیسم است، بدون آنکه دیگر به فکر الحاق سرزمین های ترک نشین باشد، در محافل غیرمذهبی آذربایجان طرفدارانی یافته است. به ویژه ترکیه، که در حال توسعه اقتصادی می باشد، قادر به سرمایه گذاری در آذربایجان بوده و از این طریق می تواند کمک مؤثری در جهت رهایی آذری ها از مشکلات اقتصادی شان باشد. این مسئله دلیل انتخاب القباي لاتین را به جای سیریلیک توسط آذری ها در ۱۹۹۲ به خوبی توضیح می دهد.

امکان دوم برای آذربایجان این است که در چهارچوب جامعه دولت‌های مشترک‌المنافع به حوزه شوروی سابق و به سوی روسیه بازگردد^۱. روسیه نیز به نوبه خود سعی در تضعیف نفوذ ترکیه در آذربایجان دارد. بخصوص که مسکو بر این اعتقاد است که این سیاست از جانب امریکا حمایت می‌شود که می‌خواهد جلوی بازسازی يك امپراتوری بزرگ مابعد کمونیستی بر ویرانه‌های اتحاد جماهیر شوروی را بگیرد. از طرف دیگر قدمت پیوندهای اقتصادی به روسیه بخصوص در موارد زیربنایی از نظر نخبگان سیاسی جدید باکو برگی است که به سادگی نمی‌توان از آن گذشت. اما تحول آذربایجان به واقعیت‌های منطقه‌ای نیز وابسته است. از جمله خصومت و رقابتی که از دیرباز میان ارامنه و آذری‌ها وجود داشته است. به ویژه در قره باغ علیا که امروز جنگ داخلی خونینی در آن جریان دارد و در حالی که آذری‌ها سعی در بیرون راندن ارامنه از این منطقه دارند، ارمنستان در پی چنگ انداختن بر آن است.

در سال ۱۹۹۵ ارامنه توانستند میان منطقه قره باغ و خاک اصلی ارمنستان يك پیوستگی ارضی به وجود آورند. یعنی در واقع قسمتی از خاک آذربایجان تحت اشغال دشمن دیرینه قرار گرفت (در اینجا لازم به یادآوری است که آذربایجان با گرجستان نیز چندان رابطه دوستانه‌ای ندارد). تاکنون از جنگ میان ارامنه و آذری‌ها فقط مسکو بهره‌مند شده و حتی موفق به برکناری و ساقط کردن اولین گروه سیاسی‌ای گشت که پس از استقلال آذربایجان قدرت را در دست گرفت. گروهی که در پیرامون رئیس‌جمهوری سابق «ایلچی بیگ»، سیاستی را که از دید روسها زیاده از حد تمایل به آنکارا داشت دنبال می‌کرد.

1. Jean et André Sellier, *Atlas des peuples d'Orient*, La Découverte, 1993.

سومین امکان برای آذربایجان، در درازمدت چرخش به طرف ایران است. در نگاه اول، وجود گذشته تاریخی مشترك و همبستگی فرهنگی و ریشه ای این فرض را از همه محتمل تر می سازد. اما وابستگی مردم این ایالت سابق ایران به مذهب شیعه دوازده امامی را نباید به این سادگی تجزیه و تحلیل کرد. در درجه اول نباید از یاد برد که این مذهب هفتاد سال اخیر را تحت سلطه کمونیسم و تبلیغ لامذهبی گذرانده است. هم اکنون در آذربایجان، هرچند که مذهب شیعه به صورت غیرقابل انکاری دوباره در حال نضج گرفتن می باشد اما این تمایل در برابر جامعه ای عمیقاً غیرمذهبی قرار دارد. به هیچوجه معلوم نیست که افکار عمومی با روی کارآمدن حکومتی مانند رژیم تهران در آذربایجان نظر موافق داشته باشد^۱. همبستگی های قومی و فرهنگی گذشته نیز نمی توانند شرایطی غیرقابل اجتناب تلقی شوند. از سوی دیگر تهران هم زیاد مایل به تحریک احساسات مذهبی شیعه در آذربایجان نیست زیرا بیم آن دارد که ملی گرایی آذربایجانی همراه با یک پشتوانه مذهبی مشترك باعث به هم پیوستن دو آذربایجان به سود باکو گردد و نه تهران.

جدایی آذربایجان شمالی از ایران مسلماً برای ایران آیت الله ها یک مسئله عاطفی است. ولی این یک واقعیت قابل انفجار نیز هست که دستکاری آن خطرناک می باشد و نتایجش می تواند در جهت عکس منافع ایران عمل کند. در حال حاضر اساسی ترین مشغله فکری رژیم تهران حفظ وحدت کشور می باشد و به همین جهت ترجیح می دهد که خیلی احساسات ملی گرایانه آذربایجانی ها را تقویت ننماید^۲. البته این مسئله مانع از نفوذ مذهبی ایران در ردهء بالای روحانیان شیعه

1. Olivier Roy, *L'Echec de l'islam politique*, op. cit.

2. Fariba Adelhah, *Thermidor en Iran*, op. cit.

آذری نیست که عملکرد مذهبی شان بیش از پیش به طرف این قطب متمایل می گردد. علاوه بر وجود اعتقادات مذهبی مشترك شیعه دوازده امامی در هر دو سوی مرز، ایران دارای نوار مرزی مشترك و طولانی با آذربایجان می باشد. این همجواری مرزی در جمهوری آذربایجان مستقل، که خود را در خطر ایرانی شدن می بیند، گهگاه ایجاد نگرانی می کند. ولی هرچند آذری ها از آگاهی ملی قوی ای برخوردارند (صرف نظر از بعضی از گروه های افراطی)، آذری های آذربایجان مستقل هیچ تمایلی به بازپس گرفتن و بازستاندن قطعه جنوبی سرزمین خود ندارند و هیچگونه اشتیاقی نیز به پیوستن به يك آذربایجان بزرگ که زیر سلطه روحانیون ایران باشد، نشان نمی دهند.

این شواهد نمایانگر وضعیت پیچیده و در عین حال مبهم و متناقض روابطی است که می تواند ایران و آذربایجان شیعه مذهب را به یکدیگر پیوند دهد. بر مجموع این اوضاع پیچیده داخلی، معمای پشتیبانی افکار عمومی آذری ها و آرامنه ایران در قضیه آرامنه در جنگ قره باغ علیا، اضافه می گردد. بنابراین برخورد ایران ناشی از دو انگیزه است. از يك سو، جلوگیری از ظهور يك قدرت ترك در آذربایجان، و از سوی دیگر حمایت از مسکو برای مقابله با ترکیه در قفقاز. ترکیه ای که مشکوک به جانبداری از هدف های آمریکا در منطقه می باشد.

معمای آذربایجان، قدرت های منطقه را به نوعی مبارزه برای کسب نفوذ وادار کرده است که آمریکا در آن غایب نیست. بنابراین مسئله شیعه در آذربایجان به آن سادگی ها که تصور می شود نیست. این واقعیت که اکثریت آذربایجانی ها شیعه مذهب هستند نمی تواند به تنهایی دلیل تمایل آنان به پیوستن به ایران اسلام گرا باشد، همانطوری که سخن گفتن آذری ها به زبان ترکی به این معنا نیست که

حاضر باشند به صورت تحت الحمایه اقتصادی و سیاسی ترکیه جدید درآیند. و بالاخره آذربایجان این مسئله را منتفی می‌داند که دوباره به صورت یکی از اقمار امپراتوری جدید روسیه درآید که اکنون نه برپایه کمونیسم بلکه بر مبنای قدرت اقتصادی، سیاسی و نظامی استوار است که همه شان نیز رنگ لیبرالیسم خورده اند.

در ضمن باید به این نکته توجه داشت که علی‌رغم کوشش ناکام استالین در ۱۹۴۶ و نیز کوشش ناکام دیگری قبل از آن در ۱۹۲۰ برای برپایی يك حکومت مستقل آذربایجان در تبریز، آذربایران همواره نسبت به دولت مرکزی ایران وفادار بوده اند. نمونه مشخص آن را می‌توان در حمایت پیوسته ای دید که از حکومت اسلامی در مقابله با دشمنان دیرینه خود کردها نشان می‌دهند و حضور شمار زیادی از آنان در سطوح بالای سلسله مراتب نظامی و اداری و روحانی ایران نیز نشانگر این مسئله است.

تجزیه آذربایجان به صورت کنونی امری دراز مدت به نظر میرسد. اعتقاد مشترك به مذهب شیعه در هر دو بخش، طبیعتاً موجب نوعی همبستگی می‌گردد ولی سیاست خارجی و دید ژئوپولیتیک فقط بر اساس همبستگی های ناشی از گذشته مذهبی و فرهنگی مشترك پایه ریزی نمی‌شود و احتمال بسیار دارد که آذربایجان به خاطر جلوگیری از تأثیر و نفوذ بیش از اندازه روسیه، در حقیقت به بازی ماهرانه برقراری نوعی موازنه در روابط خود با ایران و ترکیه ادامه دهد. گاهی بر روی مسائل مشترك قومی و زبانی تکیه کند و در مواقع دیگر بر ارتباط مذهبی و اشتراك هويت. تنها ادامه همین بازی و سیاست است که آذربایجان را از رفتن یکسره در کام روسیه نجات خواهد داد. برخلاف تمایل آذربایجانی ها، همان برکناری چند تن از عوامل هوادار ترکیه از رأس حکومت به بازگشت سریع آذربایجان به

دامان جامعه دولت های مشترك المنافع منجر شد.
بنابراین، به این نتیجه می رسیم که آذربایجان از يك سو بیش از
آن هوادار مذهب شیعه است که بتواند صددرصد هواخواه ترك باشد و از
سوی دیگر به اندازه کافی شیعه گرا نیست که بتواند کاملاً پیرو ایران
باشد. اما این مذهب در آذربایجان از چنان مقام و موقعیتی برخوردار
است که بتواند آن را از جذب شدن کامل در سیستم اقماری روسیه
جدید نجات دهد.

هزاره های افغانستان

منشاء هزاره ها خیلی شناخته شده نیست ولی بیشتر مؤلفان آنها را از اخلاف مغولان و چنگیزخان می دانند. در قرن هفدهم میلادی، منطقه هزارجات که مسکن هزاره ها است در تحت سلطه امپراتوری ایران بود و مسلماً در همین دوره این طایفه به مذهب شیعه گرویده اند. بنابراین هزاره ها از شیعیان دوازده امامی ولی با مختصات ویژه خود هستند. مذهب شیعه در این منطقه مذهبی بسیار توده ای و متکی بر ارادت نسبت به برخی شخصیت های پرهیزکار است و ساختار روحانیت در آن، در مقایسه با ایران ضعیف تر می باشد.^۱

در قرن هیجدهم و به هنگام پیدایش افغانستان به عنوان يك دولت

1. Xavier de Planhol, *Les Nations du Prophète*, op. cit.

حائل میان خان های ازبک و امپراتوری ایران، دولت تازه، مشروعیت سیاسی خود را برپایه تسنن قرار داد. در این کشور چند قومی تسلط قبائل پشتو در رأس امور به زبان هزاره های شیعه مذهب عمل نمود. تا پایان قرن نوزدهم با اقدامات سرکوب گرانه خونین سعی بسیاری در جهت انقیاد هزاره ها و نیز چنگ انداختن بر اراضی آنان صورت گرفت. به همین دلیل هزاره ها در طی دوران طولانی از نظر سیاسی، مذهبی، فرهنگی و نیز اقتصادی مردمی محروم و منزوی در دامان افغانستان آغاز قرن بیستم محسوب می شدند. در سال ۱۹۱۹ و به هنگام سلطنت امان الله خان که در جهت پیشرفت افغانستان سعی کرد تمام قبائل و طوایف غیر پشتو را در درون جامعه جذب کند، هزاره ها نیز به نوعی توانستند موقعیتی تازه کسب کنند. هم زمان از ابتدای قرن بیستم، هزاره ها کم کم شروع به مهاجرت به مناطق شهری کرده و در آنجا و به ویژه در کابل يك قشر زحمتکش شهری را تشکیل دادند.

در سالهای ۱۹۶۰، طایفه هزاره از پوسته خموده سنتی خود خارج گشته و يك قشر روشنفکر غیرمذهبی متمایل به مارکسیسم - برداشت مائویی - در آن شکل می گیرد. این درست زمانی است که در درون جامعه شیعه نیز نسل جدیدی، که بیشترشان در ایران تعلیم یافته اند، پا به عرصه وجود گذارده و به زودی با روحانیت سنتی به مقابله برمی خیزد.

در سال ۱۹۷۹ استقرار تدریجی کمونیسم باعث ایجاد شورشی گردید که شوروی از آن برای توجیه اشغال افغانستان استفاده کرد. در این شورش همگانی که انگیزه های متعدد داشت، هزاره ها نیز حضور فعال داشتند. با این که در درون این گروه اختلافات سیاسی وجود داشت ولی به بهانه مخالفت با حکومت کمونیستی در کابل در نفی هرنوع قیوموت افغان و یا درواقع پشتو با هم متفق شدند. دولت

افغانستان که به طور سنتی توسط پشتوهای سنی مذهب اداره می شد با افتادن در دامان کمونیسم بیش از پیش برای هزاره ها غیر قابل تحمل شد. ولی در عین حال فرصت مهمی برای تحول سیاسی و اجتماعی را در اختیار آنان قرار داد.

باید گفت جنگ افغانستان عامل مهمی در پیدایش شعور ملی در میان افغانها به شمار می آید. موقعیت استراتژیک منطقه هزاره و مرکزیت آن از نظر ارتباطی، باعث اهمیت فوق العاده مقاومت هزاره ها شد. ولی آگاهی جدید هزاره ها تنها در اثر مقاومت در مقابل اشغالگران روسی یا مقابله با حکومت کمونیستی کابل نبود. بلکه قدرت یابی روحانیت شیعه نیز در آن مؤثر واقع شد. این طبقه روحانی نوپا که حتی قبل از پیروزی خمینی، در ایران تعلیم یافته و فارسی زبان و هواخواه ایران بود، در مقابل روحانیت سنتی قرار گرفته و نه تنها خواستار جایگزینی آن بلکه خواهان تغییرات اساسی در روش تعلیم و تربیت و عملکرد مذهبی شد. برای این گروه در واقع رسالت مذهب شیعه به تبیین کیش سنتی محدود نمی شود بلکه باید نیرویی در جهت تحول جامعه باشد^۱. در حقیقت روحانیت نوپای هزاره رسالت پرتحرک مذهب شیعه را احیا می کرد. هم سوئی مبارزه مسلحانه و بیداری مذهبی در میان طایفه هزاره باعث پیدایش آگاهی سیاسی جدیدی شد که خود مایه اصلی تحولی در شعور قومی و ملی این مردم گردید.

بدون اینکه بتوان این دگردیی را صددرصد متأثر از نفوذ ایران دانست، باید خاطر نشان ساخت که این تحولات همواره از جانب تهران «همراهی» می شود. در ابتدای امر ایران فقط به مراقبت دورادور از منافع يك قوم شیعه دورافتاده و فراموش شده اکتفا می کرد. سپس،

1- Olivier Roy, *L'Afghanistan*, Le Seuil, 1985.

تأسیس حزبی به نام «نصر» را در میان هزاره ها تشویق کرد و سرانجام نیز تهران به آنها پیشنهاد الحاق و ادغام در انقلاب اسلامی را نمود. این تغییر و تحول با ساختارهای سنتی شیعه در منطقه هزاره در تضاد بود و به همین دلیل نیز در ابتدای امر و به هنگام پیروزی انقلاب اسلامی در تهران، روحانیت شیعه افغان به دلیل شدت وابستگی این انقلاب به روحانیت بی درنگ آن را محکوم نمود.

تحول جامعه هزاره و مسئله شیعه در افغانستان تحت تاثیر ایران مسئله ساده ای نیست. در مملکتی که از دیرباز دارای ساختار طایفه ای است، نمی توان الگوهای معتبر در جوامع اروپایی را پیاده کرد. جنگ قدرت بین روحانیت سنتی و روحانیت متجدد در افغانستان وجود تمایل تهران به تسلط بر شیعه در این خطه، همگی در چهارچوب تضاد و تعارض میان طوایف و گروههای مختلف امکان پذیر شده و می گردد. در حقیقت وجود رقابت های منطقه ای و محلی بازی شطرنج سیاسی و مذهبی را فوق العاده پیچیده می نماید. عوامل و عناصری که در این بخش مورد اشاره قرار می گیرند فقط نمایانگر گرایش های کلی هستند. باید در نظر داشت که در کشور کوهستانی و قبیله ای افغانستان همواره استثناها، سایه روشن ها و حرکت های ویژه گروهها و بخش های سیاسی قومی و مذهبی وجود دارد. وجود هشت حزب سیاسی هزاره در آغاز این قضایا، در حالی که هزاره ها فقط شانزده درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می دهند، گواه این مطلب است.^۱

عقب نشینی روسیه شوروی در سال ۱۹۸۹ و از هم پاشیدن تدریجی رژیم کمونیستی افغانستان که خود زاده فروریختن کمونیسم در شوروی بود باعث تشبیت موقعیت هزاره ها به عنوان یک بازیگر

1. Jean et André Sellier, *Atlas des peuples d'Orient*, op. cit.

اصلی در بحران‌ها و آینده سیاسی افغانستان می‌گردد. این دوران تازه در تاریخ افغانستان، از نظر داخلی مصادف است با درگیری‌های احزاب قومی متعلق به چهار گروه بزرگ یعنی پشتوها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها، و هزاره‌ها که تحریکات قدرت‌های همسایه این کشور یعنی ایران، پاکستان و ازبکستان که هر یک سعی در اعمال قدرت و به کرسی نشاندن حرف خود و دفاع از منافعشان دارند، آن را تهییج و تشدید می‌نماید^۱. البته در این میان نقش مؤثر و بازی قدرتهای بزرگ مثل روسیه و چین یا ایالات متحده را نباید از یاد برد. در سال ۱۹۹۲ مسائل هنوز به صورت ساده‌ای در افغانستان مطرح بود. در مقابل بازیابی قدرت و برتری موقعیت پشتوها، ازبک‌ها و تاجیک‌ها و هزاره‌های شیعه با یکدیگر ائتلاف کردند. هرچند که در این ائتلاف هم نباید بازی‌های فرعی را از یاد برد^۲. هزاره‌ها در دوران پس از تسلط کمونیسم به صورت عامل مهمی در جبهه ضد پشتو درآمدند. به هنگام اشغال و استیلای روسها، تبلیغات کابل علیه هزاره‌ها، که نوعی قشر مادون پرولتاریا را تشکیل می‌دادند بسیار وسیع بود. ولی بی‌ثباتی قومی در این مملکت مختلف الطوائف، عامل سیاسی را بسیار نامشخص می‌سازد. در اینجا می‌توان تعریف «گزاویه پلانول» که می‌گوید: «افغانستان یا ضد ملت» را به یاد آورد. «درد اساسی» افغانستان تعدد ریشه‌های قومی آن است و به ویژه نبود روابط پایدار میان اقوام آن. به هر حال مقابله و مواجهه هزاره‌های شیعه و پشتوهای سنی یکی از پایه‌های این درگیری است، صرف نظر از هر تحولی که در اتحادهای گروهی به وجود می‌آید.

1. Eric Bachelier, *L'Afghanistan en guerre*, Presses Universitaires de Lyon, 1992.

2. Yves Lacoste, *Dictionnaire de géopolitique*, Flammarion, 1993.

تقویت هویت هزاره منجر به تقویت حضور ایران گردید. نمونه بارز آن تأسیس يك حزب طرفدار ایران به نام حزب «وحدت» به ابتکار و هدایت ایران است. در سال ۱۹۹۴ ما شاهد تغییر ناگهانی ائتلاف ها هستیم. به این معنا که شاخه از يك از ائتلاف حکومتی ضد پشتو خارج شده و به رهبر پشتو، حکمت یار می پیوندد. هم زمان، عربستان سعودی نیز کمک های خود را به حزب سنی پشتو به نام «اتحاد» افزایش می دهد. به این ترتیب رقابت میان ایران و عربستان یا در واقع بین شیعیگری دولتی و تسنن افراطی وهابی درست به قلب افغانستان گسترش می یابد.

از مدتها پیش توجه اصلی ایران معطوف به کوشش در جلوگیری از انزوا و برکناری سیاسی هزاره ها می باشد تا تأثیر خود را در آینده سیاسی افغانستان حفظ کند. در اواخر سال ۱۹۹۴ گروه جدیدی به نام «طالبان» یا «دانشجویان اسلامی» به صورت غیرمترقبه ای به منصفه ظهور می رسند. رهبر سنی پشتو «حکمت یار» که با ائتلاف و اتحاد «ریانی» و «مسعود» که هر دو تاجیک هستند مخالفت می کرد، پشتیبانی ژنرال از يك «دوستم» را، که مورد حمایت ازبکستان مستقل بود، جلب کرده بود. در این میان حکمت یار به دلیل موضع گیری به نفع عراق در جنگ خلیج فارس و نیز دخالت در انفجار مرکز تجارت جهانی در نیویورک در ۱۹۹۳ خصومت واشنگتن را علیه خود برانگیخته بود. این حوادث ظاهراً منجر به این شد که آمریکا، توسط پاکستان، در پی انتخاب متحدین جدیدی در منطقه برآید و به این ترتیب گروهی که امروز طالبان نامیده می شود پا به عرصه وجود گذاشت. گروهی متشکل از دانشجویان اسلامی سنی مذهب پشتو و بنیادگرا که هدفشان در دست گرفتن قدرت در افغانستان و ایجاد يك دولت متحد طرفدار پاکستان می باشد.

اگر شرایط و موقعیت افغانستان را با حوادثی که در بالکان یا قفقاز می‌گذرد مقایسه کنیم، می‌بینیم که پیچیدگی و عدم ثبات اتحادها و ائتلافات در افغانستان چشم‌گیرتر است. در بهار ۱۹۹۵ عده‌ای از ناظران سیاسی بر این عقیده بودند که احتمال دارد هزاره‌ها و گروه طالبان برای مقابله با ائتلاف تاجیک که قدرت را در کابل در دست داشت، با یکدیگر متحد شوند. ائتلافی موقتی و برخلاف منطق میان طالبان سنی بنیادگرا و افراطی و هزاره‌های شیعه. ولی پس از شکست‌های اخیر طالبان که به دنبال آن فقط قسمت جنوب شرقی افغانستان را تحت کنترل خود دارند^۱ به نظر می‌رسد خصومت میان پشتوهای جانبدار پاکستان و هزاره‌های طرفدار ایران تشدید شده است. به ویژه اینکه روابط بین اسلام‌آباد و تهران به سرعت رو به وخامت می‌رود. در حقیقت رقابتی که میان ایران و پاکستان بر سر مسائل افغانستان و آسیای مرکزی وجود دارد از ابتدای سال ۱۹۹۵ افزایش یافته است.

در طی پانزده سال گذشته در دنیای هزاره‌ها تحولی کیفی ایجاد شده است. این گروه به صورت یکی از بازیگران عمده صحنه سیاسی در افغانستان و به طور کلی منطقه و حتی جهان در آمده است و باید گفت که شیعه مذهب بودن هزاره‌ها یکی از نیروهای محرک این تحول به شمار می‌آید و در درازمدت نیز همچنان به عنوان یک عامل همبستگی این قوم عمل خواهد کرد. از سوی دیگر بهره‌برداری تهران از آرمان هزاره‌ها نیز، علیرغم هرگونه تغییر و تحولی در اتحادها یا ائتلافات موجود ظاهراً پدیده‌ای درازمدت است. در حقیقت در اینجا نیز مانند آذربایجان، وجود مذهب شیعه باعث تحکیم نقاط مشترک گردیده است، با این تفاوت که مرز مشترکی بین منطقه هزاره و ایران

۱- طالبان اکنون در کابل قدرت را در دست دارند. (م.)

وجود ندارد. بهر صورت هر اتفاقی که در آینده رخ دهد، بحران هزاره ها بار دیگر به خوبی نشان می دهد که جدائی میان شیعه و سنی در ممالک خاورمیانه یکی از عوامل بنیادی ژئوپولیتیک می باشد، به ویژه زمانی که این جدائی با شکاف های اجتماعی و قومی منطبق شود.

علویان ترکیه

غالباً فراموش می شود که بیست و پنج درصد جمعیت ترکیه شیعه مذهب اند و با در نظر گرفتن این که قبل از پیدایش جمهوری ترکیه، طی قرون متمادی امپراتوری عثمانی مهمترین حامی تسنن در جهان بوده این رقم کوچکی نیست. به ویژه با توجه به این نکته که این فرقه از شیعه که «علوی» خوانده می شود آیین بسته ای است^۱، می توان «علوی» به دنیا آمد اما نمی توان علوی شد. این مذهب نیز هم چون مذهب «دروز» چهارچوبی بسته دارد. علویان که در شمال شرقی آناتولی ساکن هستند مدت های مدیدی با نام قزلباش شناخته می شدند که در واقع به ریشه صحرانشین ترکمن آنان برمی گردد. پایه گرفتن

1. Altan Gökalp, "Les Alevis", in *Autrement* n°67, 1994.

مذهب شیعه در این قسمت از آناتولی به قرن هفدهم یعنی زمانی باز می‌گردد که تشیع در تمام این خطه پهناور مابین صحرانشینان به شدت گسترده بود. علوی‌ها نیز همانند ایرانیان پیرو مکتب شیعه دوازده امامی بوده با این تفاوت که یک روحانیت سازمان یافته و منسجم ندارند. این تنها وجه تمایز میان شیعیان ترکیه و برادران همسایه ایرانی‌شان نیست. الهیات فرقه علوی مستقلاً تکامل یافته و دارای جنبه‌هایی بسیار ناآشنا برای سایر مسلمانان است مانند قائل بودن به الوهیت بعضی از شخصیت‌ها. ویژگی دیگر علوی‌ها خرقة پوشی است که به آن جنبه‌ای از اختفاء می‌دهد و همواره مورد طعن مخالفان بوده است. در واقع بهترین تعریف را «گزاویه پلانول» از علویان به دست می‌دهد: «فرقه علوی آناتولی فرقه‌ای است سازمان نیافته از نوع اصحاب سر»^۱.

این سازمان نیافتگی و این محتوای خاص، نه تنها علویان را در معرض سوء ظن حکومت عثمانی قرار داد بلکه باعث آزار و محرومیت‌های گوناگون اجتماعی آنان نیز گردید. برخلاف سایر مذاهب، علویان در دوره عثمانی عنوان «میلت» نداشتند. میلّت در دوره عثمانی به نوعی سازمان اجتماعی و مذهبی گفته می‌شد که سلاطین عثمانی از طریق آن امپراتوری چند مذهبی خود را اداره می‌کردند. این محرومیت اجتماعی باعث پیوستن وسیع توده علویان به کمالیزم (کمال آتاتورک) گردید. جمهوری غیر مذهبی که آتاتورک بنیادگذار آن بود، برای علویان در مقابل ستم‌ها و محرومیت‌های گذشته بهترین سنگر به شمار می‌رفت. در حقیقت پیام تجددطلبانه آتاتورک تا حدود زیادی با بینش علویان نسبت به تحول جهان منطبق بود. از این پس علویان به صورت حامی مهم آتاتورک درآمدند. دوران بعد از جنگ و تحولات

1. Xavier de Planhol, *Les Nations du Prophète*, op. cit.

اجتماعی و اقتصادی در ترکیه، تأثیر دوگانه ای بر جامعه علوی گذاشت از يك طرف موج مهاجرت به مناطق مرزی و همچنین به خارج از مرزهای ترکیه مابین این گروه پدیدار شد و از سوی دیگر علویان به عضویت در احزاب چپ و سندیکاهای ترکیه هجوم آوردند. بدین طریق علویت یا «مذهب اصحاب سر» به مرور زمان به پی گیرترین متحد حکومت غیر مذهبی آتاتورک مبدل می گردد.

یکی دیگر از تناقضات جامعه علوی دلبستگی آن به زبان ترکی است. در حقیقت علویان، به عنوان شیعیانی که در پیرامون يك جامعه سنی قرار دارند، همواره عربی را به عنوان زبان مذهبی طرد کرده اند. دلبستگی به زبان ترکی، آنان را مبدل به ملی گرایان ترك نموده است. ملی گرایان چپ گرایی که نسبت به قدرت های غربی بدبین بوده و با شوروی نیز روابط خصمانه دارند. تناقض نهائی فرقه علویان در این است که این مهد ملی گرایی ترك دربرگیرنده يك اقلیت بزرگ غیر ترك یعنی کردها می باشد. این کردهای علوی از دو جانب زیر محرومیت قرار دارند.¹ از نظر تاریخ ترکیه سنتی، آنها شیعیانی هستند در يك دنیای سنی و کردهائی هستند در يك دنیای ترك، و از طرف دیگر مورد سوءظن کردهای سنی قرار دارند. کردهای علوی که اقلیتی در اقلیت محسوب می شوند، از نظر دیگر ملی گرایان کرد، از جمله حزب کارگران کردستان، آلت دست حکومت آنکارا به شمار می آیند که در میان دستجات انقلابی رخنه کرده و در حقیقت هدفی جز تفرقه اندازی در آن ندارند.

در حال حاضر با قدرت یابی احزاب اسلام گرا در ترکیه مثل حزب رفاه، علویان این بار به عنوان شیعه، خود را از جانب احیای

1. Revue *La Méditerranée* n°68-69, juillet-décembre 1994, "Les Kurdes et les Etats".

بنیادگرایی سنی در مخاطره می بینند. شمار زیاد علویان که تقریباً تشکیل دهنده يك چهارم جمعیت ترکیه هستند و نیز پراکندگی آنان در سراسر ترکیه، بخصوص بعد از پیشرفت های اقتصادی و توسعه شهرنشینی در این کشور، آنان را به يك عامل مهم ژئوپولیتیک داخلی ترکیه، بدل ساخته است. علویان با اعتقاد راسخی که به حکومت غیر مذهبی و ارزش های چپ خود دارند، همچنان به حمایت و پشتیبانی از طرفداران کمالیزم ادامه می دهند. بخصوص با فشار همه جانبه ای که اسلام گرایان ترك علناً بر علویان وارد می آورند. از اکتبر ۱۹۹۴ به اینطرف شورش های علیه علویان در شهرهای بزرگ آناتولی به وقوع پیوسته است. این آزار و ستم حتی به داخل خاک آلمان نیز کشیده شده که از يك میلیون و نهصد هزار مهاجر ترك، شش صد هزار نفرشان علوی هستند. در مارس ۱۹۹۵ چند سوء قصد ضد علوی از طرف اسلام گرایان در آلمان به وقوع پیوست.

در ترکیه يك فرقه دیگر شیعه نیز به نام بکتاشیه^۱ وجود دارد. این گروه که بخصوص در مناطق شهری سکنی دارند، در تاریخ امپراتوری عثمانی نقش مهمی بازی کرده اند و به این ترتیب که سربازان سپاه ینی چری به فرقه بکتاشیه گرویدند و در حقیقت آن را به عنوان ایدئولوژی گروهی خود برگزیدند. به این دلیل، بکتاشیه در واقع در نقش پیش قراولان توسعه طلبی ترك، و سپس هنگامی که امپراتوری ترك رو به افول می رفت به عنوان سپر دفاعی آن انجام وظیفه می کردند. بکتاشی ها که برداشت خاصی از مذهب شیعه داشته و سازماندهی آنان شکل خانقاهی داشت، برخلاف علویان آیین شان به روی همکیشان تازه گشوده بود. شاید به این دلیل که بکتاشی ها در حقیقت بیشتر در شهرها سکونت داشتند در حالی که علویان در آن

1. Xavier de Planhol, *Le Monde islamique*, op. cit.

زمان بیشتر روستائی بودند.

انحلال سپاه ینی چری اولین ضربهء سخت را بر پیکر بکتاشیه فرود آورد. و دومین ضربه را نیز کمال آتاتورک با مصادره تمام اموال اخوت بکتاشی بر آنها وارد ساخت. در حال حاضر، فرقه بکتاشیه همچنان در ترکیه و نیز در کشورهای بالکان به حیات خود ادامه میدهد. مثلاً در آلبانی و حتی پس از خروج ترک ها مریدان بکتاشیه موقعیت مهمی داشتند و بین جنگ اول و دوم جهانی فرقه بکتاشیه در کنار مذاهب تسنن، ارتدکس و کاتولیک یکی از مذاهب چهارگانه کشور بود. ساختار انعطاف پذیر این فرقه به آن امکان داد تحت رژیم غیرمذهبی انور خوجه نیز به حیات خود ادامه دهد. امروزه در آلبانی پس از کمونیسم، بکتاشیه حیات دوباره ای یافته و از اینطریق به ترکیه بار دیگر فرصت برقراری پیوند تازه ای، با مستملکات سابق خود در بالکان را می دهد.

شیعیان ترکیه از دو جهت در حاشیه قرار دارند. اول در رابطه با اسلام و دوم در رابطه با فرقه شیعه دوازده امامی از نوعی که در ایران رایج است. همچنین از نظر موضوعات مذهبی ای که به آن می پردازند از تشیع رسمی بسیار دورند. این شدیدترین شکل فرقه گرائی شیعه در جهان امروز، نمونه ای از پدیده شناخته شده «ایدئولوژی زدگی» در یک فرقه یا یک جریان مذهبی در اقلیت است. امروزه علویان از انزوای اجتماعی و جغرافیائی خود خارج شده اند. در کشوری که تسنن بر آن غالب و فراگیر است، این گروه اقلیت شیعه مذهب در حال تبدیل شدن به یک عامل مهم در صحنه سیاسی ترکیه است. گرچه این افزایش قدرت علویان، به دلیل عدم ارتباط آنها با انقلاب اسلامی ایران، اثر مستقیمی در ژئوپولیتیک خارجی ترکیه ندارد ولی با همه این احوال نمی توان این فرقه را نادیده گرفت. علویسم که ریشه ای صرفاً ترک

دارد، با فائق آمدن بر محرومیت های اجتماعی و سیاسی، به صورت یکی از عوامل کلیدی در سرنوشت آینده ترکیه درآمده است. اما این نقش جدید خطر سرکوب علویان از جانب اسلامیان را به همراه دارد. اما مگر علویسم نیز همانند سایر فرق شیعه، از بدو پیدایش مذهب محرومان نبوده است؟

۸

شیعیان شبه قاره هند

از هنگامی که در قرن هجدهم بریتانیای کبیر شبه قاره هند را به تصرف درآورد، ملتی که می رفت تا سرنوشت و حاکمیت ملی اش از این پس در اختیار انگلیسی ها قرار گیرد، چه از نظر قومی و چه از نظر مذهبی بهیچ وجه ساختاری یکپارچه نداشت. در کنار هندوها، سیک ها، بودایی ها و مسیحیان، جامعه بزرگی از مسلمانان و در میان آنان جمعیتی شیعه مذهب وجود داشت. در گذشته، تسلط اسلام بر شبه قاره هند به دو صورت انجام گرفته بود. یکی به صورت مسالمت آمیز از طریق تجارت و از راه بنادر، و دیگری به صورت قهرآمیز و از طریق فتوحات اقوام ترك و افغان که از شمال به این شبه قاره سرازیر و قسمت شمالی هند را به زور به دین اسلام درآوردند.

در قرن هجدهم، امپراتوری مغول قسمت عظیمی از اتحادیه هند کنونی را تحت يك لوا درآورده و به این ترتیب پایه گذار حکومت ویژه ای شد مرکب از سلسله ای ترك تبار با فرهنگی ایرانی، که بر کشوری چند مذهبی و چند قومی فرمانروایی می کرد. نفوذ فرهنگ ایرانی بر امپراتوری مغول در شبه قاره هند به صورت گسترش مذهب شیعه دوازده امامی تجلی کرد.^۱ مغولان به فارسی تکلم کرده و همواره کارگزاران عالیرتبه خود را از میان ایرانیان انتخاب می کردند. در آغاز عصر حاضر، هندوستان نیز همانند آسیای مرکزی از حوزه های بزرگ نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی بود ولی امروزه آثار این فرهنگ به معنای عام کلمه فقط در بعضی مناطق باقیمانده است.^۲ اما نباید فراموش کرد که طی قرون وسطی و نیز در آغاز دوران معاصر، شیوه های اداری و حکومتی ایرانی و نیز زبان فارسی از قلمرو امپراتوری ایران بسیار فراتر می رفت. در مورد هندوستان، این نفوذ فرهنگی با حضور جامعه ای نسبتاً قدیمی از شیعیان در این کشور در آمیخت.

در طول قرن هیجدهم، در این شبه قاره پهناور که می رفت تا امپراطوری هند بریتانیا خوانده شود سه گروه از شیعیان وجود داشتند. در قسمت شمالی و منطقه اوتارپرادش و در اطراف شهر «لوکنهو»، از مدتها قبل جماعت کثیری از شیعیان مستقر شده بودند. همچنین عده ای زیادی شیعه در حوالی مرز کنونی هند و پاکستان دیده می شدند. در منطقه ای که بعدها کشور پاکستان را تشکیل داد، شیعیان دوازده امامی بیشتر در منطقه کراچی متمرکز بودند. گسترش شیعه دوازده امامی به هنگام فرمانروایی سلسله مغول به اوج اعتلای خود رسید و

1. Christian Markovits, *Histoire de l'Inde moderne*, Fayard, 1994.

2. Richard Frye, *The Golden Age of Persia*, Weydenfeld London, 1993.

امروزه بازماندهء این جامعه شیعیان هندی به صورت اقلیت هایی در درون اقلیت در ایالات اوتارپرادش، راجستان، پنجاب و کشمیر به چشم می خورند. جامعه شیعه دیگری در سواحل غربی هند و نیز در جنوب پاکستان حضور فعال دارد که همان فرقه اسماعیلیه است در خود به دو گروه تقسیم می شوند: مستعلیه و نظاریه. مستعلیان که از اعقاب مستقیم خلفای فاطمی هستند در منطقهء بمبئی متمرکز بوده و به نام بوهاراس خوانده می شوند. این طایفه رهبری آقاخان را به رسمیت شناخته و از معدود گروه های مستعلیان هستند که موجودیت خود را حفظ کرده اند. بخش دیگری از این طایفه در کشور یمن سکنی دارند.

در هند و پاکستان، اسماعیلیان نظاری به نام خواجه ها شهرت دارند. داستان آنان در خور چند لحظه بررسی است.

اسماعیلیان وارثان نهضتی هستند که در تاریخ با نام حشاشین شناخته شده است. آنها بر قسمت شمالی ایران حکمرایی داشته و همواره موجب وحشت خلفای سنی و نیز صلیبیان بوده اند^۱. انهدام پایگاه مرکزی آنان یعنی قلعه الموت باعث گردید که گروه کثیری از این طایفه به سمت مشرق یعنی سرزمین هند متواری شوند.

در اوایل قرن نوزدهم، رهبر روحانی آنان در ایران و در منطقه کرمان می زیست و پادشاه وقت ایران به او لقب آقاخان را عطا نمود^۲ و از همان هنگام نفاق و اختلافات سیاسی و مذهبی در میان این فرقه آغاز گردید. تفرقه و نفاقی که طبعاً دولت بریتانیای کبیر از آن با کمال تردستی و هوشیاری در جهت توسعه نفوذ خود در شرق ایران استفاده کرد. شکست قیام آقاخان اول او را اجباراً به هند تحت الحمایه

1. Bernard Lewis, *Les Assassins, op. cit.*

2- Yann Kerlau, *Les Agha Khans, Perrin, 1990.*

انگلستان متواری و پناهنده کرده و دولت انگلستان او را زیر چتر حمایت خود قرار داد. و این سرآغاز دودمان آقاخان محسوب می گردد که امپراتوری عظیم مالی آن از کنترل پیروان پرشمار این فرقه در سراسر دنیا تغذیه می کند. عده پیروان فرقه اسماعیلیه در سراسر دنیا به شانزده میلیون نفر بالغ می شود که در آفریقا، آسیا و آمریکا پراکنده اند. این جمعیت مهاجر که دارای شبکه های بسیار متنفذی است وابسته به سرزمین مشخصی نیست. بلکه در پیرامون شخص آقاخان، که رهبری مذهبی و سیاسی اسماعیلیان را عهده دار است و نیز یکی از بزرگترین سرمایه داران و قدرتمندان مالی دنیا بشمار می آید، شکل گرفته است.

تا قبل از استقلال، شیعیان امپراتوری هند از دو نظر در اقلیت قرار داشتند یکی در برابر توده عظیم هندوها و دیگری در مقابل سایر مسلمانان. در حقیقت، می توان گفت که حدود ده درصد از جمعیت مسلمان امپراتوری را تشکیل می دادند. در سال ۱۹۴۷ و پس از اعطای استقلال به شبه قاره هند از جانب بریتانیای کبیر، تقسیم هند برپایه مذهب اثرات مهمی بر روی جامعه شیعیان باقی گذاشت. قسمتی از آنان در پاکستان غربی مستقر شده و تعداد خیلی نیز به پاکستان شرقی که بعدها کشور بنگلادش را تشکیل داد نقل مکان کردند.

موقعیت امروزی این شیعیان برخاسته از هند انگلیس بدینقرار است: تعداد آنان در پاکستان را می توان در حدود بیست و هفت تا سی و پنج میلیون نفر تخمین زد، هر چند به دشواری میتوان به آمار دقیق و مستندی دست یافت زیرا پاکستان خود را يك دولت سنی مذهب می داند و به دلایل روشن سعی در کم جلوه دادن شمار جامعه شیعیان خود دارد. شیعیانی که در واقع خود به يك اکثریت دوازده امامی و يك اقلیت اسماعیلی تقسیم می شوند. در هندوستان تعداد شیعیان را که

به صورت اقلیتی در درون اقلیت باقی مانده اند می توان در حدود بیست و پنج میلیون نفر برآورد کرد. که همان تقسیم بندی اسماعیلیه و اثنی عشری شامل آنان نیز می گردد.

از چند سال پیش موقعیت دشوار این شیعیان دشوارتر شده است. در هندوستان، این شیعیان در برابر تعرض پیوسته گروه های افراطی هندو قرار گرفته اند که تفاوتی بین شیعیان و سنی ها قائل نیستند و به طور کلی مسلمانان را با خشونت که روز به روز افزایش می یابد طرد می کنند. همچنین این جامعه شیعه هدف اعمال خصمانه و گاهی خونین گروه های افراطی سنی قرار دارد. در پاکستان نیز داستان بر همین منوال است و در طی چند سال اخیر، جامعه شیعه هدف توطئه ها و سوءقصد های خونباری از جانب گروه های افراطی سنی شده است. واکنش این اقدامات خصمانه پیدایش گروه های شیعه افراطی است که به نوبه خود اهل تسنن را مورد تعرض قرار می دهند. تشکیل احزاب «تحریک» و «جعفریه» نمونه آن است.

امروزه این اوج گیری خشونت های مسلحانه به سطح بسیار خطرناکی رسیده است به طوری که شیعه و سنی از حمله و کشتار در اماکن مذهبی یکدیگر نیز ابائی ندارند. در سال ۱۹۹۴ در اثر این سوءقصد ها بیش از هفتصد نفر جان خود را از دست دادند. بنابراین، هم در پاکستان و هم در هند تشیع به عنوان يك مذهب در اقلیت، موجود مسئله ای سیاسی است. رژیم پاکستان که به دلایل درگیریهای قومی در منطقه جنوبی سند - منطقه کراچی - در موقعیت متزلزلی قرار دارد، نگرانی خود را از تحریکات شیعیان پنهان نمی سازد. هرچند که این ناآرامی ها عکس العمل اقدامات خشونت آمیز سنی ها باشد. در حقیقت این آشوب ها می تواند ابزاری در دست همسایه ایران باشد که در موقعیت کنونی به خاطر کنترل منابع ممالک آسیای مرکزی

که قبلاً جزء شوروی بودند، با پاکستان به رقابت برخاسته است. وانگهی ایران نمی تواند اجازه دهد که با يك اقلیت شیعه در کنار مرزهایش بدرفتاری شود. و بالاخره خصومت دیرینه موجود میان هند و پاکستان باعث می شود که دهلی نو ایجاد يك مرکز ناآرامی داخلی را در پاکستان با نظر مساعد بنگرد. این دلایل می تواند روشنگر نزدیکی بحث انگیز میان تهران و دهلی نو در آوریل ۱۹۹۵ باشد.

در خود هندوستان نیز حالت خصمانه ای که افراطیان هر دو گروه مذهبی سنی و هندو مسئول آنند باعث مشکلاتی از نوعی دیگر گشته است که می تواند پایه های دموکراسی این کشور را تهدید کند.^۱ هندوستان که همواره گرفتار برخوردهای گسترده مابین دو جامعه سنی و هندو و درگیر اقدامات گروه های تجزیه طلب منطقه ای است و از چند سال پیش هم با بحران عمدهء جامعه سیک روبرو است، هیچ احتیاجی به نوع تازه ای از فرقه گرایی ندارد.

نمونهء شیعیان پاکستان و هند به خوبی روشنگر این مسئله است که يك جامعه شیعه هرکجا که باشد در کنار يك اکثریت سنی نمیتواند زندگی آرامی داشته باشد. حتی در جوامع دورافتاده شیعیان که ایران نفوذ سیاسی-مذهبی چندانی بر آنها ندارد، این جوامع نمی توانند در آرامش به سر برند. و در حقیقت، طرد کمابیش خشونت آمیزشان به نوبهء خود باعث بروز عکس العمل دفاعی پرخاشجویانه آنها می گردد.

1. Yves Lacoste, *Dictionnaire de géopolitique*, op. cit.

شیعیان آسیای مرکزی

شیعیان آسیای مرکزی در واقع به دور از هسته مرکزی شیعه گری به صورت اقلیت های پراکنده ای در این خطه سکنی دارند، و به سه دسته متفاوت تقسیم می شوند: پیروان فرقه اسماعیلیه منطقهء بدخشان افغانستان، شیعیان بدخشان تاجیکستان و نیز مسخت های ازبکستان. گروه اول از اسماعیلیان نزاری هستند که تا کوهستان های مرتفع پامیر پیش رفته اند. جمعیت کوه نشین این خطه از آسیای مرکزی به همت ناصر خسرو شاعر ایرانی در قرن یازدهم میلادی به این مذهب درآمد. این مناطق که از نظر فرهنگی و اقتصادی منزوی بوده و زمانی نیز از متعلقات چین به شمار می آمد، در قرن نوزدهم میان افغانستان و امیرنشین های ازبک تقسیم گردید. هنگامی که این مناطق

ازبك به امپراتوری روسیه ملحق شد، اسماعیلیان شمال بدخشان نیز جزء رعایای تزار محسوب شدند. در حالی که اسماعیلیان افغانستان زیر فرمان حکام سنی مذهب پشتو باقی ماندند.^۱

این اسماعیلیان که در افغانستان مورد بی توجهی و حتی تحقیر سنیان قرار داشتند در حدود دویست هزار نفرند و تا پیش از تهاجم شوروی، تقریباً سخنی از آنان در میان نبود.^۲ در سال ۱۹۲۹، پس از امان الله خان که طرفدار شوروی نوپا بود، پادشاه دیگری آمد که نسبت به این کشور نظری کاملاً خصمانه داشت. برای مقابله با این روی گردانی، استالین با جدا کردن قسمتی از ازبکستان، اقدام به تشکیل جمهوری فدرال جدیدی به نام تاجیکستان نمود.^۳ هدف از این اقدام تحت فشار قرار دادن افغانستان بود که در آن اقلیت بزرگی از تاجیک ها تحت سلطه پشتوها می زیستند. هنگامی که جمهوری تاجیکستان در ۱۹۲۹ پا به عرصه وجود گذاشت، در آن يك منطقه خودمختار بدخشان علیا ایجاد شد تا جمعیت این سرزمین کوچک دور از دسترس را که از نظر قومی و مذهبی بسیار ناهمگون بود، در خود جای دهد. در قسمت غربی این منطقه پیروان فرقه اسماعیلیه و در قسمت شرقی آن قرقیزها سکنی داشتند.

مطلبی که با در نظر گرفتن سیر تحولی اسماعیلیان پامیر در عرض بیست سال گذشته جلب توجه می کند، مشاهده تفاوت مواضع آنان در رابطه با بحران های گوناگونی است که افغانستان و تاجیکستان را تکان داده است. بخصوص با توجه به این مسأله که بحران کنونی تاجیکستان که حاصل فروریزی سیستم شوروی است با

1. Bernard Lewis, *Les Assassins*, op. cit.

2- Olivier Roy, *L'Afghanistan*, op. cit.

3. François Thual, *Mémento de géopolitique*, op. cit.

بحران افغانستان مربوط می باشد. پیروان فرقه اسماعیلیه در افغانستان، هرچند که در آغاز به سرعت علیه رژیم کمونیستی جبهه گرفته و بر ضد آن شوریدند ولی به دلیل آزار سنی ها، خیلی زود بخشی از آنان در کنار رژیم متمایل به شوروی حاکم در افغانستان قرار گرفتند.

پس از خروج شوروی از افغانستان و سرنگونی رژیم کمونیستی در این کشور پیروان فرقه اسماعیلیه موضع گیری های سیاسی ساده ای که به ازبک ها بسیار نزدیک بود در پیش گرفتند. از ۱۹۹۲ به بعد اقلیت اسماعیلی که هم و غم شان بیشتر متوجه مسائل جامعه خود بود، در جبهه ضد پشتو جای گرفتند که در آن تاجیک های مسعود، ازبک های دوستم و هزاره ها در کنار هم قرار داشتند. در سال ۱۹۹۴ هنگامی که ازبک ها ائتلاف خود با تاجیک ها را شکستند تا با پشتوهای حکمت یار متحد و همراه شوند، پیروان فرقه اسماعیلیه نیز که از تفوق تاجیک های سنی در حکومت جدید در هراس بودند تقریباً به همین خط مشی پیوستند. جبهه ضد تاجیک به عنوان محور شکل گیری درگیری های قومی افغانستان، جایگزین جبهه ضد پشتو گردید.

شوروی زدایی، تاجیکستان جدا شده از شوروی^۱ را به سرعت به یک جنگ داخلی کشاند که ائتلاف های قومی غیر منتظره ای را در مقابل یکدیگر قرار داد. اسلام گرایان تاجیک و نیروهای لیبرال و پیشرو در برابر کمونیستها محوری تشکیل دادند که اسماعیلیان بدخشان جنوبی نیز به آن پیوستند.

این جنگ داخلی خونین که تاکنون هزاران نفر قربانی داده است، به شکست مسلمانان تاجیک منجر گردید و این عده به قسمت تحت

1. Charif Roustam Choukourov, *Peuples d'Asie centrale*, Syros, 1994.

سلطهء تاجیک ها به سرکردگی مسعود و ربانی در افغانستان متواری و پناهنده شدند. بطور کلی در هر دو سوی مرز ائتلاف های ناهماهنگی متولد گردید که توضیح آنها ساده است. در مورد اسماعیلیان مستقر در دو سوی مرز، می توان گفت که آنها چندان احساس همبستگی با یکدیگر ندارند و در درجه اول در صدد دفاع از منافع محلی خود میباشند. این افراد که تابع رهبر روحانی خود، آقاخان بوده و از اعقاب و اخلاف فرقه حشاشین قرن دوازدهم میلادی می باشند در حقیقت هنوز از قرون وسطای سیاسی و مذهبی خارج نشده اند. ضربهء جنگ افغانستان و سقوط رژیم کمونیستی که نتیجه غیر مستقیم آن بود، به کوهستان های دوردست محل اقامت این گروه نیز رسید بدون اینکه تغییرات چندانی در شیوهء زندگی طایفه ای آنان در این دره های مرتفع پامیر که در بام دنیا در منتهی الیه غربی فلات هیمالیا قرار دارد، پدید آورد. میان اسماعیلیان تاجیکستان که در کنار سنی های افراط گرا قرار گرفتند و اسماعیلیان افغانستان که در پیوستن به رژیم کمونیستی و سپس نظامیان و چریک های ازبک سابقاً کمونیست دوستم درنگ روا نداشتند، در حقیقت هیچ شباهت رفتاری نیست در حالی که هر دو از یک قوم و یک مذهب اند. خط مرزی مصنوعی موجود در واقع نقطهء تعادل میان پیشروی انگلیس ها از یک طرف و پیشروی روس ها از طرف دیگر در قرن گذشته است که برپایه توافق مشترک، به حفظ یک دولت حائل یعنی افغانستان میان این دو امپراتوری بزرگ منجر شد.

اقلیت شیعه دیگری که در آسیای میانه به آن برمی خوریم دارای سرنوشتی پیچیده تر و غم انگیزتر می باشد. این گروه که مسخت نام دارند، گرجی هایی هستند که در قرن هفدهم اسلام آوردند^۱. این گروه

1. Jean et André Sellier, *Atlas des peuples d'Orient*, op. cit.

گرجی تبار زبان ترکی را اخذ کردند و به مذهب شیعه گرویدند. این قوم که در سرحدات امپراتوری ایران، امپراتوری روس، که در قرن نوزدهم گرجستان را به خاک خود ضمیمه کرده بود، و امپراتوری عثمانی میزیستند یکی از اقوام کوچک قفقاز بودند که هیچکس به آنها توجهی نداشت. بدبختی آنان در این بود که در ناحیهء جنوبی گرجستان یعنی نزدیک مرزهای ترکیه مستقر بودند. به همین دلیل در سال ۱۹۴۴، استالین آنان را به ازبکستان تبعید نمود زیرا می ترسید به صورت ستون پنجم ترکیه، که بیم آن می رفت در کنار هیتلر وارد جنگ شود، درآیند. اینان در ازبکستان به صورت پراکنده از جمله در دره فرغانه سکنی گرفتند.

مسخت ها از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون به طور مستمر برای مراجعت به گرجستان پافشاری می کنند. مسخت ها که در واقع هیچ گناهی جز تبعیت از اسلام نداشتند به خواست استالین که تصمیم به «تجمع» آنان گرفته بود هزاران کیلومتر دور از وطن وادار به زندگی در کنار ازبک های سنی مذهبی شدند که به آنها به دیدهء تحقیر می نگریستند. در ابتدای دورهء پروستریکا، در ازبکستان یورش های خونین متعددی علیه مسخت ها صورت گرفت. پس از فروپاشی اتحاد شوروی و استقلال ازبکستان، مسخت ها به طور رسمی از گرجستان مستقل تقاضای مهاجرت به منطقهء اصلی خود در جنوب گرجستان و به طور مشخص در کنار منطقه خودمختار «آجاری» را نمودند. حکومت شورانادزه تا کنون از پذیرفتن این جماعت که از نظر او دیگر چندان ارتباطی با گرجستان ندارند، سرباز زده است. بخصوص که گرجستان از آغاز استقلال تا کنون درگیر جنگ های داخلی خونینی میان اقلیت های مسلمان سنی خود مانند «ابخازها» و «اوست ها» بوده است. مسخت ها، این ملت رانده شد و فلاکت زده، قربانی تبعید

استالینی، مطرود ملی گرایي گرجی و مورد ظلم و ستم ملی گرایان سنی ازبک همچنان در دره فرغانه در رؤیای بازگشت خیالی به موطن اصلی خود به سر می برند. این قوم کوچک شیعه مذهب که به حق خود را از فراموش شدگان تاریخ یا حتی «نفرین شدگان زمین» می داند، بطور مسلم یکی از زجرکشیده ترین ملت های اتحاد شوروی از ۱۹۴۱ به این طرف می باشد.

حضور ناچیز تشیع در آسیای مرکزی به معنای واقعی يك پدیدهء ژئوپولیتیکی نیست. با وجود این، باید مورد توجه قرار گیرد. علیرغم حجم کوچک این جوامع، در اینجا نیز عملکرد مکانیزم های طرد و انزوا از سوی اکثریت سنی مذهب نسبت به اقلیت های شیعه عامل اساسی و بنیادی است. اندازه ضرورتاً معیار تعیین کننده در تحلیل و بررسی ژئوپولیتیکی نیست. مطالعهء زندگی اقوام کوچک نیز گاه به اندازهء پرداختن به کارکرد کلی مجموعه های بزرگ مذهبی، روشن کننده پدیده های ژئوپولیتیکی است.

**شیعیگری عرب
یا بیداری محرومین**

تناقض عراق

علیرغم این که عراق مهد تشیع بوده و در نتیجه بیشتر اماکن مذهبی شیعیان در این کشور قرار دارد، و با وجود این که اکثریت مردم عراق شیعه اند، این گروه همواره موقعیت اقلیت سیاسی را در این کشور داشته است. در حال حاضر حدود پنجاه درصد جمعیت عراق را شیعیان دوازده امامی تشکیل می دهند. و اگر بخواهیم تنها جمعیت عرب این کشور را در نظر بگیریم، هفتاد درصد آنان شیعه می باشند. علت این تناقض در کجاست؟ برای درک این مسأله باید به زمان تأسیس دولت عراق یعنی پایان جنگ جهانی اول برگردیم. در حقیقت کشور امروزی عراق مخلوق دولت انگلستان می باشد. انگلستان در سال ۱۹۲۰ در کنفرانس سان رمو، موضوع قرارداد

سایکس-پیکو یعنی تقسیم امپراتوری عثمانی را به تأیید رساند. به این ترتیب لندن توانست با گردآوردن سه ولایت بصره و بغداد و موصل يك کشور «بسازد» و در رأس آن سلسله هاشمی را قرار دهد که یکبار توسط سعودی ها از منطقه حجاز و بار دوم توسط فرانسوی ها از سوریه رانده شده بودند.

این کشور جدید برای انگلستان يك واسطه ارتباطی میان خلیج فارس، امارات عربی که در زیر سلطه خود داشت، دریای سرخ از طریق ماوراء اردن و دریای مدیترانه و مصر از طریق فلسطین بود. در واقع عراق راه زمینی دست یابی به هند را تکمیل میکرد و راه دیگری را به راه دریایی می افزود. از جانب دیگر نیز وجود عراق هاشمی باعث ایجاد نوعی توازن و سدی در مقابل قدرت فزاینده عربستان سعودی می گشت^۱.

برای بیشتر روشن شدن مسأله باید گفت که در واقع کشور تازه تأسیس عراق مشتمل بود بر اهالی شیعه مذهب بین النهرین سفلی و ولایت بصره به علاوه مناطق سنی مذهب بغداد و بالاخره مناطق کردنشین موصل. منطقه اخیر ابتدا تحت الحمايه فرانسو بود و سپس بین لوید جورج و کلمانسو که از ذخایر نفتی غنی این منطقه ناآگاه بود، مورد معاوضه قرار گرفت. این پدیده جغرافیایی، بنابراین بر يك پایه قومی و مذهبی مختلط استوار و تجلی سیاسی آن نیز ساده بود: محافل سنی مذهب قدرت حاکمه را در دست داشتند و اقلیت فقیر و تهیدست شیعه مذهب جنوب که نیمی بیابانگرد و نیمی دیگر روستایی بودند تحت سلطه سنی ها می زیستند، همچنان که طی قرون متمادی در امپراتوری عثمانی معمول بود.

اما این تسلط يك خاندان سنی و يك بورژوازی سنی موجب بروز

1. François Thual, *Mémento de géopolitique*, op. cit.

شورش همه جانبه ای از طرف شیعیان در ۱۹۲۰ گردید که به طرز وحشیانه ای توسط انگلستان سرکوب گردید. اتحاد سنی ها، هاشمیها و انگلیسی ها بعد از اعطای استقلال عراق در سال ۱۹۳۰ و همچنین در مقابل آشوب هایی که به تحریک آلمان علیه قیمومت انگلیس در جنگ دوم جهانی رخ داد، برقرار ماند.

با آغاز جنگ سرد، عراق به صورت یکی از اجزاء مهم سیستم محاصره اتحاد شوروی درآمد و به پیمان بغداد که هدف از آن تکمیل خط محاصره جنوبی شوروی بود، ملحق شد. اندک زمانی بعد در این کشور، انقلابی با الهام از جمال عبدالناصر رخ داد که در پی آن عوامل تجددطلب غیر مذهبی به قدرت رسیدند اما چهارچوب اقتدار سنی ها همچنان حفظ شد. در این میان شیعیان عراق نیز در نتیجه توسعه اقتصادی به تدریج به نقاط مرکزی کشور مهاجرت کردند.^۱

از طرف دیگر، فقر و تهیدستی شدید توده شیعه مذهب عراق باعث شده بود که بخشی از آنان به احزاب چپ گرای عراق بپیوندند. این مساله در تعارض با منافع روحانیان شیعه بود که از کمونیستهای خدانشناس به همان اندازه وحشت داشتند که از حکومت غیر مذهبی جدید.

صرف نظر از دوران درخشان حکومت سلسله آل بویه در قرن دهم که مذهب شیعه را در دشت بین النهرین به طور پایداری مستقر کرد، جوامع شیعه در عراق همواره تحت سلطه و قدرت سیاسی سنی مستقر در بغداد بوده اند. خواه در دوره عثمانی یا سلسله هاشمی، خواه در دوره انگلیسی ها یا حکومت غیر مذهبی بعثی، شیعیان با وجود کثرت جمعیت از نظر سیاسی همواره یک اقلیت غیر قابل ملاحظه تلقی

1. Derek Hoywood, *Irak, Power and Societies*, Ithrow Press-Oxford, 1993.

شده اند. در اواخر سال های ۱۹۵۰، بعضی محافل شیعه با وقوف به انزوای سیاسی خود اقدام به ایجاد يك حزب سیاسی به نام «دعوت اسلامی» نمودند. این حزب که هدفش مقابله با کمونیسم و نیز ایستادگی در برابر حزب غیر مذهبی بعث بود، خیلی سریع بیانگر ویژگی شیعیان گردید.

این تحول و بیداری سیاسی شیعیان در عراق به زودی توجه کشور همسایه ایران و همچنین عربستان سعودی را به خود جلب کرد. از نظر ایران در دوران حکومت شاه، حضور يك جامعه متشکل شیعه در حکم يك برگ برنده و نیز وسیله ای در جهت تضعیف عرب گرایی، که رژیم تهران از آن وحشت داشت، به شمار می آمد.

رژیم شاه در واقع طرفدار محافل روحانی نبود، ولی نمی توانست از امکان استفاده از اقلیت های شیعه ساکن در مناطق مرزی کشورهای همسایه که اکنون جمهوری شده بودند صرف نظر نماید. عربستان سعودی نیز به نوبه خود در حکم خصم استوار تشیع، همواره وضعیت شیعیان عراق را از نزدیک دنبال می نمود و بخصوص می ترسید با انضمام این مناطق به ایران قدرت این کشور در خلیج فارس به زیان ریاض افزایش یابد.

در این فاصله، سیاستی که از جانب حزب بعث و سپس توسط شخص صدام حسین در رابطه با شیعیان اعمال می شد، سیاست پیچیده ای نبود. هدف این رهبران که پس از انقلاب ۱۹۵۸ و سقوط رژیم سلطنتی به قدرت رسیده بودند، ایجاد يك عراق قدرتمند بود. مملکتی که با جمعیت قابل ملاحظه، ذخایر عظیم نفتی و بالاخره آب، چیزی که در هر کشور عربی یافت نمی شود، همه برگ های برنده را در جهت تبدیل به يك قدرت منطقه ای در اختیار داشت. برای تحقق این هدف باید يك کشور-ملت مدرن عرب و غیر مذهبی ایجاد

میگردید.^۱ بنابراین از نظر رهبران بغداد می بایست هر نوع ویژگی مذهبی یا قومی تضعیف و در نهایت نابود گردد. در مواجهه با مشکل کردها و نیز خصوصیت ویژه شیعیان، هدف بلندپروازانهء بعضی ها این بود که مردم عراق را گرد شعار يك عراق مدرن و غیر مذهبی متحد کنند. در نتیجه هر گونه تجلی ملی گرایی مثل مورد کردها، یا احساس تعلق محلی، طایفه ای یا مذهبی مانند مورد شیعیان را میبایست ممنوع و نابود کرد.

از آغاز دههء ۱۹۷۰، صدام حسین روش های مختلفی را در جهت جلب شیعیان به سوی دولت عراق اتخاذ نمود. مهمترین این اقدامات، صنعتی کردن منطقه شیعیان در جنوب کشور و تسریع دگرگونی در زندگی روستاییان می باشد. اقدام دوم، مراقبت شدید جوامع شیعه بود، به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ در تهران. صدام حسین در عین حال که در جهت نابودی ویژگی های جامعه شیعه می کوشید، با يك رشته حرکات خیرخواهانه در قبال مقامات مذهبی خود را دوستدار شیعیان وانمود می کرد.^۲

اما پیروزی انقلاب اسلامی در ایران همهء این ملاحظات را دگرگون کرد. رهبران بغداد این انقلاب را به سرعت برای خود در حکم تهدیدی به شمار آوردند که نه تنها امکان تحریک و شورش شیعیان جنوب عراق از جانب ایران را در پی داشت بلکه به سادگی می توانست خود عراق را در خطر از هم پاشیدگی قرار دهد. عقیده کلی بر این بود که اگر به سرعت جلوی توفیق رژیم شیعه ایران گرفته نشود، این رژیم باعث ایجاد آشوب در منطقه شیعه نشین و نیز در کردستان عراق خواهد شد. از دید صدام حسین بالاترین تشویش خاطر این بود که تحت

1. Derek Hoywood, *Irak, Power and Societies*, op. cit.

2. Jean-Pierre Chevènement, *Le Vert et le Noir*, op. cit.

تأثیر ایران، عراق به سه قسمت تقسیم گردد: يك منطقه سنی نشین، يك منطقه شیعه نشین، و يك قسمت کرد نشین. همین نگرانی باعث جنگ ایران و عراق شد که از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸ ادامه یافت. تمایل عراق به بازپس گیری منطقه خوزستان ایران که «عربستان» نیز خوانده می شود بهانه شروع این جنگ شد.

منطقه خوزستان که در قسمت های نفت خیز ایران قرار دارد شامل طوایف عرب تباری است که اکثراً شیعه مذهب اند. صدام حسین به نام ملی گرایی عرب و به بهانه اصلاح يك خط مرزی ناعادلانه اقدام به جنگی نمود که هدف واقعی آن نابود کردن رژیم اسلامی بود تا نگذارد این رژیم عراق را نابود کند.

این جنگ از نظر ژئوپولیتیکی حائز اهمیت بسیاری می باشد. هر کدام از طرفین ماجرا، کوشید اقلیت های موجود در کشور مقابل را آلت دست قرار دهد ولی باید گفت که هر دو اشتباه کردند. عراقی ها بر این تصور بودند که به انگیزه ملی گرایی عرب، اعراب ایران علیه حکومت تهران شوریده و به جبهه عراق خواهند پیوست. در حالی که رهبران تهران نیز با این خیال خوش بودند که به انگیزه تشیع، توده های شیعه عراق بر ضد صدام حسین به پا خاسته و مشتاقانه به انقلاب اسلامی خواهند پیوست. طرفین جنگ، وابستگی های هویتی این مردم را دست کم گرفته بودند^۱. به طور قطع، ترس از سرکوب و نیز سنگینی جو ترور و وحشت حاکم در هر دو کشور، در طی این جنگ خونین تا حدی از بروز شورش و طغیان توده مردم جلوگیری می کرد ولی جالب این است که شیعیان جنوب عراق عربیت را بر مذهب اولویت دادند. اگرچه این گروه خود را از نظر مذهبی با دشمن، همبسته می دید ولی در درجه اول به او به صورت ایرانی یعنی دشمن دیرین جهان عرب می نگریست.

1. Yves Lacoste, *Dictionnaire de géopolitique*, op. cit.

اما اعراب خوزستانی ایران نیز باقی ماندن در کنار توده ملت ایران در تحت لوای جمهوری اسلامی را بر زندگی در جمهوری غیر مذهبی صدام حسین ترجیح دادند. باید خاطر نشان ساخت که این جنگ يك ميليون نفر قربانی گرفت. این نشان می دهد که کشش های مذهبی و ملی، بدون از یاد بردن منافع نفتی، چه عواقب وخیمی به بار می آورد. حضور يك اکثریت شیعه مذهب در عراق که از نظر سیاسی وزنه و جایگاه متناسب خود را ندارد از نظر جغرافیای سیاسی، چه در سطح داخلی و چه از دید بین المللی، عاملی است که نمی توان آن را نادیده گرفت. چنین بود که ترس از يك شورش انقلابی از جانب شیعیان در خلیج فارس، عربستان سعودی را مجبور به حمایت مالی از عراق در جنگ با ایران نمود. پیشروی تشیع زیر علم اسلام گرایان ایران، برای حکام ریاض از هر کابوسی هولناک تر بود. این جنگ بی امان نیز درست در منطقه شیعه نشین در جریان بود و می توان گفت هر چند که تعدادی از شیعیان عراق به شدت آرزوی پیروزی ایران را در سر میپروراندند و به آن کمک نیز می کردند ولی پشت کردن دسته جمعی آنان به رژیم عراق هرگز رخ نداد. به بهای تلفات بسیار، رژیم بعثی با پافشاری اندیشهء برپایی يك دولت-ملت در عراق توانست در مقابل تعرض پان شیعیسم تهران بایستد. سرانجام، شیعیان جنوب عراق نیز در برابر تعلقات مذهبی به هویت ملی و عرب خود پاسخ گفتند. هرچند که این جنگ از نظر خارجی برای عراق پیروزی به همراه نداشت اما از نظر داخلی اندیشهء بعثی گردآوردن جوامع مختلف در يك دولت قوی برپایه ملی گرایی عرب را به کرسی نشاند.

همین وقوف به پیروزی نیمه تمام عراق در جنگ با ایران را میتوان قطعاً یکی از دلایل تهاجم به کویت در ۱۹۹۰ دانست.

اما این جنگ تازه که بر اساس يك ادعای ارضی و در عین حال

به دلایل نفتی به راه انداخته شد، برای شیعیان عواقب متفاوتی دربرداشت.

تناقض جنگ خلیج فارس در این بود که ائتلاف مستقر در عربستان سعودی پس از پیروزی نظامی بر صدام حسین، تصمیم گرفت وحدت ارضی عراق را حفظ نماید و به همین دلیل حملات خود را درست در پشت دروازه های بغداد متوقف کرد. در حقیقت، چشم انداز از هم پاشیدن عراق مغلوب نه تنها صحنه را برای تحرکات کردها خالی می گذاشت، بلکه خطر برپایی يك دولت جدید شیعه را در جنوب عراق و در کرانه های خلیج فارس در پی داشت. به این دلیل متحدان پیشروی نظامی خود را متوقف کرده و از برانداختن رژیم صدام حسین منصرف گشتند. آخرین تناقض اینکه در پایان جنگ، اهالی شیعه عراق دست به شورش زدند که با سرکوب شدیدی روبرو گشت^۱، و در نتیجه صدها هزار نفر از شیعیان عرب به خاک ایران گریختند. عملیات سرکوبی بغداد منجر به کشتار بیشتر از چهل هزار نفر گردید. در اینجا ما با پی آمدهایی کاملاً متضاد با جنگ اول خلیج فارس روبرو میشویم. از يك سو دورنمای تجزیهء عراق قدرت های غربی و کشورهای عرب را نگران می کرد و از سوی دیگر حفظ دولت عراق، منجر به طغیان شیعیان می گردید. تجزیه و تحلیل این دو جنگ به خوبی نمایانگر اهمیت مسأله شیعه در کانون وقایع عراق می باشد و نشان می دهد که بدون در نظر گرفتن این عامل هیچ کاری در این کشور نمی توان کرد.

آینده این اکثریت شیعه که حضور سیاسی ناچیزی دارد چه خواهد بود؟ تأسیس يك دولت شیعه مذهب در جنوب عراق که سریعاً تحت قیمومت ایران قرار خواهد گرفت؟ در حال حاضر هیچکس خواهان چنین

1. Ali Basakhan, *L'Irak : 1970_1990*, éditions Babakha, 1994.

راه حلی نیست، نه در واشنگتن، نه در ریاض و نه در اورشلیم. یا ادامه محرومیت و انزوای داخلی شیعیان خواهد بود؟ که مسلماً این نیز در درازمدت غیرعملی است و تنها گرایش های تجزیه طلبانه را تقویت خواهد کرد. آیا راه حل سوم این نیست که در يك عراق دموکراتیک، یا در راه دموکراسی، جمعیت شیعه از بند محرومیت های اجتماعی و سیاسی رها گردد؟ این راه حل ممکن است. در هر صورت، امکان این نیست که شیعیان حاضر باشند همچنان به زندگی محروم و منزوی خود که از زمان استقلال عراق تا کنون داشته اند ادامه دهند. رژیم صدام حسین بهتر از هر کس به این امر آگاه است که نمی توان چنین شرایط آماده انفجاری را به همین صورت نگاه داشت، مخصوصاً که مسأله گُرد نیز همچنان لاینحل باقی مانده است. ژان پیر شوونمان این وضعیت را بهتر از همه در این جمله خلاصه می کند: «سرنوشت عراق در گرو حل مسأله شیعه نهفته است».

1. Jean-Pierre Chevènement, *Le Vert et le Noir*, op. cit.

شیعیان خلیج فارس

اگر جمعیت تمام منطقه خلیج فارس را روی هم در نظر بگیریم بیش از هفتاد درصد آن را شیعیان تشکیل می دهند. در کناره های عربی خلیج فارس، حضور این جمعیت شیعه که از نظر سیاسی در اقلیت هستند، موجب مشکلات متعددی از نظر جغرافیای سیاسی برای همه کشورهای ساحلی می گردد. در درجه اول حضور این شیعیان در حواشی شرقی عربستان سعودی و در امیرنشین ها موجب مسائل ژئوپولیتیکی داخلی می باشد. زیرا این اقلیت های مذهبی در عین حال اقلیت های محرومی هستند که غالباً به توده پرولتاریای شهری یا روستائی این منطقه نفت خیز تعلق دارند که برای جهان غرب دارای اهمیت حیاتی می باشد.

از سوی دیگر وجود این اقلیت ها برای دول این منطقه در حکم يك خطر ژئوپولیتیکی خارجی است. ایران تحت رهبری انقلاب اسلامی شیعی، این اقلیت ها را به خطری در جهت وخیم تر کردن تشنج سنتی موجود میان ایران و عربستان سعودی و همچنین ایران و امیرنشین ها تبدیل می کند.

پیچیدگی قضیه هنگامی بیشتر آشکار می شود که می بینیم این اقلیت ها شامل عناصر بومی یعنی اتباع خود این کشورها و نیز جمعیت مهاجر ممالک دیگر مخصوصاً ایران می شوند.

کشوری که بیش از دیگران با مشکل مواجه می باشد، عربستان سعودی در منطقه احساء است^۱. ساکنان این منطقه که از مرزهای کویت تا سرحدات قطر امتداد دارد، از اعقاب شیعیانی هستند که در زمان سلسله دوازده امامی آل بویه در قرن دهم میلادی به این مذهب گرویدند. در عصر جدید، پس از تلاش های متعدد قبائل وهابی، سرانجام منطقه احساء قبل از سال ۱۹۱۴ به قلمرو کشور آینده عربستان سعودی ضمیمه شد. باید خاطرنشان ساخت که قسمت اعظم ذخایر نفتی عربستان سعودی دقیقاً در همین منطقه قرار داشته و هفتاد درصد نیروی کار شاغل در این حوزه های نفتی را اعراب شیعه تشکیل میدهند. وجود این جمعیت شیعه همواره موجب نگرانی حکومت ریاض بوده است. این تشویش تنها از آن جهت نیست که از ۱۹۷۹ به بعد، این عده کمابیش تحت تأثیر تبلیغات ایران قرار دارند که در مواردی چند به آشوب و تشنجات وخیمی منجر گردیده است. این را هم باید افزود که وهابی ها همیشه خود را در مقام مهمترین مدافع تسنن و در نتیجه رقیب و حتی دشمن تشیع دیده اند. وهابی ها پس از تشکیل اولین امپراتوری خود در قرن نوزدهم، همواره در فکر ویران کردن اماکن

1. George de Bouteiller, *L'Arabie Saoudite*, PUF, 1981.

مذهبی شیعیان در منطقه عراق سفلی بوده اند. این اولین امپراتوری در اثر اقدام مشترك ترك ها و مصری ها در دوره محمد علی شکست خورد. اما عربستان سعودی، از هنگامی که سلسله وهابی توانست همه مناطق عربستان مرکزی را زیر پرچم خود گرد آورد، يك کشور سنی مذهب عادی نبوده است. سلسله آل سعود که متولی اماکن مقدس مسلمانان است، خود را در عین حال تجلی سیاسی تسنن خشک بنیادگذاران فرقه وهابی می داند. بنابراین، حضور يك اقلیت شیعه مذهب در خاک عربستان سعودی مشکلی بزرگتر از مسئله همزیستی با «رافضیان» است. در حقیقت، این جامعه شیعه نه تنها همچون يك اسب تروا است بلکه قدرت انحصاری تسنن را در کشور سعودی پیوسته به مبارزه می طلبد.

زامداران سعودی نیز، تا حدودی مانند عراق، متناوباً به سیاستهای کنترل و سرکوب و یا جذب و تحلیل متوسل شده اند. آنها با آگاهی از خطر بزرگی که می تواند از طرف شیعیان متوجه اقتصاد سعودی گردد، در عین کنترل شدید جمعیت شیعه منطقه احساء، کوشش دارند این جمعیت را از لاک خود بیرون آورده و آنان را از طریق اسکان سازمان یافته اعراب سنی در این منطقه، در جمعیت کل مملکت تحلیل برند.

مشکل دیگری که شیعیان برای عربستان سعودی فراهم کرده اند مراسم حج است. در طی ده سال گذشته و در میان صدها هزار نفر مسلمانی که هر سال از اقصی نقاط دنیا برای انجام مراسم حج و زیارت مکان های مقدس رهسپار عربستان سعودی می گردند، قطعاً تعدادی شیعه و طبیعتاً شیعه ایرانی وجود دارند. این حجاج ایرانی به دلیل آشوب هایی که می توانند به وجود آورند همواره مایه نگرانی مقامات سعودی بوده اند و به همین جهت حکومت عربستان سعودی از

بیست سال پیش اقدام به تخریب آخرین بقایای اماکن مقدسه شیعه نمود. اماکنی که قدمت آنها به آغاز تشیع می‌رسید.

از سال‌های میان دو جنگ جهانی تا کنون، ایران و عربستان سعودی در منطقه خلیج فارس در برابر یکدیگر قرار دارند. این رقابتی است میان دو قدرت منطقه‌ای که سنن مذهبی نه تنها متضاد بلکه متخاصم دارند. رویارویی عربستان سعودی سنی و ایران شیعه یکی از مهمترین عوامل بی‌ثباتی در منطقه از سال‌های ۱۹۶۰ به این طرف می‌باشد. ورود انقلاب اسلامی به صحنه، به این خصومت در عین حال فرهنگی، مذهبی، ملی و ژئوپولیتیکی، مسلماً دامن زده است.^۱

در شمال منطقه احساء عربستان، امیرنشین کویت قرار دارد که تقریباً يك چهارم جمعیتش شیعه‌اند. این عده نیز افراد بومی و کسانی را که در اثر رونق نفتی به این امیرنشین مهاجرت کرده‌اند شامل می‌شود. شیعیان کویت نیز همان مسائلی را برای خاندان حاکم بر این کشور به وجود می‌آورند که عربستان سعودی با آن دست به گریبان است. هر چند که این اقلیت شیعه در کویت از حقوق اجتماعی و سیاسی برخوردار شده‌اند، بیداری شیعیان ایران از ۱۹۷۹ به این طرف موجب بروز اغتشاشات مهمی در این کشور گردیده است. کویت که در احاطه عربستان سعودی، عراق و ایران قرار دارد، جمعیت شیعه مذهب خود را در حکم ستون پنجم ایران به شمار می‌آورد.

امیرنشین قطر نیز که در جنوب منطقه احساء واقع است، با داشتن اقلیت شیعه مذهبی که حدود بیست درصد جمعیت آن را تشکیل می‌دهد وضع مشابهی دارد. در اینجا نیز این اقلیت اجتماعی و اقتصادی می‌تواند ایجاد خطر کند. ولی حادثه‌ترین نقطه از نظر مسأله شیعه، امیرنشین بحرین است که در کنار قطر قرار دارد.

1. Jean et André Sellier, *Atlas des peuples d'Orient*, op. cit.

شصت و پنج درصد مردم بحرین شیعه هستند که بیشترشان را روستاییان و بادیه نشینان تشکیل می دهند. در واقع تقسیم جمعیت به شیعه و سنی به طور تقریبی با تقسیم به شهری و بادیه نشین و همچنین تقسیم به اقلیت سنی حاکم و اکثریت شیعه دور از قدرت، انطباق دارد. از مدت ها قبل از انقلاب اسلامی، ایران داعیه بازپس گیری امیرنشین بحرین را داشته و از دیرباز نغمه ایرانی بودن شیعیان بحرین را ساز کرده است. این ایرانی بودن، به دوران سلسله صفویه برمی گردد که کرانه های آن سوی خلیج فارس را در تصرف داشتند.

با بررسی دقیق تر معلوم می شود که اصلاً چنین نیست^۱. مردم بحرین نیز همانند غالب اعراب شیعه مذهب ساکن کرانه های خلیج فارس منشأشان به دوران آل بویه و یا حتی دولت اسماعیلی قرمطیان در قرن نهم برمی گردد. الحاق بحرین به امپراتوری ایران در حقیقت گرویدن آن را به مذهب شیعه تشدید نمود. برخلاف تعبیر ایرانیان، مذهب شیعه را صفویان به این خطه نیاوردند بلکه مردم این منطقه قبل از سلطه صفویان نیز شیعه بودند. به هر حال، صرف نظر از منشاء نضج گیری مذهب شیعه در این خطه، ایران همواره بحرین را یکی از استان های خود به شمار آورده است.

به هنگام حکومت محمدرضا شاه، ایران با تمام قدرت کوشید از الحاق امیرنشین بحرین به امارات متحده عربی جلوگیری کند. در حال حاضر، اکثریت شیعه بحرین از نظر اجتماعی و مذهبی به شدت ناآرام است. برای کنترل و مهار این اغتشاشات، بحرین بیشتر از همه به حمایت همسایه خود، عربستان سعودی متکی می باشد ولی سرکوب راه حل کوتاه مدتی بیش نیست. باید دید اگر اکثریت شیعه همچنان از قدرت دور بماند، در نهایت چه پیش خواهد آمد؟

1. Xavier de Planhol, *Les Nations du Prophète*, op. cit.

در قسمت جنوبی تر، امارات متحده عربی قرار دارد که حدود شش درصد جمعیت آن شیعه است. بیشتر این شیعیان در امیرنشین دویی مستقر شده اند. این تمرکز در مهمترین امیرنشین نفتی فدراسیون، در واقع پدید آورنده همان مسائل و مشکلاتی است که سایر امیرنشین ها با آن مواجه هستند بخصوص این که ایران در دویی نیز همانند بحرین، از نفوذ عمده ای برخوردار می باشد^۱.

بنابراین، می توان نتیجه گرفت که در واقع، منطقه خلیج فارس از نظر جغرافیای مذهبی عمدتاً شیعه مذهب است و باید گفت که در منطقه ای که در برگیرنده قسمت اعظم ذخایر نفتی خاورمیانه است، این «تصادف تاریخی» نمی تواند خالی از اثر باشد. گفتیم که شیعیان عرب همیشه توده هائی در اقلیت، و از نظر سیاسی و اجتماعی محروم بوده اند. ظهور مجدد و قدرتمندانه شیعه در ایران به آمال این مردم نیروی تازه ای بخشیده و طبیعتاً موجبات نگرانی و تشویش دولت های مختلف منطقه را فراهم کرده است. ولی اگر تصور نماییم که این شیعیان اثنی عشری همگی ستون پنجم تهران هستند، ساده نگری است. نباید فراموش کرد که این شیعیان در درجه اول عرب هستند، هرچند که معدودی از آنان ریشه ایرانی دارند. عربیت آنها بنا به تعریف، برایشان نوعی معمای هویتی ایجاد کرده است.

در اینجا این سؤال مطرح می گردد که آیا برای این جماعت، مذهب از آنچنان اولویتی برخوردار است که باعث گرایش آنان به سوی میهن جدید تشیع که ایران آیت الله خود را تجسم آن می داند، گردد؟ یا این که در درجه اول اعرابی هستند که به شکل دیگری از اسلام معتقدند؟ پاسخ به این سؤال بستگی به پیروزی یا شکست سیاست شیعه ایران دارد. اما این بحران هویت اعراب شیعه خلیج فارس خود به

1. Saïd Zahlan, *Modern Gulf States*, Unwin, Londres, 1989.

مسائل دیگری برمی گردد که پایه مذهبی ندارند بلکه ناشی از عدم مشارکت اجتماعی و سیاسی این توده شیعه در جوامع و رژیم هایی است که اکثریت شان سنی است.^۱ این قضیه، يك مسأله ساده دانشورانه میان شرق شناسان نیست، ثبات و امنیت یکی از مهمترین مناطق جهان به حل آن وابسته است.^۲

از این پس، قدرت های بزرگ اقتصادی در رابطه با اهداف جاه طلبانه خود، و هم چنین کشورهای مصرف کننده و کمپانی های بزرگ نفتی باید پدیده شیعه را در تمام اشکال آن به حساب آورند. همچنین دولی که مستقیماً با این مسأله درگیرند نباید در دراز مدت به سیاست سرکوب در برابر يك اقلیت مورد سوءظن اکتفا کنند.

آینده سیاسی رژیم تهران هر چه باشد، هر يك از این اقلیت های شیعه که در زیر پوسته و در لابلای لایه های سرزمین های نفتی جای گرفته اند، خاری در چشم غول های نفتی است. شیعیان قسمت عربی خلیج فارس یعنی از مرزهای عراق تا سرحدات عمان، چند مشکل بزرگ را یکجا گرد آورده اند: تعادل مذهبی میان جوامع، محرومیت اجتماعی و سوء استفاده از خواست هایشان از جانب ایران. حتی اگر خواست های شیعیان عرب خلیج فارس از قضیه ایران متمایز می ماند، باز هم عوامل نیرومندی بود که این کشورهای نوپا و شکننده و این جوامع بی حرکت و فلج را که فوران نفت ظرف چند سال به عصر تجدد پرتاب کرده است، از هم بپاشد.

آیا نفت می تواند مسأله شیعه را حل کند یا به عکس بر زخمهای کهنه تاریخی نمک خواهد پاشید؟ پاسخ به این معما، بدون شك به نحوه نقش آفرینان منطقه ای بستگی دارد اما در نهایت و به ویژه موکول به برخورد کلیه طرف های ژئوپولیتیکی ذینفع در منطقه است.

1. Jean-Pierre Chvènement, *Le Vert et le Noir*, op. cit.

2- Charles Zorgbibe, *Géopolitique et Histoire du Golfe*, PUF, 1991.

شیعیان یمن

کشور یمن همواره منطقه ای بسیار بی ثبات بوده است و دوری آن از مراکز مهم دنیای عرب باعث شده که این سرزمین پیوسته مأمونی برای فرق مختلف اسلامی به شمار آید. در قرن نهم میلادی امام الهادی فرقه‌ء خاصی از شیعه را بر مردم عرضه کرد که زیدیه نام گرفت^۱. این فرقه که تنها قائل به حقانیت پنج امام است، ساختار دولت یمن را تا سال ۱۹۶۲ تشکیل می داد. امام نشین زیدی که در سرزمین های بلند مستقر شده بود، تمام مناطق کوهستانی یمن را تحت فرمان داشت. بنابراین اگر گفته شود که در قرون وسطی همانند اوایل عصر جدید، حتی در دوران کنونی تمام تاریخ یمن شمالی به درگیری میان

1. Jean Brulot, *La Civilisation islamique*, Hachette, 1990.

طوایف زیدی ساکن مناطق کوهستانی و جمعیت سنی مذهب کرانه ها و دشت ها خلاصه می شود، مبالغه نخواهد بود.

مبداء پیدایش این جدائی سیاسی نه تنها اختلافات مذهبی یا طایفه ای بلکه تا حدودی عوامل جغرافیایی یعنی وجود مناطق کوهستانی، ساحلی و صحرایی می باشد. و دقیقاً همین نکته است که تداوم ژئوپولیتیکی اختلافات بین دو یمن را توضیح می دهد.

در قرن نوزدهم، یمن صحنه رقابت میان ترکان عثمانی و انگلیسی ها برای کنترل دریای سرخ و دهانه آن در اقیانوس هند بود. در حالیکه حکومت عثمانی موفق شد قسمت شمالی یمن را تحت قیمومت مجدد خود درآورد، انگلیس ها در «عدن» مستقر شده و به تدریج کنترل تمام سرزمین های پشت آن را در دست گرفتند. یمنی های جنوبی اکثراً سنی مذهب بودند. در نتیجه، قدرت استعماری انگلستان با مسائل مربوط به شیعیان ساکن مناطق کوهستانی، که در میان عثمانی های سنی از يك طرف و وهابی های داخل شبه جزیره عربستان از سوی دیگر در محاصره گازانبری بودند، سر و کاری نداشت.^۱

فرورپاشی امپراتوری عثمانی، استقلال یمن را که همچنان تحت رهبری زیدی ها بود، بازگرداند. اما بلافاصله یمن خود را بر سر مناطق ثروتمند «عسیر» با حکومت نوپای وهابی سعودی رو در رو دید. شیعیان یمن با سعودی ها وارد جنگ شدند و با وجود این که یمن در این درگیری از حمایت انگلیس برخوردار بود، با شکست نظامی روبرو شد و عربستان سعودی موفق به تصرف منطقه ثروتمند عسیر گردید. وجود يك جامعه كوچك زیدی در جنوب غربی عربستان سعودی از همین جا سرچشمه می گیرد. این ناحیه همچنان میان ریاض و صنعا مورد

1. Yves Lacoste, *Dictionnaire de géopolitique*, op. cit.

اختلاف است. باید اضافه کرد که در منطقه عسیر که می توان آن را به آلزاس-لورن یمن تشبیه کرد، عده ای از اسماعیلیان از شاخه مستعلیه یعنی بازماندگان خلافت قرمطی که مرجعیت آقاخان را به رسمیت نمیشناسند نیز سکنی دارند.

تقابل میان شیعیان کوهستان و سنی های دشت در ۱۹۶۲ تبلور جدیدی یافت. در این هنگام که انگلیس ها در قسمتی که بعدها یمن جنوبی نام گرفت در کار تأسیس فدراسیون عربستان جنوبی بودند، یک انقلاب جمهوریخواه در صنعا رخ داد که حکومت هزارساله امامان شیعه زیدی را سرنگون ساخت. این تعارض سیاسی در منطقه ای که از نظر استراتژیک بسیار مهم بوده و در تقاطع شاخ آفریقا و شبه جزیره عربستان سعودی و بر سر راه سوئز قرار دارد، باعث رویارویی دو جریان بزرگ سیاسی پیشرو و محافظه کار دنیای عرب گردید. در حقیقت جمهوریخواهان از حمایت سیاسی و نظامی ناصر در مصر برخوردار شدند، در حالیکه سلطنت طلبان مورد پشتیبانی غیر منتظره پادشاه عربستان قرار گرفتند که هر چند مدافع وهابیت افراطی به شمار می آمد ولی برای مبارزه علیه جمهوریخواهان پیشرو مؤتلف با ناصر، «تنفر مذهبی» خود علیه شیعیان را به کناری نهاد.

این درگیری ها پنج سال به طول انجامید و بالاخره در سال ۱۹۶۷ و در پی جنگ شش روزه، نیروهای ناصر و سعودی، خاک این کشور را تخلیه کردند. مقارن همین ایام، فدراسیون عربستان جنوبی که تحت الحمایه بریتانیای کبیر و عمدتاً سنی مذهب بود، با نام یمن جنوبی به استقلال دست یافت و در آن حکومتی مارکسیستی و مورد حمایت اتحاد شوروی رهبری را به دست گرفت. اتحاد شوروی در این جریان نه تنها امکان ایجاد اولین کشور کمونیستی در دنیای عرب، بلکه دسترسی به این دماغه ژئواستراتژیک مسلط بر جاده نفت را

میدید. در تمام این سالها، اتحاد شوروی با تمام قوا سعی می کرد در یمن شمالی نیز حضور داشته باشد تا بتواند مجموعهء پیچیدهء اتحادها در منطقهء مابین شبه جزیره عربستان و شاخ آفریقا را تکمیل کند.

در سال های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۹، علیرغم درگیری های نظامی، یمن شمالی و یمن جنوبی دو بار در جهت اتحاد دو یمن تمایل خود را ابراز داشتند^۱. عربستان سعودی تحقق این وحدت را موجب پیدایش کشوری پر جمعیت تر از خود می دید و به همین جهت رهبران سعودی به هر طریق ممکن از جمله با دامن زدن به اختلافات قبیله ای و همچنین با ادامه حمایت از شیعیان مناطق کوهستانی سعی کردند از اتحاد دو یمن جلوگیری به عمل آورند. این قبایل شیعه مذهب از این پس خود را در برابر دولت جمهوری جدید اهالی ساحل می دیدند و از آن بیم داشتند که وحدت یمن، شیعیان را که تاکنون بر اریکه قدرت سوار بودند، به يك اقلیت سیاسی تنزل دهد. شیعیان حدوداً چهل و پنج درصد جمعیت یمن شمالی را تشکیل می دهند. در صورت تحقق وحدت دو یمن، از وزن آنها در جمعیت کشور تا حدود متناهی کاسته شده و از نظر اقتصادی نیز در موقعیتی حاشیه ای قرار می گرفتند. زیرا قوه محرك این وحدت بر دو قطب سنی متکی بود: قطب سیاسی صنعا و قطب اقتصادی عدن.

ولی علیرغم تمام این مداخلات خارجی، دو کشور یمن در سال ۱۹۹۰ متحد شدند. از آن پس، کوشش های متعددی در جهت خاتمه دادن به این وحدت به عمل آمد^۲. در حال حاضر عربستان سعودی در پشتیبانی از قبایل یمن جنوبی سابق که از وحدت دو یمن که بیشتر به

1. Michel Tuchscherer, *Le Yémen*, Edisud, 1994.

2. Jean et André Sellier, *Atlas des peuples d'Orient*, op. cit.

نفع شمال است ناراضی اند، تردید نخواهد کرد. بخصوص که رژیم کنونی صنعا به هنگام جنگ خلیج فارس آشکارا در صف عراق گرفت. محور بغداد - صنعا - طرابلس - خرطوم برای عربستان سعودی يك كابوس واقعی شده است. در نتیجه طبیعی است که عربستان تجزیهء مجدد یمن را با نظر مساعد بنگرد تا از محاصره خود توسط «کشورهای پیشرو» جلوگیری نماید. از همین رو به تحریکات میان طوایف شیعه کوهستانی که وحدت یمن شرایط نامساعدتری برای شان به بار آورده، ادامه می دهد.

بررسی تاریخ هزارساله یمن بیانگر این مسأله است که پدیده شیعه همواره به عنوان يك عامل روز مطرح بوده و خواهد بود. مخالفین رژیم پیشرو صنعا که در عین حال مخالف وحدت یمن نیز می باشند، با ادامهء استفاده از تضاد میان کوه نشینان زیدی و ساحل نشینان سنی، در واقع به تکیه گاه مهمی برای به ثمر رساندن اهداف خود دست یافته اند.

سیستم حکومتی امامت زیدی که از اولین شقاق در اسلام مایه می گیرد بادوام ترین دولت شیعه مذهب تاریخ اسلام بوده است. این ساختار سیاسی منحصر به فرد همراه با عوامل جغرافیائی مبین انزوای یمن در عصر جدید نیز می باشد. این انزوای ژئوپولیتیکی به نوبهء خود موجب نوعی عقب ماندگی اقتصادی-اجتماعی می گردد.

به دنبال گشایش راه هند و کشف ذخایر نفتی در شبه جزیره عربستان که باعث بازگشت ترك های عثمانی و استقرار انگلیسی ها در این منطقه بود، کشور یمن از حالت رخوت موروثی خود بدر آمده و در حقیقت شیعه زیدیه به نوعی قربانی تجدد استعماری گردید. ولی امروزه نیز با وجود سر فرو کردن در کوهستان های مرتفع خود، زیدیه در زندگی سیاسی یمن نقش دارند. بدین ترتیب موقعیت جغرافیای

سیاسی این منطقه که در تماس با آسیا و آفریقا، در مرکز ثقل تنشهای مهم مثل شاخ آفریقا با بحران میان سومالی و اتیوپی و همچنین مسأله جیبوتی قرار دارد، کشور یمن را به عنوان يك عامل مهم در آینده شبه جزیره عربستان و به طور کلی جهان عرب مطرح می سازد.

یمن کشوری است ناپایدار، هم به دلایل مذهبی و قومی، هم به دلیل فقر حاکم بر آن. وجود فقر در این کشور باعث مهاجرت تعداد کثیری از اتباع آن به عربستان سعودی و اتیوپی گشته است. از نقطه نظر مذهبی، این مهاجران اکثراً از اهل تسنن هستند زیرا شیعیان از ترك مرز و بوم آباء و اجدادی خود اکراه و انزجار دارند. بهرحال فرقه زیدیه که آخرین نمونه شیعه پنج امامی و در حقیقت آخرین بازمانده این مکتب قدیمی شیعه گری می باشد برای مدت زمانی طولانی، به نقش کلیدی خود در آینده سیاسی یمن، کشوری که در قرون وسطی به عربستان خوشبخت شهرت داشت، ادامه خواهد داد.

آیا جامعه شیعیان زیدیه، در اثر کاهش قدرت خود با این خطر مواجه نیست که آلت دست قدرت های منطقه و قدرت های بزرگ گردد؟ جامعه شیعه منزوی در یمن که در محاصره مناطق وسیع سنی مذهب قرار داشته و از سایر شیعیان جهان از نظر جغرافیایی و از نظر مکتبی دورافتاده است، همچنان در تحولات آینده این منطقه حیاتی از نظر ژئواستراتژیک نقش کلیدی خواهد داشت.

چالش علویان

سوریه، در مرزهای کنونی آن که یادگار دوران قیومت فرانسه است، کشوری است که هشتاد و شش درصد جمعیت آن مسلمان اند. هم‌چنین سوریه کشوری است چند قومی و چند مذهبی، شامل اقلیت مسیحی (ارتدکس، ژاکویت، کاتولیک و غیره). جامعه مسلمان این کشور نیز خود به چند شاخه تقسیم می‌گردد: در کنار اکثریت سنی مذهب اقلیت مهمی از فرقه علوی (سیزده درصد)، دروز (سه درصد) و پیروان فرقه اسماعیلیه (یک درصد) قرار دارند.

مریدان فرقه علویه، مدت‌های طولانی در منطقه شمال غربی، میان رودخانه اورنت و دریای مدیترانه، مستقر بودند. مرزهای سوریه کنونی با ایالت سوریه امپراتوری عثمانی یکی نیست. در حقیقت

اصلاح مرزها و انفصال اراضی، قلمرو این کشور را نسبت به دوران عثمانی کاهش داده است^۱. سوریه به عنوان یکی از ولایات امپراتوری عثمانی، اختلاط ناهمگونی از اقلیت های مذهبی مسیحی و مسلمانی بوده که تحت سلطه ترك های عثمانی و سنی های محلی که در نقش عاملین حکومت مرکزی عمل می کردند، قرار داشت.

از همان ابتدای قرن بیستم، ملی گرایان سوری با ایجاد لبنان و اردن و بخصوص فلسطین که بعدها تبدیل به اسرائیل شد مخالفت کردند و همینطور انفصال قطعاتی از خاک سوریه توسط نیروهای آتاتورک در مقابله با ارتش فرانسه را که به آنکارا اجازه تصرف دوباره قسمت های شمالی سوریه را اعطا کرد، هرگز به رسمیت نشناختند. صرفنظر از وابستگی های سیاسی شان، ملی گرایان سوری همچنین استرداد سنجاق اسکندرون را به ترکیه توسط پاریس در سال ۱۹۳۹ به امید جلب ترکیه به جبهه فرانسه و جلوگیری از گرایش این کشور به سوی آلمان نازی، بهیچوجه نپذیرفتند.

از نظر تاریخی، وجود اختلاط مذهبی در سوریه سابق، به عنوان ابزاری در جهت پیشبرد منافع فرانسه که قیمومت این منطقه را بعد از جنگ جهانی اول عهده دار بود مورد استفاده قرار می گرفت. در ابتدای دوره قیمومت، فرانسه بهیچوجه شناختنی از ساختار سیاسی مناسب این مناطق که در اثر فروپاشی امپراتوری عثمانی بر آن دست یافته بود، نداشت. نخست، پاریس لبنان را حول اقلیت های مارونی تشکیل داد و آن را از بقیه سوریه جدا کرد. بعد از مدتی این بقیه را نیز با ایجاد حکومت های کوچک محلی که کم و بیش با حضور اقلیت های مذهبی مسلمان منطبق بود، تکه تکه کرد و از جمله يك دولت دروز و يك دولت علوی به وجود آورد.

1. Philippe Rondot, *La Syrie*, PUF, 2e édition, 1993.

علویان مردم فقیری هستند که قرن‌ها مورد تحقیر دولت عثمانی و سنیان قرار داشتند. آنها در واقع شیعیانی هستند که امام یازدهم را آخرین امام برحق از اولاد پیغمبر می‌شناسند. پیدایش این اقلیت به قرن نهم میلادی بازمی‌گردد^۱. و تدوین‌کننده آن ابن‌نصیر نامی است که خود را از اصحاب این امام یعنی امام عسکری می‌داند. این شکل جدید از مذهب شیعه در ابتدا در قسمت‌های جنوبی عراق رواج داشت و سپس تا قسمت‌های شمالی سوریه گسترش یافت.

عکس‌العمل سنی‌ها، علویان را مجبور کرد به ناحیه جبل انصاریه واقع در شمال غربی سوریه کوچ کنند. حوادث مختلفی که بر این فرقه رخ داد، باعث گردید که به نام‌های متفاوت یعنی علویه، نصیریه و یا انصاریه شهرت یابند. اسلام‌شناسان در این مورد که علوی‌ها جزء فرقه اسماعیلیه هستند یا نه، با یکدیگر توافق ندارند^۲. در کتابهای غربی مربوط به شیعه و نیز در کتاب‌های اهل سنت این گروه جزء فرقه اسماعیلیه محسوب می‌گردند. اما فقهای علوی خود را بیشتر به شیعه اثنی‌عشری نزدیک می‌دانند. آنچه مسلم است، الهیات علویان که حکمت اسرار و از اسلام سنتی بسیار دور است، این فرقه را به گروهی مطرود که در مناطق کوهستانی خود منزوی است تبدیل نموده و در معرض سوء ظن حکومت سنی قرار داده است.

از راه رسیدن قدرت استعماری فرانسه اوضاع را دگرگون ساخت. اشغال این منطقه توسط نیروهای فرانسه، ابتدا از جانب علویان با شورش‌هایی که خیلی سریع قلع و قمع شد، روبرو گردید. فرانسویان کوشیدند ساختار اداری خاصی برای علویان به وجود آورند که در نتیجه آن، اینان توانستند از محرومیت‌های سیاسی قبلی خود خارج

1. Xavier de Planhol, *Le Monde islamique*, op. cit.

2. Fuad Khuri, *Imams and Emirs*, op. cit.

گردند. منطقهء علویان که در ابتدا سرزمین خودمختار و سپس دولت علوی خوانده می شد با اضافه شدن بنادر لاذقیه و طرطوس، به این اقلیت اجازه داد تا برای اولین بار در مسیر تاریخی اش به نوعی خودمختاری، هرچند در چارچوب اشغال بیگانه دست یابد^۱.

در فاصله جنگ اول و دوم جهانی، مشکلاتی که فرانسه در سوریه با آن دست به گریبان بود نه فقط از جانب دروزها بلکه از دشمنی خاموش اکثریت سنی ناشی می شد. علویان نیز چندان نظر موافقی با حضور فرانسه در این منطقه نداشتند ولی این عامل به آنها اجازه میداد که از خمودگی اجتماعی و انزوای سیاسی خود خارج شوند. یکی از عوامل این رهائی، ایجاد سپاه محلی توسط فرانسویان بود که بسیاری از علویان به خدمت در آن مشغول شدند و این خود ناشی از اکراه سنیان از ورود به ارتش يك کشور غیرمسلمان بود.

می توان گفت که علویان در حقیقت ارتش آیندهء سوریه را که توسط فرانسویان در چهارچوب تحت الحمایگی پایه گذاری شد قبضه کردند. این پدیده در دهه های بعدی موجب عوارض ناگواری گردید^۱. به هرحال حضور فرانسه بهیچ وجه باعث تقلیل تنش های چند صد ساله موجود میان علویان و سنی ها نگردید. از همین رو، هنگام مذاکراتی که در دورهء حکومت جبهه خلق در فرانسه در جهت اعطای استقلال به سوریه صورت گرفت، علویان که تا سال ۱۹۳۶ از ساختار اداری خاصی برخوردار بودند، با پیوستن به کشور آتی سوریه که دربرگیرنده يك اکثریت سنی مذهب بود مخالفت کردند. اما فرانسه به نظر آنان وقعی ننهاد و با تغییر موضع خود تصمیم به ایجاد يك سوریه واحد

1. Annie et Laurent Chabry, *Politique et minorités au Proche-Orient*, Maisonneuve, 1987.

2. Daniel Le Gac, *la Syrie du général Assad*, Complexe, 1981.

گرفت که تمام مجموعه های خودمختاری را که قبلاً به وجود آورده بود دربرمی گرفت. علویان علیرغم این که از استقلال سوریه واهمه داشتند ولی از خروج فرانسه خوشحال بودند. علویان در کوهستان های خود محصور و در معرض تهدید مداوم از جانب سنی ها قرار داشتند و از جانب دیگر دچار درگیری های پیاپی با دروزها و اسماعیلیان بودند. در نتیجه دوران استیلای فرانسه، آغازگر دوران رهایی از نظر سیاسی و قلمرو شد که در اثر پیشرفت های اقتصادی تسریع گردید. این تحولات اقتصادی باعث گردید که دهقانان علوی از مناطق کوهستانی سرازیر گشته و به تدریج به زندگی شهرنشینی روی آورند.

سوریه در سال ۱۹۴۵ به استقلال دست یافت. سال های نخست پس از استقلال علاوه بر بی ثباتی سیاسی شدید، به ویژه با درگیری سوریه در نبرد علیه کشور نوپای اسرائیل همراه است. در صحنه داخلی، حزب بعث کم کم موقعیت خود را تثبیت می کند. این دوره ای است که علویان حزب بعث را قبضه می کنند و این دومین مرحله قدرت یابی علویان در سوریه معاصر است.

برنامه رسمی حزب بعث که بر غیرمذهبی بودن و ناسیونالیسم استوار بود، انزوای تازه ای را برای اقلیتی همچون علویان از جانب سنیان غیر ممکن می ساخت. همان نقشی که کمالیزم برای علویان ترکیه داشت. به جز فرقه گرایی افراطی، ناسیونالیسم عرفی بعث که بر مبنای تجلیل از عربیت استوار بود، تنها راه گریز اقلیتی بود که طی قرون متممادی مورد آزار قرار داشت. در سال های آخر دهه شصت، قبضه کردن توأم ارتش و حزب بعث توسط علویان منجر به ظهور پدیده غیر منتظره ای شد که عبارت بود از در دست گرفتن تمام قدرت در سوریه به وسیله علویان از طریق ارتش و حزب بعث.

تجسم این سیاست شخصی به نام ژنرال حافظ اسد^۱ است که در

حقیقت ساخته و پرداخته این رخنه دوجانبه بود. اگرچه وی که مظهر پیروزی اقلیت علوی بر سایر گروه های تشکیل دهنده سوریه به شمار می آید، در سال های اولیه حکومت به اقلیت های مذهبی دیگر مثل دروزها و ارتدکس ها و یا به اقلیت های قومی مثل کردها متکی بود، ولی میتوان در مورد سوریه از قبضه قدرت توسط علویان سخن گفت. این پدیده هنوز هم صادق است. هر چند که امروزه پایگاه اجتماعی، مذهبی و سیاسی علویان نسبت به سال های دهه هفتاد تا حد زیادی تضعیف شده است.

از نظر تاریخ معاصر تشیع، این پدیده منحصر به فردی است که شباهتی به ترویج مذهب شیعه در ایران در قرن شانزدهم در دوره صفویه ندارد. در حقیقت علویان هرگز سعی در علوی کردن کل جامعه نداشته اند بلکه صرفاً به رهبری و کنترل آن اکتفا نموده اند. اما اگر حاکمیت علوی حافظ اسد قصد علوی کردن جامعه را ندارد، در مورد دولت سوریه که این اقلیت در آن قدرت بلامنازع را دارد چنین نیست. این موقعیت از ابتدا بخش عمده ای از جمعیت سوریه را از اطراف حافظ اسد دور کرده، به ویژه سنی ها که احساس می کنند «قدرت مشروع» آنان غصب شده است. ولی مسأله ای که رژیم حافظ اسد بیش از همه از آن بیمناک است، رشد اسلام گرائی و بنیاد گرای اسلامیست. همانطور که در سال های اخیر، در سرکوب شدید شورش های اخوان المسلمین شاهد آن بودیم.

آیا تسلط علویان بر دولت آثاری هم بر سیاست خارجی دمشق داشته است؟ در اینجا با سؤالی بسیار پیچیده و بحث انگیز مواجه هستیم. در واقع سوریه همچنان اهداف سنتی خود برای نفوذ در لبنان را دنبال می نماید. در ارتباط با این مسأله، سوریه در جنگ داخلی لبنان

1. Daniel Le Gac, *La Syrie du général Assad, op. cit.*

مداخله نمود و برحسب منافع خود، به طرفداری از این یا آن گروه پرداخت ولی همواره يك هدف مشخص را در مدنظر داشت که دیگر نه الحاق لبنان بلکه تبدیل آن به يك تحت الحمایه بود.

یکی دیگر از مواضع همیشگی سوریه، مقابله با تقویت عراق میباشد و این مسأله بیانگر نزدیک شدن دمشق به ایران است. ولی آیا صرف ارتباط نزدیک دمشق با تهران و یا این که برای مقابله با حکومت مارونی ها که پایه استقلال لبنان را تشکیل می دهند، سوریه غالباً بر اقلیت شیعه لبنان متکی بوده است، می تواند دلیل کافی باشد بر اینکه سوریه به دنبال تشکل يك بلوك شیعه است^۱؟

این فکر وسوسه انگیز است. مسلماً احساس تعلق مشترك به مذهب شیعه بی اثر نیست. با وجود این، اگر چه تشیع رایج در لبنان همان تشیع مرسوم در ایران می باشد، اما از نظر آیت الله های ایران، علویان رافضی محسوب می شوند. شعارهای مبنی بر دعوت به تشکیل يك جبهه واحد شیعه از مدیترانه تا پاکستان که در سال های هشتاد در دمشق شنیده می شد بیشتر جنبه انتخاباتی داشت. حافظ اسد برخاسته از اقلیت شیعه ای می باشد که از نظر شیعیان دوازده امامی رافضی به شمار آمده و در گذشته نیز همواره با سایر فرق شیعه مثل دروزها و اسماعیلیان در کشمکش بوده است. بنابراین فرد مناسبی برای رهبری يك «بین الملل شیعه» به نظر نمی رسد. بهترین نمونه آن را می توان در این مورد مشاهده کرد که به محض به مخاطره افتادن منافع سوریه در لبنان حتی از جانب سایر شیعیان، سوریه برای درهم کوبی آنان چه به صورت مستقیم و چه از طریق گروه های شبه نظامی شیعه وابسته به ایران یعنی حزب الله، لحظه ای تردید به خود راه نمی دهد. بنابراین سخن گفتن از يك محور شیعه در خاورمیانه به سرکردگی سوریه، علوی

1. Daniel Le Gac, *La Syrie du général Assad*, op. cit.

اغراق است. حداکثر می توان گفت که در برابر سنیان، میان شیعیان نوعی علاقه و «تأحدودی» همبستگی وجود دارد.

آخرین سؤالی که در رابطه با پدیده استثنائی دست اندازی علویان بر دولت در سوریه مطرح می شود این است که این امر تا کی ادامه خواهد داشت؟ فرقه علوی که اکنون ارتش و حزب بعث را در کنترل دارد، آیا پس از مرگ حافظ اسد قادر به حفظ موقعیت خود خواهد بود؟ در آن زمان چه اتفاقی خواهد افتاد؟ بطور مسلم، این امر موجب بحران عظیمی در سوریه خواهد شد که عواقب آن در لبنان و اسرائیل نیز انعکاس خواهد داشت. در این میان، یکی از سناریوهائی که از جانب متخصصین پیش بینی می شود تجزیه سوریه است. این امر شاید منجر به پیدایش يك دولت مستقل علوی گردد که ممکن است قلمرو خود را در کرانه مدیترانه توسعه داده و منطقه علوی نشین طرابلس را در لبنان ضمیمه خود کند. منطقه ای که در اثر مهاجرت سوری ها روز به روز بیشتر به صورت يك منطقه علوی نشین درمی آید. شق دیگر قضیه، تقسیم قدرت در سوریه با سنی ها خواهد بود. آیا بعد از بیست و پنج یا سی سال دیکتاتوری علوی امکان يك گذار مسالمت آمیز وجود خواهد داشت؟

این مسأله، يك کاربست ژئوپولیتیک مذهبی نیست. بلکه وجود ثبات سیاسی یا بروز جنگ در سوریه، حفظ تمامیت ارضی این کشور یا تجربه آن، نتایج و اثرات مستقیمی بر روی ثبات داخلی لبنان و همچنین بر روند صلح اسرائیل و فلسطین خواهد داشت. آینده خاور نزدیک در واقع تا حد زیادی به تحول روابط میان علویان و بقیه مردم سوریه بستگی دارد.

سرنوشت دروزها

همانطور که قبلاً به آن اشاره شد، این فرقه در قرن یازدهم میلادی بر اثر انشعابی در فرقه اسماعیلیه به سرکردگی خلیفه ششم، الحاکم، در مصر پا به عرصه وجود گذاشت. این شاخه از شیعه اسماعیلیه با شیعه هفت امامی یا دوازده امامی بکلی متفاوت است، زیرا در حقیقت به تناسخ مریدان خود معتقد بوده و در نتیجه مذهب بسته ای را تشکیل می دهد. به این ترتیب نمی توان به این فرقه گروید بلکه باید دروز متولد شد. کمی بعد، پس از انقراض خلافت فاطمیان^۱، به ناچار اعضای فرقه الحاکم به جبل لبنان کوچ کردند.

امروزه، دروزها در کشورهای مختلفی پراکنده اند: سیصد و شصت هزار نفر در سوریه، سیصد و ده هزار نفر در لبنان، شصت هزار

1. Bernard Lewis, *Les Assassins, op. cit.*

نفر در اسرائیل^۱. به علاوه چهارده هزار نفر در سرزمین های اشغالی فلسطین و ده هزار نفر در اردن مستقر می باشند. درست است که تقسیم سیاسی این فرقه از تاریخ معاصر خاورمیانه ناشی می شود، ولی ریشه در تاریخچه خود در روز دارد که در حقیقت تاریخ يك فرقه مذهبی بسته و مستقر در يك سرزمین معین ولی در نواحی جدا از هم می باشد. در سوریه عثمانی قبل از ۱۹۱۴، نقاط دروزنشین متشکل از چند ناحیه دور از هم بود. ولی هسته مرکزی این جامعه به ویژه از نقطه نظر تأثیر ژئوپولیتیکی، در منطقه لبنان کنونی قرار داشت. از قرن هفدهم تا اواسط قرن نوزدهم، بافت اجتماعی و مذهبی این منطقه به ترتیب زیر بود: در شهر و مناطق پست کرانه ای اکثر مردم سنی مذهب یا ارتدکس بوده و در مناطق کوهستانی دورافتاده دروزها، مارونیها و شیعیان سکنی داشتند. هر يك از آنان تحت سلطه يك اشرافیت فئودالی قرار داشت.

ارتباط میان این گروه ها بسیار ساده بود زیرا تا اواسط قرن نوزدهم، مارونی ها و شیعیان رعایای اربابان دروز بودند. در اوایل قرن نوزدهم در اثر رهایی مارونی ها از یوغ فئودالیسم و موفقیت های اقتصادی آنان در این موازنه قدرت تغییرات فاحشی رخ داد. در حقیقت، این خطر زیر و روشن شدن موازنه قدرت، عامل اصلی اولین رویداد مصیبت بار در لبنان است که در اوایل قرن نوزدهم شکل گرفته و به کشتار وسیع مارونی ها توسط دروزها ختم می شود.

در این دوران، ژئوپولیتیک منطقه لبنان تابع استراتژی درگیری میان مصر و عثمانی بود. مصر که به تازگی از قید عثمانی رهایی یافته بود، با اتکاء به فرانسه، سعی در مقابله با امپراتوری عثمانی،

1. Robert Brenton- Bretts, *The Druzes*, Yale University, 1988.

که از جانب انگلیس حمایت می شد، داشت. در این مبارزه برای کنترل مدیترانه شرقی، دروزها و مارونی ها هر یک جبهه خود را مشخص کردند^۱. مارونی ها به طرف فرانسه که حامی مسیحیان مشرق زمین بود متمایل شدند، در حالی که انگلستان به جانبداری از امرای دروز پرداخت. قتل عام فجیعی که بیش از سی هزار قربانی بر جای گذاشت، افکار عمومی اروپا را تکان داد و منجر به دخالت مستقیم دولت های قدرتمند و از جمله فرانسه گردید.

پیاده شدن نیروهای ارتش ناپلئون سوم قتل عام ها را متوقف کرده و باعث برقراری ثبات در منطقه گردید. نتیجه سیاسی آن ایجاد منطقه خودمختاری بود که مستقیماً تحت نظر قسطنطنیه قرار گرفت. این قتل عام نتایج مهم دیگری نیز به همراه داشت. کاهش قدرت دروزها، سرازیر شدن و مهاجرت مارونی ها به طرف دشت ساحلی و بیروت و تشکیل یک جامعه مهاجر مارونی دور از جبل لبنان در اروپا و آمریکا از آن جمله بود.

در هنگام جنگ جهانی اول، دروزها علیه عثمانی ها جبهه گرفتند. به نام ملی گرایی عرب، که به این اقلیت امکان خروج از محرومیتی را می داد که امپراتوری سنی مذهب عثمانی همواره بر آن تحمیل کرده بود، به دو گروه طرفدار انگلیس و فرانسه تقسیم شدند^۲. موافقت نامه «سور» و سپس عهدنامه «لوزان» با تأیید قیمومت فرانسه و انگلستان، جامعه دروز را به دو بخش نامساوی تقسیم کرد. بخش اول تحت سلطه فرانسه قرار گرفت و بخش دوم در فلسطین و ماورا اردن تحت قیمومت انگلستان درآمد.

1. Georges Corm, *Géopolitique du conflit libanais*, La Découverte, 1986.

2. Annie et Laurent Chabry, *Politique et minorités du Proche-Orient*, op. cit.

در ۱۹۲۵، پاره ای ناشی گری ها و تزلزل در سیاست فرانسه در خاورمیانه، منجر به قیام عظیم جامعه دروز علیه ارتش فرانسه گردید، به ویژه در مناطقی که امروزه کشور سوریه در آن قرار دارد. سرکوب قیام جبل دروز به نیروی نظامی عظیمی احتیاج پیدا کرد. با این حال، خاموش کردن این قیام باعث تغییری در سیستم نهادهای اداری برقرار شده توسط پاریس، که دولت محلی جبل دروز از آن جمله بود، نشد.

در تمام دوران میان دو جنگ جهانی، دروزهای تحت سلطه فرانسه خود را با دو سیستم روبرو می دیدند. دروزهای جبل لبنان مستقیماً در سیستم لبنان حل شدند، در حالیکه دروزهای سوریه^۱ شبه دولت کوچک خود را داشتند که از سال ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۶، یعنی تاریخ استقلال سوریه دوام داشت. استقلال سوریه نیز همانند استقلال لبنان، به دلیل تعلل مقامات فرانسوی و نیز آغاز جنگ جهانی دوم، در سال ۱۹۴۵ تحقق یافت. سال های پس از استقلال نیز تغییرات ارضی منطقه را که ناشی از تأسیس کشور اسرائیل بود، به دنبال داشت.

بدین ترتیب در پایان دهه چهل، جامعه دروز مابین چهار کشور مستقل تقسیم گشت. سال های بعد از جنگ در سوریه با رقابت های داخلی خونینی میان گروه های مختلف دروز همزمان بود. به گونه ای محدودتر، دروزها نیز سرنوشتی مشابه علویان را در پیوستن به ارتش و حزب بعث دنبال نموده و در مسیر طولانی کسب قدرت توسط اقلیت علوی، در نوعی جبهه ضد سنی با آنان همگام شدند. اما در ۱۹۶۶، شرکت تعدادی از افسران دروز در یک توطئه علویان منجر به از دست دادن موقعیت برتر آنان در این ائتلاف گردید^۲. این تنش های موجود میان علویان و دروزها، همانند درگیری های مشابه بعدی میان دروزها و شیعیان لبنان، نشان دهنده نبود وحدت سیاسی در میان شیعیان به

1. Robert Brenton- Bretts, *The Druzes*, op. cit.
2. Philippe Rondot, *La Syrie*, op. cit.

طور اعم، و حتی میان گروه های شیعه، منشعب از فرقه اسماعیلیه است. در این بخش خاورمیانه، ژئوپولیتیک اقلیت های شیعه، در حقیقت ژئوپولیتیک «هرکس برای خود» است. هیچگونه همبستگی میان گروه های مختلف مذهبی شیعه به ویژه در مورد شیعیان اسماعیلیه وجود ندارد.

همین امر در لبنان نیز مشاهده می شود. ویژگی بنیادین تاریخ لبنان دشمنی بین دروزها و مارونی ها است. این داستان هم در قرن نوزدهم، هم در دوران قیصومت و هم در دورهٔ پس از استقلال، صادق بوده است. هرگاه میثاق ملی لبنان که در بدو استقلال به تصویب رسید و تقسیم قدرت میان مذاهب مختلف را مشخص می کرد مورد اعتراض قرار گیرد، درگیری میان مارونی ها و دروزها ملاک تقسیم گروه های مختلف خواهد شد.

جنگ طولانی لبنان که در سال ۱۹۷۵ آغاز گردید با وارونه شدن مکرر ائتلاف ها مشخص می گردد. اما این تغییر مواضع پیرو یک منطق ساده و پایدار بود. از نقطه نظر جامعه دروز به رهبری ولید جمبلاط، پایان دادن به سلطه مارونی ها در لبنان به تنهایی کافی نبود. در واقع ولید جمبلاط و نیروهای دروز او از طریق نابود کردن قدرت مارونی ها خواهان الغای میثاق ملی لبنان^۱ و ایجاد دولتی بودند که از نظر سیاسی بر پایه غیر مذهبی استوار باشد تا از این طریق برای رهبر دروزها و حزب او در چهارچوب یک ائتلاف سیاسی جدید، امکان دست یابی به مقام ریاست جمهوری فراهم گردد. در مرحله ابتدایی جنگ، طرفداران این عرفی گری مسلحانه، در نبرد علیه مارونی ها، در کنار فلسطینی ها قرار گرفتند. در دوران هفده ساله جنگ داخلی لبنان، این ساختار ائتلافی تقریباً دست نخورده ماند. سیاست دروزها در لبنان بر

1. Georges Corm, *Géopolitique du conflit libanais*, op. cit.

پایه نابودی دولت مبستنی بر نمایندگی جوامع مذهبی تحت سلطه مارونی‌ها استوار بود. ژرژ کُرم، داستان این جنگ داخلی را به «فرهنگ تفرقه» تعبیر کرده است.^۱ ولی باید خاطر نشان ساخت که این فرهنگ تفرقه فرهنگ ابهام نبود. هرکدام از این گروه‌ها هدف بقا و در صورت امکان «برتری» جامعه خود را دنبال می‌کردند. مداخله اسرائیل و سوریه گاهگاهی باعث تغییراتی در ائتلاف‌های میان گروه‌ها می‌گردید. از همین رو، علیرغم تعلق مشترک به مذهب شیعه، دروزها در مقابله با سوریه علوی تردیدی به خود راه نداده و نیز از درگیری‌های خشونت بار با شبه نظامیان شیعه امل اجتناب ننمودند. از این نقطه نظر، بحران لبنان بار دیگر ثابت می‌نماید که در میان جوامع مذهبی مختلف شیعه هرگز همبستگی دراز مدتی تحت لوای شیعیگری وجود نداشته است.

به طور سنتی، دروزها همیشه شیعیان لبنان را با نظر تحقیر نگریسته‌اند. این نه تنها به دلیل نقش اجتماعی کم‌اهمیتی است که شیعیان به عنوان پرولتاریایی که به حساب نمی‌آید دارند، هم چنین به خاطر معتقدات آنها است. اگر لبنان نمودار ویژگی واقعیت تشیع و یا دقیق تر، منطق جنگ میان گروه‌های مختلف شیعه باشد، این منطقی بی‌انسجام است. منطق «هرکس برای خود» حتی گروه‌های شیعه را، علیرغم اشتراک مذهب به درگیری‌های سهمگینی با یکدیگر کشانده است. این امر برای یک ناظر سیاسی که گمان می‌کند گروه‌های مذهبی‌ای که از نظر تاریخی به یک ریشه - در مورد کنونی، تشیع - تعلق دارند ناگزیر باید متحد و به صورت یک شکل عمل نمایند، قابل درک نیست. ولی این محقق می‌تواند جنگ‌های سی ساله در اروپا یا جنگ

1. Georges Corm, *Le Liban : Les guerres de l'Europe et de l'Orient*, "Folio actuel", Gallimard, 1992.

های مذهبی قرن شانزدهم را به خاطر آورد تا ببیند چگونه گروه‌های مختلف منشعب از پروتستانیسم با وجود ریشه مشترک مذهبی، در مقابل یکدیگر قرار گرفتند.

اکنون، در سال ۱۹۹۵، وضع از این قرار است که بر اثر قتل عام دروزها در طی دوران جنگ، جبل مارونی‌ها از بخشی از جمعیت مسیحی آن خالی شده و این عاری از عواقب اقتصادی برای جامعه دروز نیست. در حال حاضر، اگر مارونی‌ها در جنگ داخلی لبنان که با قرارداد طائف به پایان رسید، بازنده شدند دروزها نیز چندان برنده نشدند. هر دو طرف در درگیری‌های برادرکشانه صد ساله تضعیف شدند. دروزها از جنگ لبنان ضعیف‌تر بیرون آمدند و صلحی که سوریه از این پس بر لبنان تحمیل کرده است برای آنان دربرگیرنده چشم انداز درخشانی نیست. از سوی دیگر، دروزهای لبنان همچنان نگران اسرائیل هستند و می‌ترسند این کشور در صورت بروز دوباره جنگ و در چهارچوب تجزیه احتمالی لبنان، درصدد ایجاد يك دولت کوچک مزدور دروز برآید.

پیچیدگی مسأله دروزها همانند داستان شیعیان، هنگامی آشکار می‌شود که وضعیت آنان در کشور اسرائیل مورد بررسی قرار گیرد.^۱ در حقیقت اعراب دروز، تنها اعرابی هستند که اجازه خدمت در ارتش اسرائیل را دارند. داستان این تضاد به زمانی دورتر باز می‌گردد. در دوره قیمومت انگلیس بر فلسطین در سال‌های میان ۱۹۲۰ و ۱۹۴۸، دروزها در اعتراض به حضور انگلستان در این منطقه با محافل صهیونیستی نزدیک بودند. این نزدیکی میان دو گروه باعث ایجاد همکاری‌های مشترکی گردید که حتی پس از بوجود آمدن دولت اسرائیل نیز ادامه یافت و هنوز هم علی‌رغم درگیری‌های اسرائیل با

1. Jean et André Sellier, *Atlas des peuples d'Orient*, op. cit.

همسایگان عرب اش به قوت خود باقی است. دلایل این اتحاد شگفت را می توان در احساس همبستگی درونی عمیق جامعهء دروز و همان منطق «هرکس برای خود» که قبلاً به آن اشاره شد، جست. در حقیقت، یکی از ریشه های این رفتار جمعی دروزها، همانند بسیاری از اقلیتهای مذهبی شیعه، نگرانی دائم از قدرت سنی ها است. آزارها و محرومیت های دیرینه در این امر بی اثر نیست. مسأله شگفت انگیز در مورد دروزهای اسرائیلی این است که این وفاداری به دولت اسرائیل تا امروز، حتی پس از اشغال بلندی های جولان در سال ۱۹۶۷ که مأوای جامعه دروز می باشد، مورد شك و تردید قرار نگرفته است. آیا دروزهای اسرائیلی نسبت به دروزهای لبنان و سوریه و همچنین اقلیتهای دروز که بر حسب تصادف و تقسیمات ارضی ساکن قسمت های شمالی اردن هستند، احساس همبستگی دارند؟ این سؤال را از طریق دیگری نیز می توان مطرح کرد. آیا پراکنده شدن جامعه دروز در واحدهای مختلف جغرافیایی که در اثر تقسیم آنان میان کشورهای گوناگون پس از جنگ دوم جهانی تشدید گردید يك واقعیت تثبیت شده است، یا این که علیرغم مرزهای مستقر، هنوز يك همبستگی میان دروزها وجود دارد؟ پاسخ به این پرسش، که ژئوپولیتیک این منطقه بسیار حساس به آن بستگی دارد، آسان نیست.

شکی نیست که از نقطه نظر معنوی این مذهب بسته در اعتقادات خود یکپارچه است. اما از نظر ژئوپولیتیکی نمی توان نادیده گرفت که جامعه دروز از نظر ساختاری به دستجات مختلفی تقسیم گردیده که هر چند رقیب یکدیگر نیستند، عملکردشان می تواند کاملاً متفاوت و متباین باشد. در نتیجه، ما نه با يك بلکه با چند مسأله دروز روبرو هستیم. ولی به استثنای لبنان، مسأله دروز در آینده این کشورهای خاورمیانه تأثیر چندانی ندارد. از طرف دیگر، شاید به این دلیل که این

جوامع از نظر جغرافیائی از هم دورند، هیچگونه تمایل سیاسی برای اتحاد دروزها به چشم نمی خورد. اما در صورت تجزیه فرضی - در حال حاضر فرضی - کشورهای چون سوریه و لبنان نمی توان منتفی دانست که تمایلی در جهت تجمع دروزها در يك یا دو دولت كوچك در لبنان و سوریه به وجود نیاید. این دورنما، فقط يك فرضیه خیالی نیست. بلکه نگرانی دائمی ولید جمبلاط است که میباید اسرائیلی ها به دنبال ایجاد قطب دومی از دروزها در منطقه تحت کنترل او باشند که در مقابل سلطه و رهبری او در جامعه دروز به صورت وزنه متقابلی قد علم کند.

عامل دروز به طور کلی در خاورمیانه عامل اساسی نیست اما قابل اجتناب هم نیست. در حقیقت، کاهش قدرت دروزها در درون لبنان تحت نفوذ سوریه و نیز دور شدن دروزهای سوری از مراکز قدرت در دمشق، مشغله ذهنی نخست کسانی که مسئولیت تعادل منطقه را برعهده دارند، نیست. اما دروزها نیز نشان داده اند که قابلیت «حل» شدن در تاریخ را ندارند و این بدین معنا است که صرف نظر از شکل بندی ها و ساختارهای سیاسی آینده باید همواره پدیده دروز را که تا بحال هفت قرن را پشت سر گذاشته و سرسختی و استقامت اش از آن يك معجزه جامعه شناختی ساخته است، در مد نظر داشت.

انتقام شیعیان لبنان

اگر جنگ داخلی لبنان به تضعیف موقعیت سیاسی دروزها و مارونی ها منجر گردید، به عکس برای شیعیان این کشور حاصلی متفاوت دربرداشت. این شیعیان که متولیان نیز نامیده می شوند از بدو تشیع در لبنان حضور داشتند و به اقتضای تاریخ، به ویژه پس از شکست خلافت فاطمیان و در ابتدای سلطه عثمانی، به يك اقلیت محروم تبدیل گشتند. این شیعیان از نظر جغرافیائی در دو منطقه مجزا از هم زندگی می کنند. یکی در قسمت جنوب لبنان کنونی و دیگری در منطقه شمال شرقی وهمجوار با مرز سوریه. این جمعیت کاملاً روستایی پرولتاریای کشاورزی تهیدستی را تشکیل می داد تحت سلطه قشری از فئودال های شیعه که خود نیز تحت انقیاد بودند. در اثر تحولاتی

که در قرن نوزدهم و در پی جنگ داخلی میان دروزها و مارونی ها در وضعیت جبل لبنان پدید آمد، تقریباً تمام جمعیت شیعه مذهب تحت سلطه دروزها درآمد^۱. در آغاز قرن بیستم، نخبگان معدود شیعه مذهب، تحت لوای ملی گرایی عرب و برپایه تفسیری عرفی از حقوق سیاسی، مواضعی ضد عثمانی اختیار نمودند که به شیعیان نیز همانند دروزها اجازه می داد به قدرت سیاسی دسترسی بیشتری پیدا کنند.

این حرکت خودشناسی مصادف بود با آغاز مهاجرت شیعیان به خارج از مناطق سنتی که در اثر خرابی مداوم وضع کشاورزی پدید آمد. در سال ۱۹۱۹، آغاز دورهٔ قیمومت فرانسه با مقاومت شیعیان روبرو شد و از جانب آنان علیه حضور فرانسه در این منطقه اغتشاشاتی سازمان داده شد. پس از چندی اوضاع تا حدی آرام شد زیرا در اثر قوانینی که فرانسه در دوران قیمومت وضع نمود، شیعیان برای اولین بار از «احترام» و شناسایی ناشی از استقرار ساختارهای ویژهٔ انتخابی برخوردار شدند^۲.

به رسمیت شناخته شدن جامعه شیعه به عنوان یکی از نهادهای لبنان، به طور مسلم از دوران حضور فرانسه در این منطقه سرچشمه میگیرد. بر اثر توفقی که فرانسه به مارونی ها اعطا کرده بود، جامعه شیعه از نظر سیاسی از قیمومت دروزها که از قرن نوزدهم زیر آن بود خارج شده، و زیر قیمومت مارونی ها که تحت فرمان مقامات فرانسوی بودند قرار گرفت. به هنگام استقلال، شیعیان لبنان به عنوان يك جامعه متمایز بر طبق میثاق ملی لبنان، مقام ریاست مجلس ملی را به دست آوردند.

در دوران پس از استقلال تا حدود سال های ۱۹۶۰، محرومیت

1. Xavier de Planhol, *Les Nations de l'Islam*, op. cit.

2. Jean-Pierre Alem, *Le Liban*, "Que sais-je?" PUF, 1994.

سیاسی گذشته، شیعیان را در صف طرفداران ناصر و به عبارت ساده دیگر در جبهه مخالف با تفوق مارونی ها قرار داد. تفوق مارونی ها ناشی از حضور فرانسه در لبنان بود. سپس، حامی اصلی این تفوق ایالات متحده شد که در هر نوع طرفداری از ناصر دست شوری را در کار می دید.

از ابتدای دهه ۱۹۶۰ و تا آغاز جنگ داخلی در ۱۹۷۵، جامعه شیعه دچار دگرگونی های عمیقی شد که آن را به صورت یکی از بازیگران عمدهء صحنهء شطرنج سیاسی لبنان درآورد. اولین وجه مشخصه این سال ها برای شیعیان رشد جمعیت است که منجر به مهاجرت آنان به طرف بیروت، که قبلاً و در زمان تحت الحمایگی آغاز شده بود، گردید. این نقل مکان به طرف بیروت با استقرار فلسطینی ها در مناطق شیعه نشین جنوب لبنان که پس از رانده شدن آنان از اردن صورت گرفت، تشدید گشته و بدین ترتیب بیروت به صورت سومین مرکز ثقل برای شیعیان لبنان در آمد. در حقیقت، این اولین دگردیسی این شهر نیست. در قرن نوزدهم بیروت میان ارتدکس های لبنانی و سنی ها تقسیم گشته بود. در قرن بیستم به دلیل تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی لبنان، بیروت تبدیل به شهری عمدتاً مارونی و شیعه می گردد، که شیعیان غالباً در حومهء شهر مستقرند.

دومین عامل مهم این دوران برای شیعیان لبنان، دور شدن از ناصریسم و روی آوردن به شعارهای سیاسی ای است که بیشتر از شیعی گری متأثر می باشد. در واقع در سال های ۱۹۶۰، به ابتکار واعظ بزرگی به نام موسی صدر، با پدیدهء احیای تشیع و اگر دقیق تر بگوئیم با نوعی رجعت به تشیع روبرو می شویم. افزایش شدید جمعیت شیعیان با نوعی احیاء هویت آنان بر پایه تشیع دوازده امامی و به ویژه

در اطراف روحانیت شیعه همراه بود^۱. این بازگشت به شیعیگری مستلزم تحکیم روابط میان تشیع لبنان و ایران گردید. اگر به هنگام پیدایش و نضج گرفتن شیعیگری در ایران، شاهان صفوی از لبنان به ایران واعظ آوردند، چهار قرن بعد ما شاهد پدیدهء معکوس آن هستیم. بازگشت شیعیگری در لبنان، حتی قبل از وقوع انقلاب خمینی، از یک طرف با ایرانی شدن روحانیت و از طرف دیگر با تشدید روابط میان روحانیت لبنان و ایران همراه بود^۲. همین امر این مسأله را که بعد از انقلاب ۱۹۷۹، قسمت های شیعه نشین جنوب لبنان به صورت یکی از هدف ها و پایگاه های ایران انقلابی درآمد، به خوبی روشن می سازد^۳.

این دگرگونی دوگانه جمعیتی-هویتی شیعه طبیعتاً می بایست تجلی سیاسی خود را بیابد. بهترین فرصت برای این امر شروع جنگ داخلی در لبنان بود که از اولین ساعات آن، جوامع شیعه که مصمم به خاتمه دادن به سلطه مارونی ها بودند، با جبهه مترقی که شامل فلسطینی ها و دروزها و نیز تعداد دیگری از گروه های لبنانی چپ گرا بود، متحد شدند. البته این اتحاد پایدار نماند.

در این رابطه باید یادآور شد که در طی پانزده سال جنگ داخلی، شیعیان متوالیاً با تمام گروه های مذهبی لبنان درگیر شدند. آنها با مارونی ها، دروزها و همچنین با فلسطینی ها که یکی از مناطق شیعه نشین لبنان را اشغال کرده بودند و بالاخره با سوری ها به رویارویی پرداختند. عاقبت هم پس از چندی شیعیان لبنان به دو گروه هواخواه سوریه و ایران تقسیم گشتند که نتیجه آن به صورت درگیری های

1. Georges Corm, *Le Liban : les guerres de l'Europe et de l'Orient*, op. cit.
2. Olivier Roy, *L'Echec de l'islam politique*, op. cit.
3. Voir chapitre : "La double articulation extérieure de la révolution islamique".

مسلحانه میان حزب الله لبنان و گروه شبه نظامیان امل هواخواه سوریه ظهور کرد. این ستیزه خوبی همه جانبه شیعیان لبنان و نیز انشعابات خونین آن نمایانگر این مسأله است که گرچه شیعه گری عامل بیش از پیش پراهمیتی را از نظر ژئوپولیتیک داخلی و نیز خارجی تشکیل می دهد ولی بهیچوجه پدیده واحد یا متحدی نیست. تنها منطق پایدار در این درگیری ها، ارادهء تزلزل ناپذیر تمام دسته ها و گروه های شیعه به خروج قطعی از موقعیت اجتماعی درجه دوم خویش است. اگرچه هدف آنان معین و ثابت بود ولی استراتژی و تاکتیک آنها ثابت نبود. شیعیان به سرعت صحنهء پارلمان و زندگی سیاسی لبنان را ترك کردند و به مبارزه در درون دستجات مسلح و گروه های شبه نظامی پرداختند که تماماً برپایه دخالت و دسیسه قدرت های منطقه ای و قدرت های بزرگ می چرخید.

سوریه پیوسته از جنبش امل به رهبری حقوقدانی به نام نبی بری حمایت می نمود. ایرانی ها، با حمایت از گروه های نظامی ای که کارشان تهاجم مستمر و مداوم به اسرائیلی ها، مارونی ها و یا هر گروه وابسته به دنیای غرب بود، در بیروت و در جنوب لبنان مستقر شدند. علاوه بر انشعابات گروهی بر مبنای سیاسی، رهبری جامعه شیعه دو بخش روحانیت و رهبران غیرمذهبی یا لائیک ها تقسیم می شد که هر یک سعی در به دست آوردن کنترل انحصاری جامعه شیعه داشت^۱. پیچیدگی ساختار سیاسی جوامع شیعه به اینجا ختم نمی شد. در گذشته به علت موقعیت پست اجتماعی شان، عده کثیری از شیعیان به گروه های چپ و از جمله حزب کمونیست لبنان پیوسته بودند. بدین طریق است که به درگیری های میان شبه نظامیان طرفدار سوریه و گروه

1. Olivier Carré, *Radicalisme islamique*, L'Harmattan, 1988 (Mobilisation communautaire et symbolisme religieux, sous Nasser).

هواخواه ایران و رویارویی با سایر فرق مذهبی، تنازع میان شیعیان چپ و شیعیان مذهبی را نیز باید افزود.

این دور خصومت با این حال به يك هدف ختم می شد. بدین معنا که همه دستجات شیعه، با هر درجه از درگیری سیاسی، مایل بودند همانطور که از نظر جمعیت در حال تبدیل به اولین گروه اجتماعی لبنان بودند، از نظر سیاسی نیز به رسمیت شناخته شوند.¹ این برتری جمعیت، در گذشته و حال الهام بخش آمال جاه طلبانه شیعیان در جهت دست یابی به انحصار رهبری امور سیاسی لبنان یا لااقل شرکت در این رهبری در کنار مارونی ها بوده است. لبنانی رها از قید نهادهای فرقه ای، مسلماً برای جامعه شیعه لبنان، همانگونه که برای دروزهای ولید جمبلاط، شاهراهی در جهت دستیابی به قدرت است.

امروزه علیرغم درگیری های خشونت بار گذشته ای نه چندان دور، شیعیان بر خلاف ظواهر به بازی محتاطانه تری پرداخته اند. اگر محافل روحانیت افراطی را مستثنی نماییم، سایر رهبران شیعه به خوبی آگاهند که در آیندهء نزدیک، تجدید حیات لبنان، بازسازی و در نهایت امر تبدیل آن به يك قطب توسعه برای تمام منطقه خاورمیانه، تنها از طریق نوعی آشتی با مارونی ها امکان پذیر می باشد. در چهارچوب قیومت بالفعل سوریه که در پی قراردادهای طایف و پایان جنگ داخلی برقرار شد، شیعیان در واقع در صف متحدان سوریه قرار گرفته اند که بر جامعه سنی که اکثریت قاطع شان به وضعیت موجود رضایت داده اند متکی می باشد. یکی از راه حل های بحران لبنان میتواند در حقیقت توافق سه جانبه میان مارونی ها به عنوان قدرت مالی و اقتصادی، شیعیان از نظر تعداد جمعیت و سنی ها به عنوان رابط میان سوریه و قدرت مالی سعودی باشد. در چنین طرحی، مسلماً

1. Georges Corm, *Géopolitique du conflit libanais*, op. cit.

دروزها بازنده اصلی خواهند بود و به همین دلیل نیز اجازه نخواهند داد قضیه به این سادگی بگذرد.

هدف اصلی شیعیان لبنان در حقیقت خود لبنان می باشد. تعلق آنان به مذهب شیعه در واقع يك عامل داخلی است که در جهت تحکیم هویت اجتماعی شان عمل می کند و به عنوان عامل ژئوپولیتیکی خارجی اهمیت چندانی ندارد، هرچند که ایرانی ها و حزب الله به حضور چشمگیر خود در لبنان ادامه دهند. پس از يك دوره تفوق در روز و پس از آن مارونی، آیا لبنان این بار در جهت تفوق شیعه پیش می رود؟ جواب این سؤال قطعاً دو پهلو است. شیعیان لبنان با خروج از رخوت اجتماعی و دستیابی به آگاهی سیاسی قوی ای که بر تعلق مذهبی آنان استوار است اکنون به مرحله بلوغ و پختگی سیاسی قدم گذاشته و مسلماً به این نتیجه رسیده اند که به تنهایی قادر به اداره امور لبنان نخواهند بود. آیا می توان شاهد يك تحول داخلی در خط مشی شیعیان لبنان بود که در نیمه آن تقسیم جدید و «مناسبی» از قدرت سیاسی را پذیرا گردند یا این که برعکس نظاره گر افراطی شدن آنان خواهیم بود. کسی جواب این سؤال را نمی داند. در حقیقت پاسخ به این سؤال به این بستگی دارد که گروه های اجتماعی دیگر یعنی مارونی ها، سنی ها، دروزها و ارتدکس ها، برای این قدرت نوپای شیعه چه نقشی قائل شوند. توان یابی سیاسی شیعیان، که تلافی قرنهای عبودیت آنان است، تحولی برگشت ناپذیر است. آنان نه تنها میخواهند یکی از ارکان اصلی جامعه لبنان به شمار آیند بلکه خواستار مشارکت در قدرت اند.

آنچه این چشم انداز را میسر ساخته پدیده نسبتاً بدیعی در جهان شیعه است که می توان آن را به يك «رشد» همراه با بازیافت جمعی هویت مذهبی تعبیر کرد. این بازیافت هویت هر چند به صورت پراکنده

عمل می کند، با وجود این تا مدت ها یکی از عوامل اجتناب ناپذیر تاریخ پیچیدهء لبنان خواهد ماند.

آیا شیعیان لبنان خواهند توانست حامیان طبیعی شان را از خود دورنگهدارند و روی پای خود بایستند؟ و یا به عکس، سوری ها و ایرانی ها جلو استقلال بیش از حد تحت الحمايه خود را خواهند گرفت؟ صلح در لبنان و تعادل خاورمیانه را پاسخ به این پرسش تعیین می کند.

نتیجه گیری

رستاخیز شیعه؟

سوآلی که در پی سفرمان به کهکشان شیعه می تواند مطرح گردد این است که آیا چنین پدیده ای از این پس در نقش يك عامل ژئوپولیتیک عمل خواهد کرد؟ و اگر جواب این سؤال مثبت است، آیا تنها يك پدیده فرعی و یا بالعکس عامل نوظهور و پایداری در روابط بین المللی است؟

این سؤال خالی از اهمیت نیست. همانطور که در پیش هم به آن اشاره شد، هفتاد درصد جمعیت خلیج فارس یعنی منطقه ای که سه چهارم مرغوبترین ذخایر نفتی دنیا در آن قرار دارد، شیعه هستند^۱. اگر محدوده این خط کمربندی شیعه را که به دور خلیج فارس کشیده شده است وسیع تر نماییم، ملاحظه خواهیم کرد که بیشتر جمعیت شیعه در

1. Jean-Pierre Chevènement, *Le Vert et le Noir*, op. cit.

کانون های ژئوپولیتیکی متمرکز است که جهان را در پنجاه سال گذشته دچار بی ثباتی کرده اند.

مذهب شیعه که دنیای غرب شناخت و درک اندکی از آن دارد، در حقیقت مرامی مختص خود می باشد. در دنیای اسلام، جوامع شیعه جز در ایران، جوامعی منزوی اند که در حال خروج از انزوای اجتماعی و سیاسی هستند. این جوامع منزوی که از دیدگاه اکثریت مسلمانان دیگر رافضی به شمار می آیند همواره توسط سنی ها زیر سلطه و در حاشیه قرار گرفته اند. باری، تشیع مذهبی معتقد به رجعت يك منجی است. پیام معنوی آن که در اطراف بازگشت امام غایب تمرکز دارد دال بر این است که قبل از ظهور و بازگشت این امام، تاریخ به فرجام خود نخواهد رسید و در حقیقت همانند مسیحیت به نوعی قیامت و داوری نهایی معتقد است. اعتقاد به آخرالزمان و منجی موعود دارای الزامات سیاسی انقلابی است. حتی در مورد منحصر به فرد ایران که در آن با پیدایش يك طبقه ممتاز روحانیت شاهد نهادی شدن تشیع بوده ایم، این مذهب بنابر اصول و مبانی و همچنین آمال و اهدافش، ناگزیر همچنان يك طوفان سیاسی خواهد بود.

در این دوره پایانی قرن بیستم، تشیع، دست کم از نظر افکار عمومی کشورهای غربی، شبح هولناکی شده است. مضمون و جهان بینی این مکتب مدت های طولانی دست کم گرفته شده و یا به تحقیقات شرق شناسی که وافی به مسائل ژئوپولیتیکی نیست، وانهاده شده است. شناخت کامل شیعیگری که تحولات درونی کشورهای خاورمیانه آن را ضروری ساخته و بررسی های علمی مهم ممکن ساخته، باید با دقت و موشکافی بیشتری تعقیب گردد^۱. تشیع، با

1. Henry Corbin, *En islam iranien : aspects spirituels et philosophiques*, op. cit.

داشتن قدرت برانگیختن آرزوهای فردی و انتظار جمعی برای تحقق حقیقت قرآنی، مذهبی است که می تواند مستقیماً به سیاست به مفهوم اداره، سازماندهی و تحول جامعه پیوند بخورد^۱.

در اینجا اولین نکته ای که جلب نظر می کند شکاف عمیقی است که تشیع را از تسنن جدا می نماید. در حقیقت عمق خصومت میان شیعه و سنی به حدی است که علیرغم کلیه حوادث تاریخ همچنان به قدرت خود باقی مانده است. این خصومت متقابل می باشد، زیرا هر گروه معتقد است که دیگری آیین محمد را تحریف کرده است. از دیدگاه اهل تسنن شیعیان با اعتقاد به امامت به غلو گراییده اند و آن را با آمیختن به مضامین عاریتی از عرفان یونان و حتی هند تشدید کرده اند. از نظر شیعیان، تسنن نه تنها بر خطا است بلکه اساساً ناحق است زیرا مجرم است و دستش به جنایت علیه جانشیان حضرت محمد که شخصاً آنان را از میان افراد خانواده خود منصوب نموده بود، آلوده می باشد.

امروزه خصوصیت انفجاری تشیع تقریباً همه جا در برخورد با تسنن بروز می کند. تمام مراکز تشنجی که شیعیگری در آن حضور دارد مناطقی است که شیعیان در آن رودرروی يك اکثریت سنی قرار دارند. تنها يك استثناء وجود دارد و آن درگیری میان ارامنه و آذری ها می باشد. ولی در حقیقت این مسأله بیشتر بر مبنای تضاد دو ملت استوار است تا يك تعارض مذهبی و به عبارتی دقیق تر درگیری بین دو ملت است که بر اثر تضاد میان عیسی خدایی ارمنی و تشیع آذری تشدید شده است.

اسلام قائل به جدایی میان جامعه مدنی و مذهب نیست و از آغاز بعثت پیامبر، امر مذهبی و دینی درهم آمیخته بود. بنابراین تضاد میان

1. Yann Richard, *Le Chiisme en Iran*, Maisonneuve, 1980.

تسنن و تشیع به شدت جنبه سیاسی دارد. در این سیلاب درگیری های میان اهل تسنن و تشیع، از ابتدای اسلام، مسیر طبیعی تحولات راهی بجز پس راندن و عقب نشانیدن سیاسی و اجتماعی توده های اقلیت شیعه در هر نقطه ای که حضور داشتند، توسط سنی ها نداشته است. از طرف دیگر، در درون تنها کشوری که از قرن شانزدهم به صورت مأمّن تشیع درآمد، یعنی ایران، پیدایش رؤیای يك دولت ضد سنی و مبتنی بر اتحاد شیعه امری ناگزیر بود.

در حال حاضر هیچ نشانه ای از امکان نزدیک شدن دو قطب سنی و شیعه وجود ندارد. حتی می توان عکس این قضیه را متصور شد. شیعیان، حتی آن دسته ای که دارای يك روحانیت سازمان یافته و قوی نیستند، در طی دگرگونی ها و تحولات عظیم خاورمیانه و نزدیک که پی آمد جنگ اول جهانی بوده است، به وجوه مشخصه خود آگاهی یافته اند. قرن بیستم برای مذهب شیعه قرن کسب آگاهی بوده است. درگیری های سیاسی کشورهای مشرق در قرن بیستم، احساس تمایز جوامع مختلف شیعه را به طور قطع تقویت کرده است. تعدادی از این جوامع از خمودگی اجتماعی و سیاسی خود خارج شده موقعیت درجه دومی را که غالب کشورهای سنی تا کنون برای آنان قائل بودند، نفی می نمایند.

ولی این تحرك در جهت بازیافت هویت، نباید باعث پوشاندن واقعیت گردد. دنیای شیعه پراکندگی خود را همچنان حفظ کرده و کهکشان شیعه، به استثنای ایران، بیشتر به يك مجمع الجزایر مذهبی مانده است.

اولین انشعاب در تاریخ شیعه، انشعاب میان شیعیان دوازده امامی و سایر فرقه های شیعه است. نه اسماعیلیه و فرق منشعب آن و نه زیدیه، هیچ تمایلی به نزدیک شدن به شیعهء دوازده امامی ندارند.

شیعه دوازده امامی نیز به نوبه خود اسماعیلیه را در بهترین صورت نیمه بر حق و در نتیجه بر باطل و در بدترین صورت به عنوان مذهبی می شناسد که نه به تشیع و نه به اسلام تعلق دارد. زائده اسماعیلی جهان شیعه آن پرخاش گری سیاسی را که پایتخت های معتبر عرب را در قرون وسطی به لرزه می آورد، از دست داده است^۱. اسماعیلیان که در گروه های اجتماعی-حرفه ای خود فرو رفته اند در واقع امر عامل ژئوپولیتیکی نیستند. در عین حال در جوامعی که در آن زندگی میکنند همچنان يك عامل ناهمگونی مذهبی به شمار می آیند. شیعه دوازده امامی خود به چند شاخه تقسیم می گردد. یکی بر حسب داشتن یا نداشتن يك سلسله مراتب روحانیت و دیگری مابین تشیع دوازده امامی ایران - و جوامع برخاسته از آن - و دوازده امامی عرب. مابین تمام این جریان ها، گرایش ها، اقلیت ها و فرقه های مختلف - این کلمات همگی در بیان واقعیت چند شکلی تشیع نارساست - هیچگونه تمایلی به نزدیکی موجود نیست و در يك کلام همزیستی مذهبی در تشیع وجود ندارد.

آئین مسیحیت نیز به فرقه ها و کلیساهای مختلفی تقسیم گردید. ولی در طول قرن بیستم، کوشش هایی به عمل آمد تا این انشعاب ها بازماندهء تاریخ از میان برداشته شود. اما در مذهب تشیع، این میل به یکپارچگی وجود ندارد. هر يك از این جوامع تنها خود را صاحب حقیقت می داند و لزومی به گفتگو با دیگران نمی بیند.

از دیدگاه سیاسی نیز، اکثر این جوامع اهداف «خودخواهانه» خود را دنبال می نمایند. در حقیقت شیعیگری شدیداً به فرقه هایی که میراث تاریخ غم انگیز آن است چسبیده است. هرچند در پیرامون انقلاب اسلامی ایران، به سبب گرایش روحانیت شیعه دوازده امامی

1. Bernard Lewis, "L'identité chiite", *Le Débat* n° 62, *op. cit.*

سایر کشورها به سوی ایران، عناصری از وحدت به چشم می خورد، اما در کل، تشیع به صورت آئینی مرکز گریز باقی مانده است.^۱

در واقع تنها دیدگاه مشترك این جوامع مخالفت آنان با تسنن و نفی مذاهب غیر مسلمان است. علیرغم این که در اطراف قطب ایران و دیپلماسی و رؤیای پان شیعیسم آن موجباتی از تجمع کم و بیش موفقیت آمیز فراهم گردیده است، يك بين الملل تشیع وجود نداشته و نمی تواند وجود داشته باشد زیرا همانطور که قبلاً نیز اشاره شد، شیعه مرکز ندارد. شیعیگری همچنان در بند انشعابات و تقسیماتی که محصول گذشته طولانی آن می باشد گرفتار خواهد ماند. البته این امر مانع نگردیده است که بعضی از جوامع شیعه در اثر تبلیغات و مساعدت های گوناگونی که انقلاب اسلامی ایران در اختیار آنان قرار می دهد، تحت تأثیر قرار نگیرند. اما در جواب این سؤال که آیا روزی امکان به وجود آمدن نوعی بین الملل شیعه یا دست کم جنبشی که قادر به رهبری و تشکل جبهه واحدی در میان آنان باشد، وجود خواهد داشت باید گفت که خصومت های ملی و مذهبی میان بخش های مختلف شیعه، چنین نهضتی را به سرعت محکوم به ناتوانی خواهد نمود.

با وجود این، پراکندگی این جوامع و نبود يك مرکز هماهنگ کننده به هیچ وجه از اهمیت تشیع به عنوان يك عامل ژئوپولیتیک نمی کاهد. نخست، تشیع يك عامل ژئوپولیتیک داخلی است چون جوامع شیعه دیگر حاضر به قبول موقعیت خود به صورت يك اقلیت محروم نیستند. همچنین يك عامل ژئوپولیتیک خارجی است زیرا تسنن و حکومت های سنی منطقه کشورهای نفت خیز را بی ثبات می کند. کمربند شیعی خلیج فارس همچنان عامل نگرانی ستادهای ارتش و مایه تزلزل نظرات سفارتخانه های قدرت های ذینفع است.

1. Olivier Roy, *L'Echec de l'islam politique*, op. cit.

ضدیت با تسنن مدت ها است که صحنه مشاجرات مذهبی را ترك کرده و به صورت يك پیکار سیاسی درآمده آن هم در منطقه ای که کوچکترین لرزشی در آن مترادف با فاجعه است. اگر بر مبنای این اصل پیش برویم که تسنن قادر به امحاء تشیع نیست و تشیع نیز توانائی واژگون نمودن تسنن را ندارد، نتیجه قطعی آن این است که درگیری میان شیعه و سنی تا مدت‌ها ادامه خواهد داشت. به ویژه که شیعیان به نوعی در مرحله تحکیم هویت جمعی خود هستند. آنها هر جا که حضور دارند، نه تنها در جهت مطالبهء حقوق خود سربرافراشته اند بلکه سعی در ترویج عقاید خود دارند. در جهان عرب این بیداری توده های محروم لرزه بر پیکره و پایه های سلطان نشین های نفتی انداخته و آینده سیاسی و ژئوپولیتیک کشورهای مهمی مثل عراق را تحت تأثیر قرار داده است. آینده سیاسی سوریه، علوی یا پیروزی های شیعیان لبنان از رویدادهایی هستند که اثراتشان از مرزهای این کشورها بسیار فراتر می رود. و اما تسنن که خود نیز در درون با جنبش های افراطی (که شدت احساسات ضد شیعه آن ها دست کم گرفته می شود) روبرو است، به هیچوجه حاضر به پذیرفتن خواست های جوامع شیعه نیست. اگر بر وخیم تر شدن روابط میان شیعه و سنی تأکید می شود مبالغه نیست، زیرا این مسأله تمام جوامع مسلمان دو مذهبی را دربرمیگیرد.

صرف نظر از هر تحولی که در رژیم فعلی تهران پدید آید، تشیع ایرانی تا مدت ها دورنمای تغییر ناپذیر ویژگی ایرانی، زندگی سیاسی داخلی و دیپلماسی ایران را تشکیل خواهد داد. شانزده سال حکومت خمینی تشیع دوازده امامی را صاحب پایگاه کرده است. اگر هم این پایگاه در آینده دچار تحولات سیاسی متفاوتی گردد، گسست تاریخی ۱۹۷۹ نقطه عطفی است که آثار و عواقب آن چه در داخل و چه در خارج از ایران، تا مدت های طولانی احساس خواهد گردید.

در اینجا سؤال دیگری مطرح می شود و آن این که آیا شیعیگری می تواند از درون متحول گردد؟ منظور البته نه اصول مذهبی بلکه نحوه برخورد به اجرای آنها است. می توان این سؤال را به صورت ساده تری نیز طرح کرد: رابطه میان تجدد و تشیع چیست؟ آیا تشیع، هرچند بسیار فعال، بازماندهء يك پدیده و با بازپیدایشی نیست که در نهایت محکوم تحولات جهانی است؟ یا بالعکس، از جهان امروز و وسایل ارتباطی و تکنیک ها و روش های برخورد آن با مسائل، در جهت تجدیدنظر و تقویت باز هم بیشتر خود استفاده خواهد نمود؟ اما چون این تجدد در درجه اول غربی است، می توان نتیجه گرفت که قضیه صورت ساده ای نخواهد داشت. تشیع و بخصوص تشیع ایران کنونی خود را سخنگوی مستضعفان جهان سوم و امید تازهء نفرین شدگان زمین به شمار می آورد و بر اساس آن دنیای غرب و ارزش های آن را نفی کرده و آنها را فقط در حکم حيله ای برای به دام انداختن اقشار تهیدست و محروم می شناسد. این دیدگاه به همان نسبت که کمونیسم را محکوم می کند سرمایه داری را نیز مردود می شمارد. برخورد خشن شیعیگری فقط به مواضع ژئوپولیتیکی آن در خاورمیانه بستگی نداشته، بلکه در محتوی مهدیانه آن نهفته است. خطا است که این ارادهء انقلابی و آرزوی پرچمداری تهی دستان جهان را پدیده ای سطحی بیانگاریم. این امر می تواند در نهایت نیروی انفجاری عظیمی باشد.

همانطور که در پیش نیز ذکر شد، شیعیگری این قدرت را در درجه اول از سرچشمهء خود دارد. متفکرین شیعه ایرانی، مثل علی شریعتی، کوشش نمودند پیام سنتی شیعه را با تفکرات انقلابی در آمیزند و این تلاشی چندان غیرمعقول نیست^۱. در نظر وجدان شیعه،

1. Elie Kedouré, *Roots of Revolution*, op. cit - Yann Richard, *Contemporain Shiit Thought*.

ظلمی را که شیعیگری در طول تاریخ خود متحمل آن گردیده است دلیل حقانیت نبرد و پاداش طبیعی مبارزهء او علیه بی عدالتی در جهان است. ظلمی که با کشته شدن امامان اولیه که محمد به جانشینی خود برگزیده بود، آغاز گردیده است. امروزه اگر از شیعیان در مورد تجدد سؤال شود، جواب آنان ساده است. از دیدگاه آنان، در تجدد علمی و فنی هیچ مسأله ای که اصول شیعه گری را نفی کند وجود ندارد. برعکس، این پیشرفت های علمی و تکنیکی عاملی در جهت تسریع رهایی بشریت و قدمی به جلو در جهت آماده کردن زمینه های بازگشت امام غایب به شمار می آیند. بازگشتی که فرجام تاریخ و آغازگر جهانی کامل محسوب می گردد. آنچه در تجدد محکوم شمرده می شود، امری است که در غرب انقلاب فردی خوانده می شود و همان تقدم آگاهی بر وحی است. تشیع با تجدد زوال نخواهد یافت زیرا تشیع به روز آخرین و به معاد معتقد است و در نتیجه از هیچیک از مراحل تاریخ واهمه ندارد. در واقعیت، شیعیگری هم چنانکه از آغاز پیدایشش تحول یافته است، از درون تحول پیدا خواهد کرد ولی از هم نخواهد پاشید. شیعیان در جهت اثبات بیشتر تمایز خود همچنان به مقابله با تسنن ادامه خواهند داد. سنیان نیز در مهار تشیع روز به روز مشکل بیشتری خواهند داشت. در هر حال تشیع چه در ترکیه، و چه در ایران، در خلیج فارس یا حتی در هند و پاکستان از این پس به صورت یکی از بازیگران اصلی در جامعهء بین المللی و جهان درآمده است.

ضمیمہ ۱۵

شجره نامه فرقه های شیعه سلسله امامیه

- (۱) علی
(۲) حسن
(۳) حسین
(۴) زین العابدین
(۵) باقر

۷۴۰ م. : اولین انشعاب : زیدیه

۷۶۵ م. : دومین انشعاب : اسماعیلیه

امامان فرقه اسماعیلیه

فاطمیان

آل حکیم ۱۰۲۱ م. دروزها

الظاهر

المستنصر

۱۰۹۴

- (۶) جعفر صادق
(۷) موسی کاظم

(۸) رضا

المستعلی

نزار

(مؤسس اسماعیلیان مستعلیه)

(مؤسس اسماعیلیان نزاری)

فرقه حشاشین

اسماعیلیان آقاخانی

(۹) جواد

(۱۰) هادی

(۱۱) حسن عسکری ۸۶۸ م. : شیعیان علوی

(۱۲) مهدی ۸۷۴ م. : غایب شدن امام دوازدهم، آغاز شیعه دوازده امامی

نام‌ها و القاب فرقه‌های شیعه

علویان : الف) موسوم به قزلباش، شیعیان دوازده امامی فاقد روحانیت که در ترکیه زندگی می‌کنند. هم‌چنین مهاجرین کرد ترکیه در اروپا.

ب) معروف به نصیریه یا انصاریه. شاخه‌ای منشعب از فرقه دوازده امامی هستند که در سوریه و شمال لبنان (طرابلس) سکونت دارند.

بکناشیه : شاخه‌ای از شیعه دوازده امامی و فاقد روحانیت که در ترکیه و آلبانی موجودند.

دروزها : شاخه‌ای از فرقه اسماعیلیه که در لبنان، اسرائیل و سوریه مستقر هستند.

شیعه دوازده امامی : بزرگترین گروه تشیع که به دوازده امام بر حق قائلند. این گروه در ایران لبنان، عراق، خلیج فارس، هند، پاکستان، ترکیه، آذربایجان و افغانستان موجود بوده و تقریباً نود درصد جمعیت کل شیعیان را تشکیل می دهند. در این مورد باید میان مناطقی که دارای يك سلسله مراتب روحانیت سازمان یافته اند مانند ایران، و نقاطی که روحانیت، ساختار ساده تری دارد مانند ترکیه و افغانستان تمایز قائل شد.

هزاره ها: از اعقاب قوم مغول که در مرکز افغانستان متمرکز بوده و از شیعیان دوازده امامی فاقد روحانیت ممتازند.

اسماعیلیان : منشعب از شیعیان هفت امامی بوده و خود به سه گروه متمایز تقسیم می شوند: دروزها، اسماعیلیان مستعلیه (یمن و هندوستان) و نزاریه. گروه اخیر در حال حاضر آقاخان را رهبر خود می شناسند و در هندوستان، پاکستان، افغانستان، تاجیکستان، سوریه و همچنین آفریقای شرقی حضور دارند.

متولیان : نامی است که به شیعیان دوازده امامی لبنان اطلاق می شود. شیعیان هفت (شش م.) امامی: شاخه ای است که در اثر انشقاق و انشعاب دوم در شیعه بوجود آمده و تنها هفت امام اول را به رسمیت می شناسد.

زیدیه : حاصل اولین انشعاب مابین شیعیان هستند و در حال حاضر در یمن موجودند. این گروه از شیعیان تنها پنج امام را قبول دارند.

تاریخ شماری شیعه

۵۶۹ م : تولد محمد.

۶۳۲ م : مرگ محمد.

۶۶۱ م : مرگ علی.

۶۸۰ م : کشتار کربلا.

۷۵۵ م : انشعاب زیدیه.

۷۶۵ م : آغاز تشکیل فرقه اسماعیلیه.

۸۶۸ م :

- پیدایش فرقه علوی در پیرامون، امام یازدهم.

- شورش قرمطیان در بحرین و روی کارآمدن سلسه ای که تا

سال ۱۰۷۷ خلیج فارس حکمروایی می کرد.

۸۷۴ م : غیبت امام دوازدهم و منشاء پیدایش شیعه دوازده امامی.

۱۰۵۵-۹۳۵ م : سلسله آل بویه در عراق سفلی (دوازده امامی)

۱۱۷۱-۹۶۹ م : سلسله شیعه فاطمیه در مصر هفت امامی.

۱۰۲۱ : ادعای مهدویت الحاکم پیدایش فرقه دروز.

۱۰۹۴ : پیدایش دو شاخه شیعه اسماعیلیه، مستعلیه و نزاریه.

قرن دوازدهم: فرقه نزاریه که بیشتر به نام حشاشین شهرت دارند، بر قسمت های شمالی ایران کنونی حکم می رانند و از آنجا علیه خلفای سنی و صلیبی ها به جنگ و گریز می پردازند. به دست مغول ها مغلوب شده و به طرف مشرق متواری می گردند. مریدان کنونی آقاخان از اخلاف آنان به شمار می آیند.

قرن پانزدهم : گرویدن آذربایجان به مذهب شیعه در اثر سرازیر شدن بیابانگردان ترکمن از آناتولی.

۱۵۰۱ : تحمیل مذهب شیعه دوازده امامی به عنوان مذهب

رسمی امپراتوری ایران توسط شاه اسماعیل صفوی.

قرن هفدهم:

- گرویدن هزاره های افغانستان به مذهب شیعه.

- گرویدن خطه آناتولی به مذهب شیعه، منشاء علویان ترکیه.

۱۸۰۲ : وهابی ها - فرقه سنی افراطی که در عربستان ظهور

کرد و توسط دودمان آل سعود رهبری می شد - اماکن مذهبی شیعیان در کربلای عراق را تخریب می کنند.

۱۸۴۰ : شورش فرقه اسماعیلیه بر علیه پادشاه ایران، شکست و

فرار آنها به هند انگلستان. تأسیس دودمان آقاخان.

اواسط قرن نوزدهم: اختلاف میان اخباریون و اصولیون در ایران.

۱۸۹۰ : بحران تنباکو در ایران

- ۱۹۰۶ : انقلاب مشروطیت در ایران.
- ۱۹۴۵-۱۹۲۰ : قیمومت فرانسه بر سوریه و لبنان.
- ۱۹۲۱ : سقوط سلسله قاجار. آغاز تجربهء تجددگرایانهء سلسله پهلوی.
- ۱۹۵۳-۱۹۵۰ : حکومت مصدق.
- ۱۹۶۲-۱۹۷۰ : جنگ داخلی در یمن.
- ۱۹۷۰ : به قدرت رسیدن ژنرال حافظ اسد در سوریه.
- ۱۹۷۹ :
- ژانویه: انقراض سلسلهء پهلوی و آغاز انقلاب اسلامی در ایران.
- دسامبر: آغاز جنگ افغانستان.
- ۱۹۸۸-۱۹۸۱ : جنگ ایران و عراق.
- ۱۹۹۲-۱۹۹۱ : مسأله کویت.
- ۱۹۹۵-۱۹۹۰ : افزایش حوادث خشونت بار میان شیعه و سنی در ترکیه، عربستان سعودی، قطر، کویت و پاکستان.

جمعیت شیعیان

سرشماری جوامع شیعه که در خاور نزدیک و میانه متمرکز هستند کار چندان ساده ای نیست، به ویژه در مورد کشورهایائی که بیشتر سنی مذهب اند. زیرا این کشورها غالباً تمایل دارند که وزنه و اهمیت جوامع شیعه را کمتر جلوه دهند. از این رو ارقام زیر را باید تنها برآورد به شمار آورد.

کشور	کل جمعیت	تعداد شیعیان
افغانستان	۱۸,۰۰۰,۰۰۰	۳,۰۰۰,۰۰۰
عربستان سعودی	۱۸,۰۰۰,۰۰۰	۵۰۰,۰۰۰
آذربایجان	۷,۵۰۰,۰۰۰	۵,۵۰۰,۰۰۰
بحرین	۶۰۰,۰۰۰	۳۵۰,۰۰۰
امارات متحده عربی	۲,۲۰۰,۰۰۰	۳۰۰,۰۰۰

کشور	کل جمعیت	تعداد شیعیان
هندوستان	۹۲۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۵,۰۰۰,۰۰۰
عراق	۲۰,۰۰۰,۰۰۰	۱۲,۵۰۰,۰۰۰
ایران	۶۱,۰۰۰,۰۰۰	۵۱,۰۰۰,۰۰۰
کویت	۲,۱۰۰,۰۰۰	۵۰۰,۰۰۰
لبنان	۳,۰۰۰,۰۰۰	۱,۰۰۰,۰۰۰
قطر	۵۵۰,۰۰۰	۵۰,۰۰۰
پاکستان	۱۳۰,۰۰۰,۰۰۰	۳۰,۰۰۰,۰۰۰
سوریه	۱۴,۰۰۰,۰۰۰	۳,۵۰۰,۰۰۰
تاجیکستان	۶,۰۰۰,۰۰۰	۱۶۰,۰۰۰
ترکیه	۶۲,۰۰۰,۰۰۰	۱۶,۰۰۰,۰۰۰
یمن	۱۳,۵۰۰,۰۰۰	۵,۰۰۰,۰۰۰

به این مناطق سنتی شیعه نشین، باید شیعیان پراکنده در سایر نقاط جهان را نیز اضافه نمود که در اروپا شامل سه کشور می گردد. ششصد هزار نفر علوی (کرد ترکیه) در آلمان زندگی می کنند. در حدود صد هزار نفر که بیشترشان را مهاجرین شبه قاره هند (پاکستانی و هندی) تشکیل می دهند در انگلستان مقیم هستند. فرانسه هم نزدیک به صد هزار نفر از شیعیان ترك و ایرانی را در خود جای داده است. به این تعداد، چند هزار نفری را نیز که ساکن سرزمین های ماورای فرانسه (رئونیون و کارائیب) هستند باید اضافه کرد.

در قسمت شرق آفریقا مثل کنیا، تانزانیا و کشورهای مشترک المنافع، نزدیک به سیصد هزار نفر از اسماعیلیان که از هند و پاکستان به این منطقه عزیمت کرده اند مشاهده می شود.

در آفریقای غربی سابق فرانسه (سنگال، ساحل عاج)، به جوامعی از شیعیان لبنان برمی خوریم که از دوران قیمومت فرانسه به آنجا آمده اند. این عده به چند صد هزار نفری بالغ می شوند. و بالاخره در قارهء

امریکا، جوامعی از شیعیان لبنانی و ایرانی و غیره مشاهده می‌کنیم که تعدادشان در نیمکره غربی از یک میلیون نفر تجاوز می‌کند. در مجموع، کل جمعیت شیعیان در سال ۱۹۹۵ در حدود صد و سی پنج میلیون نفر تخمین زده می‌شود.

کتاب نامه

- Fariba Adelkhah, *Thermidor en Iran*, Complexe, 1993.
- Al-Amir-Moezzi, *Le Guide divin*, Verdier, 1992.
- Jean-Pierre Alem, *Le Liban*, « Que sais-je ? », PUF, 1994.
- Eric Bachelier, *L'Aghanistan en guerre*, Presses universitaires de Lyon, 1992.
- Ali Basakhar, *L'Irak : 1970-1990*, éditions Babakha, 1994.
- Alexandre Benningsen, *Les Musulmans oubliés*, Maspero, 1981.
- Georges de Bouteiller, *L'Arabie Saoudite*, PUF, 1981.
- Robert Brenton-Bretts, *The Druzes*, Yale University, 1988.
- William Brice, *Atlas of Islam*, Brill, 1981.
- Jean Burlot, *La Civilisation islamique*, Hachette, 1990.
- Olivier Carré, *Radicalisme islamique*, L'Harmattan, 1988.
- Laurent et Annie Chabry, *Politique et minorités au Proche-Orient*, Maisonneuve, 1987.
- Jean-Pierre Chevènement, *Le Vert et le Noir*, Grasset, 1995.
- Charif Roustam Choukourov, *Peuples d'Asie Centrale*, Syros.

Sharam Chusir, *Does Iran want Nuclear Weapons ?*, Survival, printemps 1995.

Henry Corbin, *En islam iranien : aspects spirituels et philosophiques*, Gallimard, 1971, réédition 1991.

Georges Corm, *Géopolitique des minorités au Moyen-Orient, Hommes et migration*, janvier 1994.

Georges Corm, *Géopolitique du conflit libanais*, La Découverte, 1986.

Georges Corm, *Le Liban : les guerres de l'Europe et de l'Orient*, « Folio actuel », Gallimard, 1992.

Alain Daniélou, *Histoire de l'Inde*, Fayard, 1993.

Jean-Pierre Digard, *Le Fait ethnique en Iran et en Afghanistan*, CNRS, 1988.

Aichem Djait, *La Grande Discorde*, Gallimard, 1989.

Richard Frye, *The Golden Age of Persia*, Weydenfeld, London, 1993.

Louis Gardet, *Les Hommes de l'Islam*, Complexe, 1977.

Altan Gokalp, « Turcs et musulmans » in *Histoire des mœurs*, Tome 3, « Bibliothèque de la Pléiade », Gallimard.

Alain Gresh (Dir.), *Un péril islamiste ?*, Complexe, 1994.

Chapour Haghigat, *L'Iran et la révolution islamique*, Complexe, 1985.

Derek Hopwood, *Irak : Power and Society*, Ithaca Press, 1993.

Elie Kedouré, *Roots of revolution*, Yale Press, 1981.

Yann Kerlau, *Les Agha Khans*, Perrin, 1990.

Fuad Khuri, *Imams and Emirs*, Sagi, Books, Beyrouth, 1990.

Hans Kieser, « L'Alevisme kurde » in « Les Kurdes », *Peuples méditerranéens*, numéro 68.

Yves Lacoste, *Dictionnaire de géopolitique*, Flammarion, 1993.

Henri Laoust, *Comment définir le sunnisme et le chiisme*, Gunther, 1985.

Daniel Le Gac, *La Syrie du général Assad*, Complexe, 1991.

Bernard Lewis, *La Formation du Moyen-Orient moderne*, Aubin, 1995.

Bernard Lewis, *Les Assassins*, Complexe, 1984, 208 p.

Bernard Lewis, *L'Identité chiite*, in « Le Débat » n° 62 déc. 1990, Gallimard, 1985.

Bernard Lewis, *Le Retour de l'Islam*, « Folio », Gallimard, 1993.

Claude Markovits, *Histoire de l'Inde moderne*, Fayard, 1994.

David Morgan, *Medieval Persia*, Longman, 1992.

Magali Morsy, *Lexique du monde arabe moderne*, Dalloz, 1986.

Louis Perillier, *Les Chiites*, Publisud, 1985.

Elisabeth Picard, *La Question kurde*, Complexe, 1991.

Xavier de Planhol, *Les Fondements géographiques de l'histoire de l'Islam*, Flammarion, 1968.

Xavier de Planhol, *Le Monde islamique*, PUF, 1957.

Xavier de Planhol, *Les Nations du Prophète*, Fayard, 1993.

« Les Alevis » in « Les Turcs », *Revue Autrement*, numéro 67, 1994.

Revue La Méditerranée n° 68-69, juillet-décembre 1994, « Les Kurdes et les États ».

Yann Richard, *Le Chiisme*, Maisonneuve, 1980.

Yann Richard, « L'Iran au xx^e siècle », *Historiens et Géographes*, juin 1992

Yann Richard, *L'Islam chiite*, Fayard, 1991.

Maxime Rodinson, *Islam, politiques et croyances*, Fayard, 1993.

- Philippe Rondot, *La Syrie*, « Que sais-je ? » PUF, 1993.
- Oliver Roy, *L'Afghanistan*, Le Seuil, 1985.
- Olivier Roy, *L'Échec de l'islam politique*, Seuil, 1992.
- Olivier Roy, « Penser l'Islam », *Le Monde*, 13 Octobre 1994.
- Salem Al Sabah, *Les Émirats du Golfe*, Fayard, 1980.
- Jean et André Sellier, *Atlas des peuples d'Orient*, La Découverte, 1993.
- Husseini Tusatani Shia, *Gom, Iran*, 1981 (en anglais).
- François Thual, *Mémento de géopolitique*, Dunod, 1993.
- François Thual, *Les Conflits identitaires*, Ellipses-Marketing, 1985.
- Michel Tuchscherer, *Le Yémen*, Édisud, 1994.
- Charles Virolleaud, *Le Théâtre persan*, Maisonneuse, 1950.
- Said Zahlan, *Modern Gulf States*, Unwin, Londres, 1989.
- Charles Zorgbibe, *Géopolitique et Histoire du Golfe*, PUF, 1991.

ABNOUSSE

49, rue Defrance - 94300 Vincennes - France

Tél : 01 43 98 99 19 - Fax : 01 43 98 99 17

Numéris : 43 98 89 10

E.Mail : Abnousse@Wanadoo.fr

François THUAL

Géopolitique du Chiisme

Traduit par : Katayoun BASSER

François THUAL

Géopolitique du Chiisme

Traduit par : Katayoun BASSER



EDITIONS KHAVARAN